

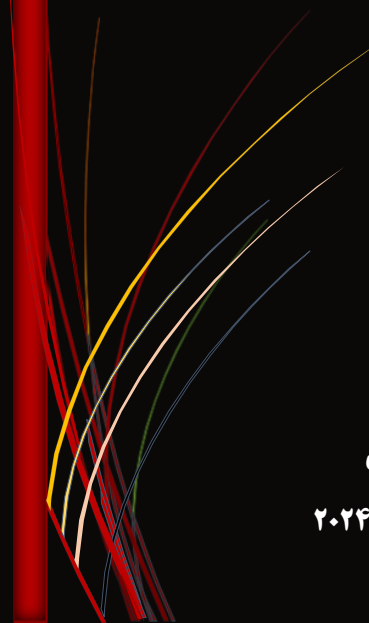
چه بسیار دیر، چه ناکافی! (۲)

در نقد کتاب:

"بررسی زمینه ضربات سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵
و ناگفته‌هایی از تاریخ چریکهای فدائی خلق ایران"

پویان کیری

آبان ۱۴۰۳ - اکتبر ۲۰۲۴



چه بسیار دیر، چه ناکافی! (۲)

در نقد کتاب:

"بررسی زمینه ضربات سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ناگفته‌هایی از تاریخ چریک‌های فدائی خلق ایران"

پیش‌گفتار:

چند صباحی‌ست که کتابی تحت عنوان "بررسی زمینه ضربات سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ناگفته‌هایی از تاریخ چریک‌های فدائی خلق ایران" توسط رفیق اشرف دهقانی به رشته‌ی تحریر درآمده است که به نوعی می‌توان آن را تلاش ایشان در تکمیل نوشته‌ی قبلی‌شان به نام "شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی" تلقی نمود.

مضاف، آخرین ایشان مصاحبه‌ای در مورد این کتاب با نشریه‌ی "پیام فدائی" انجام داده که لازم است تا ابتدا با نگاهی مختصر به این مصاحبه، به برخی مطالب عنوان شده در آن پرداخته و سپس به خود کتاب و نقد آن بپردازیم.

رفیق دهقانی، هم در کتاب اخیرشان و هم در این گفت‌وگو سعی نموده است تا در نقش یک پژوهش‌گر-مورخ بی‌طرف ظاهر شود!!؟ جدای از بیان و تکرار مسائل کلی در مورد کتاب، دو نکته‌ی مهم و قابل بحث در این مصاحبه مطرح شده است. یکی برچسب سطحی‌نگری به برخی افراد و دیگری شکوه از عدم برخورد دیگران به کتاب مورد اشاره و نقد در این نوشتار است.

رفیق دهقانی در این پرسش و پاسخ می‌گوید: "همه کوشش کتاب مورد بحث کشف روندهای طی شده در سازمان و بر این مبنا آشکار ساختن نظرات و خط سیاسی حاکم، چگونگی سازماندهی نیروها و منطق با آن ساختار تشکیلاتی در مقطع ضربه‌ها بوده است. اما متأسفانه برخی افراد با نگرش سطحی خود هر حرکت مثبت یا منفی در سازمان را با این یا آن شخصیت توضیح می‌دهند. در حالی که اگر چه عملکرد شخصیت‌ها کاملاً در حرکت تاریخی نقش دارند و در این کتاب نیز الزاماً نقش شخصیت‌ها

و عملکرد آنها مطرح شده است ولی نقطه تمرکز کتاب به نظرات سیاسی حاکم بر سازمان و حرکتهای عملی منتج از آن نظرات می‌باشد." (تأکیدها از نگارنده این متن)

در ابتدا باید پرسید که آیا برای کشف حقیقت از دل واقعیتی که پنجاه سال از آن می‌گذرد، برای تشخیص روندهای طی شده در سازمان، برای آشکار ساختن نظرات و خط سیاسی حاکم بر آن و چگونگی سازماندهی نیروها و ساختار تشکیلاتی متناسب با آن که نه در مقطع آن ضربات، بلکه از سال‌ها قبل توسط حمید اشرف در سازمان به اجرا درآمده بود، واقعن نیاز به یک کار "پژوهشی ژرف" داشت، آن‌هم برای فردی مثل شما که صرفن یک محقق و تاریخ‌نگار بی‌طرف و جدا از این بستر نبوده و نیستید؟!

تقریب تمام اسنادی که شما در این "پژوهش" به آن‌ها استناد می‌کنید، اسناد به جا مانده از خود سازمان است که برای دهه‌های متمادی در دسترس عموم و پیش چشم همه‌گان از جمله شما قرار داشته‌اند!

تنها نکاتی که در این کتاب تازه‌گی دارند، بیان بازهم بسیار دیرهنگام خاطراتی بس مهم از سوی رفیق دهقانی و یا از قول دیگران می‌باشد! آیا زمان گفتن و مکتوب نمودن چنین خاطراتی با این میزان از اهمیت در رابطه با حمید اشرف و دید محدود و صرفن تاکتیکی وی از مبارزه‌ی مسلحانه که از رفیق کبیر عباس مفتاحی در زندان نقل شده است، بایستی امروز باشد؟! و نباید در زمان و مقطع بی‌نهایت مهم و اثرگذار آن یعنی سال‌های ۵۸-۵۷ بازگو و به اطلاع جنبش رسانده می‌شد!!؟

آیا آن خاطره‌ای که در صفحه‌ی ۱۵۰ کتاب درباره‌ی بحث بین رفیق نسترن با حمید اشرف بر سر متشکل کردن طبقه‌ی کارگر یا کل خلق عنوان می‌کنید، مبنی بر این که: "...، حمید اشرف روی متشکل کردن طبقه کارگر در حال حاضر تکیه داشت و رفیق نسترن می‌گفت که طبقه کارگر در بطن مبارزه کل خلق می‌تواند متشکل شود." و اضافه می‌کنید که: "به یاد دارم که رفیق حمید در پاسخ به رفیق نسترن با لحنی که در آن نوعی تمسخر بود گفت "خلق، خلق، خلق!!!"، که به‌خوبی حاکی از

درک درست رفیق نسترن و نگاه و تفکر غلط حمید اشرف در این باره بوده است را باید اینک که همه چیز به فنا رفته است، مطرح نمائید؟! (تأکیدها از نگارنده این متن)

همین یک نکته، چه در آن زمان و چه در همه‌ی آن سال‌های طولانی سپری گشته تا به اکنون، برای اقناع نمودن شما و هر فرد دیگری که مبانی تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک را می‌شناخت، کافی بود تا به نگرش و درک غلط حمید اشرف و عدم باور او به بنیان‌های تئوری انقلابی مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک پی ببرد!

اما رفیق دهقانی! متأسفانه شما نه در آن مقطع به این موضوع حیاتی پی‌بردید و نه حتا اینک به‌طور کامل به آن وقوف پیدا کرده‌اید! البته در کتاب اخیرتان می‌توان مشاهده کرد و از بین سطور آن چنین برداشت نمود که تا اندازه‌ای به ابعاد آن واقف شده‌اید، اما قطعاً آن را مبنا و میزانی برای تحلیل و تفسیر دقیق و موضع‌گیری قاطع نسبت به نقش عملی ویرانگر حمید اشرف در سرنوشت اندوه‌بار سازمان قرار نمی‌دهید و آن را صرفن یک "خطای تئوریک" می‌دانید و می‌نامید!؟

این تعلل شما در بیان حقایق تاریخ واقعی سازمان و تأخیر در مطرح نمودن نظرات، خاطرات و عدم اعلام موضع قاطع در این باره که عمری ست شما و همه‌ی آن‌هایی که حقیقتن دل در گرو آن سازمان پُرافتخار داشته و در گیرودار مسائل مربوط به آن و پیامدهای فرجام ناگوار آن بوده‌اند، به چه معناست و چه مبنای ضروری و قانع‌کننده‌ای می‌تواند داشته باشد و به‌راستی از کجا ناشی می‌شود!!!؟

مضاف در پاراگراف نقل شده در فوق، شما با تناقض گوئی از یک طرف افرادی که هر حرکت مثبت و منفی در سازمان را با این یا آن شخصیت توضیح می‌دهند، متهم به سطحی‌نگری می‌کنید و از طرف دیگر و بلافاصله پس از آن تأکید می‌کنید که عملکرد شخصیت‌ها کاملن در حرکت تاریخی نقش دارند و به همین دلیل شما نیز در کتاب‌تان الزامن نقش شخصیت‌ها و عملکرد آن‌ها را مطرح کرده‌اید!!!؟

به هر حال، چه بپذیریم و چه نخواهیم که بپذیریم، واقعیت این است که نظرات، خط‌مشی‌ها، خطوط سیاسی، ساختارهای تشکیلاتی، اشکال مختلف سازماندهی، تاکتیک‌ها و استراتژی‌ها و بسیاری مسائل دیگر در یک سازمان، حزب یا تشکیلات انقلابی همه‌گی طی پروسه‌ها یا روندهای معینی اتخاذ می‌گردند که این یا آن شخصیت(ها)، این یا آن فرد(افراد) مشخص، آن‌ها را تبیین و ترسیم می‌کنند و به همراه دیگر افراد(اعضاء) برای به انجام رساندن آن‌ها در عمل تلاش می‌نمایند. روندهای طی‌شده هرگز قائم به ذات نبوده و نیستند و خودبه‌خود شکل نمی‌گیرند و طی نمی‌شوند؛ بلکه محصول تفکر و عمل معین اشخاص مشخص‌اند!

واضح است که یکی از تفاوت‌های بزرگ رهبران نظری با رهبران عملی دقیقن در جوشش اندیشه است. رهبران تئوریک واقعی کمونیست با نگرش دیالکتیکی خود، با تحلیل مشخص از شرائط مشخص، تئوری انقلابی را مهیا می‌سازند و تئوری انقلابی پتانسیل راه‌گشائی، بن‌بست شکنی و پیشاهنگی و پیشروی به سوی تحقق اهداف انقلابی را به رهبران عملی باورمند و رهروان صادق آن تئوری که تلاش می‌ورزند تا آن اندیشه و تئوری را در عرصه‌ی عمل متبلور نمایند، منتقل و امکان‌پذیر می‌سازند.

این مهم را رفقای کبیر تئوریک ما، پویان و احمدزاده به‌درستی به انجام رساندند و با راه‌گشائی خویش، افق روشنی را در برابر مبارزین راستین راه انقلاب و توده‌های کارگر و زحمتکش جامعه‌ی تحت‌سلطه ایران در آن مقطع ترسیم نمودند.

اما برخلاف آن و در تضاد با آن، از یک سو جزئی سعی داشت با وصل خویش به سازمان و ادای رهبری تئوریک درآوردن با تفکری غیردیالکتیکی بر مبنای ذهنیت "حزب توده‌ای" خویش به اصطلاح ترها و تئوری‌هائی را مطرح نماید که هیچ پایه و اساس واقعی و عینی با شرائط مشخص جامعه نداشتند. از سوی دیگر، حمید اشرف نیز با تلاش خود برای به عمل درآوردن آن نظرات اپورتونیستی و تصورات غلط ذهنی و همگون خود با آن، دست به کوششی بی‌حاصل که از پی آن جز ناکامی و تباهی چیز دیگری به بار نیامد، زد!

انحراف سازمان از خط اصولی و انقلابی اولیه‌ی آن، حاصل خطای ناخواسته و غیرعمد "تئوریک" حمید اشرف یا به تعبیر اشتباه، اما با منظور و آگاهانه‌ی شما "رهبری" از تئوری انقلاب ایران یعنی مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک نبود. حمید اشرف نه از روی "خطای تئوریک"، بلکه با توجه به نوع نگاه و نگرش و درکی که از ابتدا هم در این رابطه داشته و برای رفقای بنیان‌گذار نیز مشهود بوده است، با آگاهی و در صحت عقل نظرات جزئی را که هم‌سو با خود بود و آن‌ها را "راه‌گشا" می‌دانست، اتخاذ و طی فرآیندی چندساله در روندهای نظری و عملی سازمان به اجراء درآورد.

هم جزئی، با آن تفکرات و تربیت غیرکمونیستی و اپورتونیستی خود که متأثر و مبتنی بر نظرات "حزب منحط توده" بود که بایستی آن را "حزب ضدتوده" نامید، دقیقین می‌دانست که از چه سخن می‌گوید و هم حمید اشرف بر تضاد و تناقض آن‌چه که جزئی می‌گفت و وی در عمل پیاده می‌کرد، با آن‌چه که رفقای بنیان‌گذار گفته و تأکید نموده بودند، واقف بود.

بی‌تردید از سال ۵۱ به بعد، عدم وجود و حضور عینی رفقای تئوریک باورمند به نظرات اولیه در مرکزیت سازمان مهم‌ترین و اصلی‌ترین زمینه‌ی مساعد تشکیلاتی برای شکل‌گیری انحراف و استحالی سازمان که در نهایت به دگردیسی کامل آن ختم شد، بوده است.

جزئی با آن دیدگاه‌های به‌غایت انحرافی خود و حمید اشرف و همه‌ی آنهایی که در عدول از اصول وی را همراهی کردند، با عمل به آن نظرات اپورتونیستی مخرب، آن‌افق روشن فردا را به سیاهی محض تبدیل نمودند!

رفیق دهقانی! مگر در نقد نوشته‌ی قبلی‌تان از مستولی شدن نظرات به‌غایت اپورتونیستی بر سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران سخن نگفتیم و اثرات زیانبار، مخرب و غیرقابل جبران آن را متذکر نشدیم و تأکید نمودیم که عاملین اصلی آن در دو عرصه‌ی نظری و عملی، جزئی و حمید اشرف بودند!

همچنین، مگر مهم‌ترین دلائل و زمینه‌های این امر را هم: از بین رفتن زود هنگام همه‌ی رهبران، نظریه‌پردازان، اعضاء و کادرهای اولیه، ظهور ایده‌های انحرافی و گسست از نظرگاه‌ها و مواضع رادیکال کمونیستی، عدم ادامه‌ی گسترش هرچه بیش‌تر مبارزه‌ی مسلحانه در سطح جامعه (شهر و روستا)، جاری نبودن مبارزه‌ی ایدئولوژیک در تشکیلات و نبود سیستم آموزشی و امنیتی ایدئولوژیک در سازمان، نفوذ عوامل ستون پنجم دشمنان کارگران و زحمت‌کشان ("حزب ضدتوده" و پیروانش) به درون سازمان و شکل‌گیری روندی که به تولید و بازتولید آن در بطن مبارزات انقلابی خلق ما انجامید، اعلام نکردیم و از مبارزه با بختک اپورتونیسیم و رویزیونیسم که سایه‌ی نکت‌زای آن به جز سال‌های اولیه‌ی شکل‌گیری سازمان بی‌بدیل چریک‌های فدائی خلق همواره بر فراز جنبش نوین کمونیستی ایران گسترده بوده، سخن نگفتیم!

علاوه بر آن، مگر تأکید نکردیم که عدم حفظ رهبران تثوریک، یکی از مهم‌ترین ضعف‌های اساسی سازمان بود و این موضوع درواقع پاشنه‌ی آشیل آن بود و یا به صراحت نگفتیم که درحقیقت، این جنبش انقلابی را نه ماشین سرکوب و تا^۱ین‌دندان مسلح دشمن حقیر و درمانده، که نفوذ ایده‌های منسوخ و غیرانقلابی و خزیدن عوامل اپورتونیست و رویزیونیست به درون آن ازپای درآورد!

مگر نظرات سیاسی یا به اصطلاح تثوریک جزئی را که با کمک بی‌دریغ حمید اشرف بر سازمان مستولی و حاکم گشت و نتایج عملی حاصل از آن عدول از اصول را هم با ذکر جلوه‌هایی از آن در عرصه‌های تثوریک، سیاسی، تشکیلاتی و مبارزاتی که به انحراف، استحاله و دگرگونی ارتجاعی سازمان منتج شد را نگفته بودیم که حال، شما در تقابل با سطحی‌نگری و برای بیان و اثبات ژرف‌نگری خویش می‌گوئید: "...، برخی افراد با نگرش سطحی خود هر حرکت مثبت یا منفی در سازمان را با این یا آن شخصیت توضیح می‌دهند...". (همان مصاحبه، تأکیدها از نگارنده این متن)

همان‌طور که پیش‌تر نیز قید شد، آیا شما در این کتاب، جدای از بیان دیر هنگام برخی خاطرات شخصی خود و عده‌ای دیگر، به غیر از مطالبی که در فوق و در نقد نوشته‌ی قبلی‌تان بدان‌ها

اشاره شد و همچنین موارد و مطالبی که در متن این نوشتار به آن‌ها پرداخته خواهد شد، به چیز دیگری که ورای این مسائل باشد، پرداخته‌اید؟!

علاوه بر این، در مصاحبه‌ی مذکور از عدم برخورد افراد و جریاناتی که خود را به غلط وابسته به تاریخ سازمان می‌دانند و سعی بیهوده داشته و دارند که خود را این گونه بشناسانند، گلایه کرده و از این که در مورد کتاب شما به "تاکتیک توطئه‌ی سکوت" متوسل شده‌اند، ابراز ناخرسندی و شکوه می‌نماید. عجیب است که تعجب می‌کنید! آیا فراموش کرده‌اید که اینان همان ماران بدخط و خال‌اند! مُشتی بزه‌کار و راهزن سیاسی، چه توقعی از آنان دارید؟!

به‌طور کلی، این نوع برخورد یا عکس‌العمل امر جدیدی نیست و اتفاق خود شما نیز چه به عنوان یک فرد و چه به مفهوم یک تشکل، متأسفانه همین کار را با دیگران انجام می‌دهید! شوربختانه این مسئله، ده‌های متمادی است که به یک نُرم تهوع‌آور در پهنه‌ی سیاسی و فی‌مابین افراد و تشکلات تبدیل شده است.

در سپهر سیاسی-مبارزاتی ایران، هر فرد و هر جریانی خود را به غلط محور عالم و بهتر و برتر از دیگری می‌داند و مسئله‌ی هیچ‌یک از آن افراد و جریانات هم درحقیقت خود انقلاب و پرداختن به حل مسائل آن نیست! اینان در هراس از فروریختن چنین تمایلات و تصورات ذهنی بی‌اساسی که خود در مورد خویش ساخته‌اند و هر یک آن را تنها برای خود روا می‌دارند، به‌طور کلی درگیر مباحثه و مبارزه‌ی ایدئولوژیک نشدن را چه در درون آن جریان و چه خصوصاً با دیگران تبدیل به یک قاعده‌ی عمومی ناسالم و مشمئزکننده کرده‌اند!

جامعه‌ی طبقاتی ایران با پیشینه‌ی قرن‌ها ستم و استبداد فئودالی، با بیش از یکصد و پنجاه سال استعمار و تحت‌سلطه‌گی که منجر به عقب‌مانده‌گی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن شده است، حاصل‌اش در روابط اجتماعی و سیاسی افراد و نیروهای سیاسی بهتر از این نمی‌شود! جای تأسف عمیق است که حتا آنانی که خود را در حرف کمونیست و پیشرو می‌نامند، در عمل از این امر مستثنا نیستند!

نزد مدعیان دروغین مارکسیسم و کمونیسم در ایران که کم هم نیستند، خصائص مهم و عام یک تشکیلات کمونیستی یعنی سانترالیسم دموکراتیک، اصل انتقاد و انتقاد از خود و مبارزه‌ی ایدئولوژیک سالم یا به تعبیری جدال اندیشه‌ها چه در عرصه‌ی درون تشکیلاتی و چه در عرصه‌ی برونی آن، نه برای کاربست عملی سازنده‌ی آن‌ها در راستای پیشبرد امر انقلاب یعنی دگرگونی سیاسی_اجتماعی، بلکه تنها برای زینت کلام است که مقبول و زیابند!؟

مقدمه

همان‌طور که در نقد نوشته‌ی قبلی رفیق دهقانی ("شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی") گفته شد، آن نوشته علاوه بر کمبودها، تناقضات و عدم موضع‌گیری قاطع انقلابی در برابر عوامل و عناصری که در رابطه با چگونگی شکل‌گیری سازمان پُر افتخار چریک‌های فدائی خلق ایران دست به تحریف تاریخ زدند و با ارائه‌ی تاریخی جعلی، ابتدا زمینه‌ی وصل جزئی به این جنبش را فراهم و سپس رسوخ تفکرات انحرافی وی و در نهایت تسلط و جایگزین کردن آن به جای تئوری انقلابی حاکم بر سازمان نقش داشتند، اگر حتا به همان صورت هم دهه‌ها قبل نگاشته و ارائه می‌گردید، می‌توانست نقشی مثبت در جنبش کمونیستی ایفاء نماید!

علاوه بر این، در همان ابتدای نقد آن نوشته گفتیم که آن نوشتار، اینک گرچه همچون نوش دارو بعد مرگ، ولی به هر حال حاکی از شکستن تابویی به قدمت حدود نیم قرن است و منظور از آن نیز شکستن دیر هنگام تابوی انتقاد از افکار و عملکرد جزئی نزد رفیق دهقانی و طبعن اعضاء و فعالین جریانی است که در آن فعالیت می‌کنند.

در آن‌جا تأکید شد که حمید اشرف نه یک تئوریسین که یک پراتیسین بود و اساسن هیچ‌یک از رفقای گروه جنگل تئوریسین نبودند. همچنین قید شد، زمانی که به یک پراتیسین تئوری ناب مارکسیستی-لنینیستی منطبق با شرائط مشخص را دهید و البته به شرط آن که او بدان باوری راسخ و پایدار داشته باشد، منجر به عملکرد انقلابی او و پیشبرد امر مبارزه و انقلاب می‌گردد.

اما هرگاه به همان فرد و هر فرد پراتیسین دیگری تئوری انحرافی اپورتونیستی داده شود و وی به آن باورمند باشد، بدون شک در عمل منجر به بی‌راهه رفتن فرد، تشکیلات، جنبش و در نهایت جامعه شده و فاجعه به بار خواهد آورد و ما در مورد حمید اشرف همه‌گی به عینه دیدیم که متأسفانه چنین شد!

و در انتهای آن نقد هم گفتیم که اگر نیم قرن زمان بایستی سپری می‌شد تا تابوی جزئی، آن‌هم تازه با حفظ حرمت او به عنوان "فردی خودی، مبارز و انقلابی"؟!، بالاخره از سوی رفیق اشرف

دهقانی شکسته شود، احتمالاً یک قرن بایستی بگذرد تا برای وی تابوی حمید اشرف نیز چنین شود!

اما خوشبختانه به فاصله‌ی نسبتاً کوتاهی از آن نوشته یعنی چندسال و نه یک قرن!، اکنون رفیق دهقانی مجدداً مبادرت به انتشار کتابی جدید در این خصوص نموده است. این بار اما، تحت تأثیر هر امر یا عاملی هم که بوده باشد و البته بیان آن هم چندان مهم نبوده و نیست، ایشان طی پژوهش و نگاهی عمیق و نه گفتار و نگرشی سطحی، به کشف روندهای طی شده در سازمان که به انحراف و استحاله‌ی آن انجامید و نابودی آن را رقم زد، بلاخره پی‌برده و بدان نائل آمده‌اند!

در آغاز این گفتار، پیش از پرداختن به موضوعات قابل بحث در این باره، بایستی گفت که مطالب و مباحث کتاب مورد بحث در واقع همانند پازلی است که گرچه همه‌ی قطعات آن در خود متن وجود دارند، اما به دلائل پیدا و نهان، مهم‌ترین قطعه‌ی شکل‌دهنده‌ی تصویر نهائی توسط نگارنده‌ی آن آگاهانه در جای مناسب خود قرار داده نشده است. به همین سبب، درواقع یگانه هدف و سعی و تلاش این نوشتار در راستای قرارداد آن تکه یا قطعه‌ی تکمیل‌کننده و تعیین‌کننده‌ی مورد بحث در جایگاه درست و واقعی آن می‌باشد.

کتاب جدید رفیق دهقانی در مقام مقایسه با نوشته‌ی قبلی‌اش، متأسفانه این بار هم علارغم تلاش ایشان برای این که بسیار مبسوط و همه‌جانبه‌تر به موضوع پردازد، ما همچنان با برخی ابهامات، تناقضات و نتیجه‌گیری‌های اشتباهی که منجر به عدم موضع‌گیری صریح و قاطع این رفیق در برخی موارد شده است، روبرو می‌شویم که در ادامه بدان‌ها خواهیم پرداخت.

قبل از آن، لازم به قید است که علل و عوامل مختلفی که سازمان انقلابی چریک‌های فدائی خلق ایران را به آن حال و روز اسفبار و دگرذیسی و اضمحلال رساند، برای بیش از پنج‌دهه در برابر دیده‌گان همه‌گان از جمله ایشان به وضوح مشهود بوده و نیازی هم به چشم مسلح نداشته و ندارد تا بتوان آن را رؤیت و درک نمود. البته بدیهی است که به‌طور کلی مشاهده و درک هر موضوع و پدیده‌ای تنها یک بخش از قضیه و ارائه‌ی تحلیل دقیق و درست و موضع‌گیری روشن و قاطع نسبت بدان، بخش دگر و مهم‌تر آن است.

این کتاب در مجموع یکی از نوشتارهایی است که در رابطه با تاریخ سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران از سال‌های پس پیدایش تا انحراف، استحاله و اضمحلال آن با نگاهی نه فقط جانبدارانه، بلکه درعین حال ایرادی و نه انتقادی به رشته‌ی تحریر درآمده است. البته رفیق دهقانی در سراسر کتاب، گویا برای این که خدشه‌ای به شخصیت "انقلابی" حمید اشرف وارد نشود و "بی‌احترامی" به وی صورت نگیرد، به‌طور کلی از کاربرد کلمه‌ی انتقاد پرهیز نموده و به جای آن کلمه‌ی ایراد(ات) را به کار برده است!

اما نکته‌ی مهم و مثبت کتاب این است که پروسه‌ی استحاله و فروپاشی آن سازمان بی‌بدیل در تاریخ مبارزاتی معاصر ایران را به‌درستی بر محور عدم پیروی و تداوم راه اصیل و اولیه‌ی چریک‌های فدائی خلق که توسط بنیان‌گذاران کبیر آن ترسیم شده بود، خصوصن جنبه‌ی استراتژیک مبارزه‌ی مسلحانه مورد بررسی قرار داده است.

البته رفیق دهقانی مقطع این رخداد بسیار مهم را اواخر سال ۱۳۵۳ و با ورود تمام عیار نظرات جزنی به سازمان اعلام می‌نماید، اما در واقع نقطه‌ی آغازین آن را باید اوایل تابستان سال ۱۳۵۱ یعنی دقیقن پس از به اسارت درآمدن رفیق گرانقدر عباس جمشیدی‌رودباری و ورود جزوه‌ی "آن‌چه یک انقلابی باید بداند" جزنی به درون سازمان دانست.

یکی از مستندات آن که به خوبی نشان می‌دهد که جرقه‌ی انحراف سازمان در سال ۵۱ زده شد و نه در سال ۵۳، انتشار اولین شماره‌ی نشریه‌ی "نبرد خلق" است که پس از شهادت رفیق کارگر برجسته حسن نوروزی، در بهمن‌ماه سال ۵۲ منتشر گردید. ردپای انحراف و عدول از تئوری انقلابی مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک در این شماره‌ی آن نشریه و به‌طور کلی در تمامی شماره‌های بعدی آن قابل مشاهده است.

جای بسی تعجب است که رفیق دهقانی، علارغم در اختیار بودن داده‌ها و اسناد موجود در این زمینه و یادها و خاطرات شخصی خود و افراد دیگر در این باره و با توجه به زمان بسیار طولانی که سپری گشته است، در سال‌های اخیر لب به سخن گشوده و در این خصوص دست به قلم برده است؟! ^۸

واضح است که برای این رفیق، (باتوجه به خاطرات عینی خود و براساس همه‌ی فاکت‌های مستند و شفاهی مرتبط با تاریخ سازمان که در این کتاب به آن‌ها استناد و آن‌ها را مورد تأکید قرار می‌دهد)، این مسائل اموری نیستند که وی به تازه‌گی با آن‌ها آشنا شده یا برخورد کرده باشد و لذا فرصت کافی برای تفکر، تفحص و پژوهش ژرف در این خصوص را نداشته است، بلکه مسئله بر سر عدم درک ضرورت این موضوع و بی‌اطلاعی از درجه‌ی عظیم اهمیت آن تا همین اواخر بوده؟! که خوشبختانه بالاخره بر ایشان آشکار شده است! در عین حال، علت و عواملی که باعث اطلاع وی از درجه‌ی عظیم اهمیت این موضوع شدند نیز همچنان نامعلوم است و رفیق دهقانی نه در این نوشته و نه در نوشته‌ی قبلی بحثی از آن نمی‌کند!؟

به هر حال، مایه‌ی تأثر است که درک ضرورت چنین امر مهم و درواقع حیاتی تا به این حد نیازمند گذشت زمان بوده است، آن‌هم برای رفیق دهقانی که خود در بطن برخی قضایا و مسائل اولیه‌ی مربوط به سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران چه قبل و چه پس از فرار از زندان قرار داشته است.

علاوه بر این مشخص نیست که چرا و به چه دلایلی رفیق دهقانی یک‌بار برای همیشه آن‌چه که در رابطه با تاریخ سازمان می‌داند را نمی‌گوید و دانسته‌های شفاهی خویش را نه به یکباره و طی نوشته‌ای مفصل و همه‌جانبه، بلکه طی چندین نوشته و در فواصل زمانی گاه طویل و گاه کوتاه از یکدیگر مطرح می‌نماید و تنها به ارائه‌ی گوشه‌هایی از این تاریخ و نه همه‌ی آن می‌پردازد و تحلیل و موضع مشخص و قاطع خود در مورد عامل اصلی به انحراف و نابودی کشاندن سازمان را هم به شکل شفاف و عریان بیان نمی‌کند!؟

این واقعن اسفبار و موجب خُسرانی بزرگ بوده که هنوز هم پس از گذشت بیش از پنج دهه و در شرایطی که دیگر دیرزمانی ست سازمانی به نام "چریک‌های فدائی خلق ایران" وجود عینی ندارد، نه فقط توده‌های مبارز کارگر و زحمتکش، بلکه حتا افرادی که سال‌ها دل و جان در گرو آن سازمان پُرافتخار تاریخ جنبش کمونیستی ایران داشته‌اند، به علت نبود و عدم امکان دسترسی به منابع و مأخذهای مطمئنی که دربرگیرنده‌ی مجموعه‌ی تمام و کمال تاریخ واقعی

آن باشند، همچنان در بی‌اطلاعی نسبی از تاریخ حقیقی آن و در معرض انواع و اقسام تاریخ‌های جعلی در این خصوص که کم هم نیستند، قرار داشته و دارند!

بیش از نیم قرن گذشته است و برای نمونه در رابطه با صف‌بندی درون زندان مابین زندانیان مرتبط با سازمان هنوز که هنوز است بجز کلیات، مشخص نیست که دقیقاً چه گذشت! از آن‌جا که مسائل زندان و رفقای زندانی آن برهه جزئی لاینفک از تاریخ سازمان می‌باشند، بنابراین مسائل و مباحث مطروحه در زندان و چگونگی برخورد افراد در آن رابطه یکی دیگر از نقاط تاریک تاریخ سازمان است!

یا برای مثال، ما هنوز دقیق نمی‌دانیم که چرا "غبرائی" که یکی از اعضای بی‌خودمانده‌گان مرکزیت سوم و باند مرکزی تبهکار حاکم بر سازمانی بود که هیچ سنجیتی با سازمان پویان‌ها و احمدزاده‌ها نداشت و تنها نام آن را به دروغ یدک می‌کشیدند، در رابطه با حضور رفقا کریمیان و صبوری در آن سازمان به شما گفت که: "... در مورد رحیم کریمیان چندان نظر مثبتی وجود ندارد ولی می‌توانیم در مورد او صحبت کنیم. اما عبدالرحیم صبوری نمی‌تواند به درون این سازمان بیاید".

آیا این مطلبی که در مورد رفیق رحیم کریمیان و موضوعی که در رابطه با رفیق صبوری تحت این عنوان که می‌گوئید: "نمی‌دانم چه تصویری از این رفیق و چه ترسی از او داشتند"، به چه معناست؟ آیا علت آن دفاع سرسختانه‌ی این رفقا از تئوری سازمان در برابر جزئی و دیگر اپورتونیست‌های دنباله‌رو او در درون زندان نبود؟ اگر بود، چرا آن‌هایی که از این موضوع مطلع‌اند چیزی نه در گذشته و نه در شرائط کنونی به جنبش و توده‌ها نگفته و نمی‌گویند؟ (نقل قول‌های فوق از صفحات ۳۹۷ و ۳۹۸ کتاب، تأکیدها از نگارنده این متن)

نمونه‌ای دیگر، نقل قول مفصلی‌ست که در صفحه‌ی ۱۴۹ کتاب آورده‌اید که البته از زبان رفیق سنجر نقل شده و مشخص نیست که چرا وی پس از گذشت این همه سال چنین خاطره‌ی مهم و تعیین‌کننده‌ای را بیان و مکتوب نموده است؟! زیرا موضوع بسیار مهم مستتر در این نقل قول یعنی فقدان دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه نزد حمید اشرف به‌واقع منشاء و محور بسیاری از نگرش‌های انحرافی و سیاست‌های غلطی‌ست که در فقدان رهبران تئوریک واقعی

از سال ۵۱ به بعد از سوی وی اتخاذ و آگاهانه در ساختار تشکیلاتی، خط‌مشی مبارزاتی و در کل پراتیک سازمان به کار گرفته شدند و متأسفانه پیامدهای منفی و نابودگر اجتناب‌ناپذیر آن به سازمان تحمیل گردید.

به قول لنین کبیر، کمونیست‌ها در روند پیشبرد مبارزات انقلابی خویش از بیان حقیقت هراسی ندارند و نایستی هم داشته باشند، حتی اگر دشمنان از آن سواستفاده نمایند! با بیان حقیقت و نشر قاطع آن در زمان مناسب می‌توان به پیشروی جنبش کمونیستی و اعتلای مبارزات انقلابی خلق یعنی طبقه‌ی کارگر و اقشار زحمتکش جامعه بر علیه دشمنان یاری رساند. اما رفیق دهقانی این امر را نه به‌طور کامل و در زمان مناسب به کار می‌بندد و نه به‌طرزی اصولی یعنی با قاطعیت! به همین دلیل نیز موضع‌گیری کلی وی در این رابطه چه در نوشته‌ی قبلی و چه فعلی ناقص و از شفافیت و صراحت کلام لازم برخوردار نیست.

در کتاب جدید ایشان، ما به شکل مشخص‌تر و با ابعاد گسترده‌تری با موضوع انتقاد از افکار و اعمال جزنی و پیروان وی، البته همچنان با تأکید اشتباه و بی‌مورد بر "مبارز و انقلابی دانستن آنان؟! روبرو می‌شویم. تا حدی که اگر چه دامنه‌ی آن به رده‌های بالای سازمان نیز کشیده می‌شود، اما این بار نیز به شکلی مبهم، ناکافی و غیرصریح طوری مواضع اعلام و به گونه‌ای مسائل طرح و مورد بحث قرار می‌گیرند که مبدا یک وقت تابوی حمید اشرف در ذهنیت خویش و از سوی وی تامل شکسته شود و احیاناً "توهینی" به شخصیت "انقلابی" او در انتظار صورت پذیرد!

در مجموع می‌توان گفت که رفیق دهقانی در این کتاب عُمدتن به دفاع غیراصولی از حمید اشرف پرداخته و با بیان مستقیم و غیرمستقیم، صرفن "ایراداتی" را به وی مطرح می‌نماید و درحقیقت فاقد هرگونه انتقاد صریح و رادیکال از حمید اشرف است.

در خصوص جزنی، تمامی تلاش رفیق دهقانی در این کتاب این است که نشان دهد و اثبات نماید که نظرات جزنی غلط، انحرافی، اپورتونیستی، توده‌ای و غیرمارکسیستی و غیرمنطبق با شرائط جامعه‌ی ایران بودند و منشاء انحرافات "رهبری" و "سازمان" اساسن همین امر بوده است.

و درعین حال، علارغم اعلام و تأکید بر مسائل و مباحث درستی مانند روش جزنی برای نقد نظرات رفقای بنیان‌گذار سازمان، وصل خویش به سازمان به مثابه بنیان‌گذار آن و تلاش برای تسلط تئوریک بر سازمان به عنوان تئوریسین آن که همه‌گی فرصت‌طلبانه و مغایر با اصول اخلاقی انسانی و کمونیستی بودند، اما و شگفتا که خود جزنی را اپورتونیست نمی‌داند و نمی‌خواند و از نظر ایشان او یک "مبارز و انقلابی" بوده است؟!

رفیق دهقانی حتا در رابطه با دیگرانی مانند بهروز ارمغانی و همپالگی‌هایش که درحقیقت چرخه‌ی استحاله و دگردیسی کامل سازمان با اینان شتاب گرفت و تکمیل شد و "توده‌ای" بودن آنان مثل روز روشن و محرز بوده و خود ایشان هم به آن اذعان دارد، اما حیرتا که آنان را هم "مبارز و انقلابی" می‌نامد!!؟

این چه معادله‌ایست؟ چگونه می‌شود که یک نظر و عقیده‌ای تا به آن حد اپورتونیستی و تا به آن درجه دارای تأثیرات منفی در سرنوشت یک سازمان انقلابی باشد، اما حاملان و فاعلان آن چنین نباشند!؟

باری، رفیق دهقانی در این کتاب علارغم اشاره به موارد و مستندات که هر کدام به تنهایی برای اثبات این که حمید اشرف مسئول مستقیم رسوخ اندیشه‌های غیرانقلابی بیژن جزنی به درون تشکیلات و غلبه‌ی نظری و عملی اپورتونیسم راست بر سازمان بوده کافی‌ست، اما در کمال ناباوری به دفعات بسیار هر جا و هر بار که در متن مورد نظر با توضیحات مفصل خویش به این نقطه می‌رسد که طبیعتن بایستی با بیانی صریح از حمید اشرف به عنوان کسی که نه تنها سرمنشاء ورود نظرات انحرافی و اپورتونیستی جزنی به درون سازمان بوده، بلکه با بکارگیری آن‌ها در ساختار سیاسی، تشکیلاتی و خط‌مشی مبارزاتی سازمان یا به بیان کلی در تئوری و پراتیک آن نام ببرد، آگاهانه به شکلی سربسته و گنگ این موضوع بسیار مهم را تحت عناوینی کلی مانند "سازمان"، "رهبری سازمان" و "سرپیچی رهبری از تداوم راه اصیل چریک‌های فدائی خلق ایران" بیان می‌کند.

درمجموع رفیق دهقانی طوری به تجزیه و تحلیل مسائل و روندهای مورد بحث در کتاب و نتیجه‌گیری از آن‌ها می‌پردازد که پنداری این فقط جزنی و یاران توده‌ای او بودند که سازمان

را به آن روز انداختند و حمید اشرف ربط و دخل آن چنانی نسبت به این مسائل نداشته است و همان‌طور که گفته شد تنها ایراداتی که آن‌هم گویا بر اثر اشتباه و خطا رخ داده بودند را بر وی وارد می‌داند!

همان‌طور که اشاره شد، به‌طور کلی نوشتار رفیق دهقانی فاقد هرگونه جنبه‌ی انتقادی و اعتراضی مستقیم به حمید اشرف است و در کل فقط و صرفن "ایرادات بسیاری" را به وی وارد می‌داند، نه بیش‌تر و ای بسا کم‌تر!

درحالی که باید از حمید اشرف به عنوان مسبب اصلی به گل نشستن، فرسایش و نابودی کشتی سازمان پُرافتخار چریک‌های فدائی خلق ایران که با درایت و نبوغ، با رنج و زحمت بسیار و با خون بهترین و صادق‌ترین فرزندان فرزانه‌ی این خلق دربند ساخته شده بود و در دریای متلاطم و خونین مبارزه‌ی طبقاتی با دشمنان کارگران و زحمتکشان، با شکوه هرچه تمام‌تر بیرق سرخ آنان را به اهتزاز درآورده بود، نام ببرد.

به هر حال، در این کتاب گرچه ما شاهد فرو ریختن کامل تابو و کیش شخصیتی که از حمید اشرف نزد این رفیق و بسیاری دیگر به اشتباه شکل گرفته نمی‌باشیم، اما ترک برداشتن جنبه‌هایی مهم از آن را می‌توان در بین سطور آن مشاهده نمود.

لازم به ذکر است که پرداختن به این موضوع در شرایط کنونی، بی‌تردید آن نتیجه یا نتایج مثبت و تحول‌آفرین مبارزاتی که می‌توانست در زمان مناسب آن یعنی در بطن و متن شرایط مبارزاتی آن روزگار جامعه داشته باشد را امروز به هیچ‌وجه ندارد و در بهترین حالت تنها برای ثبت در تاریخ، تجربه اندوزی و احیاناً فراگیری و عبرت آینده‌گانی که در راه انقلاب و تحول و دگرگونی انقلابی جامعه قدم خواهند گذاشت، می‌تواند مفید و مؤثر واقع گردد!

قبل از پرداختن به متن اصلی، بایستی به این نکته‌ی مهم هم اشاره کرد که در این نوشتار به‌طور مشخص به ضعف‌ها، معایب و کمبودها و کاستی‌های سازمان از مقطع پیدایش تا زمان انحطاط آن نمی‌پردازد، زیرا این دست مسائل را قبلن و مشخصن در نقد نوشته‌ی قبلی ایشان گفته‌ام و رفیق دهقانی نیز در کتاب خویش به خوبی به برخی از عمده‌ترین آن‌ها پرداخته است. لذا در

این نوشتار، تنها به مواردی خواهم پرداخت که هر کدام از آن‌ها به تنهایی و در مجموع در روند تحولات منفی سازمان و سرنوشت فاجعه‌بار آن نقشی بسیار مهم و تأثیرگذار داشته‌اند.

پیش از پرداختن به متن اصلی، ابتدا به صورت کلی و تیتروار به سرفصل‌ها و مواردی اشاره خواهد شد که هر کدام به تنهایی نشانه‌ای از انحراف و سیر استحاله‌ی قهرقرائی سازمان بوده و در مجموع حاکی از دگردیسی، پسرفت و انحطاط آن می‌باشند.

سپس سعی خواهد شد که با بررسی تفصیلی هر مورد که اتفاق تمامی فاکت‌های عینی مربوط به آن‌ها نیز در همین کتاب رفیق دهقانی درج گردیده‌اند، ضمن نقد نقطه نظرات، برداشت‌ها و تفاسیری که رفیق دهقانی از هر یک از این موارد ارائه داده است، به نتایج واقعی و مواضع صریحی که در رابطه با هر کدام و در مجموع می‌توان گرفت، پرداخته شود.

لازم به قید است که به جز مسئله‌ی جزئی و نظرات‌اش، همه‌ی این مسائل و موارد، درواقع تصمیماتی یک‌جانبه و خودسرانه بودند که توسط حمید اشرف اتخاذ و به همراه یاران توده‌ای جزئی اجرائی شدند و فرجام غم‌انگیز و تأسف‌بار سازمان را رقم زدند. پیش از پرداختن به این پارامترهای بسیار مهم، توضیح دو نکته‌ی دیگر نیز ضروری است.

یکی آن که، برخی از این موارد و مباحث و فاکت‌های آن مربوط به قبل از ورود تمام‌عیار نظرات زهرآگین اپورتونیستی جزئی به درون سازمان و جایگزینی آن‌ها به جای نظرات درست و انقلابی اولیه‌ی سازمان توسط حمید اشرف یعنی بین سال‌های ۵۱ تا اواخر ۵۳ و برخی دیگر مربوط به پس از آن یعنی در حفاصل بین سال ۵۴ تا ضربه‌های سال ۵۵ می‌باشند.

دیگر این که، جهت توضیح و درک بهتر مسائل مطروحه در این نوشتار و سهولت کار مخاطبین در مطالعه‌ی آن، به‌ناچار در برخی موارد نقل‌قول‌هایی طولانی از کتاب مورد نقد آورده شده‌اند.

سرفصل‌ها و موارد مورد بحث به ترتیب زیر عبارتند از:

- فصل ۱- ارتباط و پیوند فکری و تشکیلاتی حمید اشرف با گروه جزئی- ظرفی قبل از شکل‌گیری سازمان.
- فصل ۲- نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه و داشتن دیدی صرفن تاکتیکی از این مبارزه.
- فصل ۳- عدم ترمیم مرکزیت پس از شهادت رفیق کارگر برجسته حسن نوروزی.
- فصل ۴- مخالفت پنهان و آشکار با ورود رفقایمانند نسترن آل‌آقا و حمید مؤمنی به مرکزیت سازمان.
- فصل ۵- قرار گرفتن حمید اشرف در جایگاه مهم و تعیین‌کننده‌ی سیاسی-ایدئولوژیک سازمان.
- فصل ۶- عدم به‌کارگیری رهنمودهای تئوری انقلابی مبارزه مسلحانه، حتی پیش از ورود نظرات انحرافی جزئی به درون سازمان.
- فصل ۷- کنار گذاشتن خط‌مشی انقلابی سازمان و نفی و طرد عملی تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک.
- فصل ۸- اشاعه و بکارگیری نظرات اپورتونیستی جزئی در همه‌ی عرصه‌های تئوریک، تشکیلاتی و پراتیک سازمان.
- فصل ۹- گشودن درهای سازمان به روی عناصر توده‌ای و ارتقاء و راهیابی سریع آنان به مرکزیت سازمان.
- فصل ۱۰- تبدیل سازمان از یک تشکیلات سیاسی-نظامی به یک جریان سیاسی با چاشنی دفاع از خود مسلحانه.
- فصل ۱۱- باز نمودن باب دیالوگ با حزب منحل توده، ریختن قبح توده‌ای در سازمان و "سوسیالیستی" نامیدن شوروی.
- فصل ۱۲- حمایت از "نشریه‌ی توده‌ای ۱۹ بهمن تئوریک".

فصل ۱- یکی از موارد غیر شفاف و متناقض کتاب، موضوع ارتباط و پیوند فکری و تشکیلاتی حمید اشرف با گروه جزنی- ظرفیتی قبل از شکل‌گیری سازمان است.

رفیق دهقانی در صفحه‌ی ۴۲ کتاب به درستی در مورد گروه جنگل می‌گوید: "گروه جنگل در پروسه تماس با گروه احمدزاده با نظرات و تئوری تدوین‌شده توسط این گروه که در نوشته‌های مختلف و به‌طور برجسته در دو اثر درخشان "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" و "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" ارائه شده بود، آشنا شده و آن نظرات را پذیرفتند". (تأکید از نگارنده این متن)

اما برخلاف آن، حمید اشرف در این رابطه در جزوه‌ی "جمع‌بندی سه ساله" مطرح می‌کند که: "...، به‌رحال، پس از بحث‌های بسیار، گروه "رفیق مسعود" در دیماه ۴۹ تزه‌های گروه جنگل را پذیرفت و قرار شد دو گروه متحداً برنامه‌ای برای مبارزات آینده تنظیم نمایند". (تأکید از نگارنده این متن)

در این جا، ضمن این که مشخص نیست که حمید اشرف از کدام "تزه‌های گروه جنگل" که گروه "رفیق مسعود" آن‌ها را پذیرفت، سخن می‌گوید؟! همان‌طور که می‌بینید بین آن‌چه که حمید اشرف در این باره می‌گوید با آن‌چه که رفیق دهقانی در این رابطه عنوان می‌کند، تناقض آشکاری مشهود است.

در ادامه‌ی این بخش با رجوع به اسناد موجود در این خصوص خواهیم دید که چرا و به چه منظوری حمید اشرف رابطه و تأثیر گرفتن دو گروه را معکوس بیان می‌کند؟! عدم توجه آگاهانه یا غیر آگاهانه به این موضوع یکی از موارد انتقادی به نوشته‌ی رفیق دهقانی می‌باشد.

در صفحه‌ی ۷۴ کتاب مورد نقد گفته می‌شود که: "... البته یادآور شوم که مبارزینی نیز با این گروه (گروه جزنی-ظرفیتی) در ارتباط بودند که برای پلیس شناخته نشدند که به‌طور مشخص باید از رفقا غفور حسن‌پور و حمید اشرف و اسکندر صادقی‌نژاد نام برد که خود آن‌ها نیز روابطی در حول خود داشتند". (پراتز و تأکید از نگارنده این متن)

همین‌طور در صفحه‌ی ۱۶۲ کتاب قید می‌گردد که: "... در نتیجه، راه‌حل ارائه‌شده از طرف جزنی مورد استقبال رهبری و به‌طور مشخص رفیق حمید اشرف که پیشاپیش بیژن جزنی را می‌شناخت و سمپاتی زیادی هم نسبت به وی داشت، قرار گرفت"، اما در صفحه‌ی ۱۶۳ به شکل متناقضی آمده

است که: "... رفیق حمید اشرف وقتی از بیژن جزنی صحبت می‌کرد رابطه‌اش را با او در حد دیدار عمومی در دانشگاه مطرح می‌کرد و می‌گفت: "جزنی به دانشگاه می‌آمد و ما او را می‌دیدیم". (تأکیدها از نگارنده این متن)

همان‌طور که می‌بینید پاراگراف آخر یا نقل قول سوم، کاملن متفاوت و در تضاد با دو مورد قبل از آن است. در نقل قول اول، به ارتباط تشکیلاتی بین گروه جزنی-ظریفی و حمید اشرف اشاره می‌شود که برای پلیس هم آشکار نبوده یا نشده است. در نقل قول دوم نیز، شناخت و سمپاتی شدید حمید اشرف نسبت به جزنی مورد تأکید قرار می‌گیرد، اما در نقل قول سوم گفته می‌شود که این ارتباط صرفن در سطحی دانشگاهی و در جمع عمومی دانشجویان بوده است!!؟

اگر حمید اشرف صرفن جزنی را در سطح دانشگاه می‌دیده و آن‌هم در حد دیدارهای عمومی، آن شناخت و سمپاتی زیاد نسبت به جزنی از کجا نشأت می‌گرفته و اساسن چگونه به وجود آمده بود؟!؟

به نظر می‌رسد که مطلب مندرج در نقل قول اول یعنی ارتباط تشکیلاتی حمید اشرف با گروه "جزنی-ظریفی" منشاء شناخت و سمپاتی شدید حمید اشرف به جزنی بوده باشد، زیرا منطقی نیست که دلیل این امر را صرفن دیدن جزنی در سطح عمومی دانشگاه بدانیم و یا فقط به دلیل زندانی شدن وی، حمید اشرف تحت تأثیر شدید جزنی و نظرات به‌غایت انحرافی او قرار گرفته باشد!

حمید اشرف خود در جزوه‌ی "یک سال مبارزه‌ی چریکی در شهر و کوه" در این باره می‌گوید: "گروه جنگل بر مبنای فعالیت سه تن از کادرهای سابق تشکیل گردید (این سه تن بازماندگان گروهی بودند که در سال ۴۵ با هدف ایجاد جنبش قهرآمیز در ایران تشکیل شد و در زمستان ۴۶ این گروه ضربه شدیدی خورد و رهبران اصلی‌اش دستگیر شدند.... تنها سه نفر نامبرده که فعالیت‌شان برای پلیس افشاء نشده بود در ایران باقی ماندند تا گروه جدیدی را متکی بر تجارب گروه شکست‌خورده سازمان دهند." (تأکیدها از نگارنده این متن)

در این جا می‌بینید که حمید اشرف در رابطه با گروه جنگل، شکل‌گیری آن را بر مبنای فعالیت و تلاش سه تن از بازمانده‌گان گروه قبلی یعنی خودش و رفقا غفور حسن‌پور و اسکندر

صادقی نژاد اعلام می‌کند و به روشنی می‌گوید که آن‌ها گروه جدیدی را برپایه‌ی تجارب گروه شکست‌خورده سازمان دادند و به این ترتیب تمایز و تفکیک تشکیلاتی گروه جنگل از گروه جزنی را عنوان می‌کند.

اما، او در جزوه‌ی "جمع‌بندی سه ساله" در این رابطه چیز دیگری را می‌گوید: "... گروه اول ... گروهی بود ... که بعدها به "گروه جنگل" یا سیاهکل شهرت یافت."

"گروه جنگل در سال ۴۵ به شکل زیرزمینی تشکیل شد و مؤسسين ابتدائی آن رفقا بیژن جزنی، عباس سورکی و ضرار زاهدیان بودند... این گروه مخفی... بعدها به نام "گروه جزنی" شهرت یافت... به هر حال این گروه بخاطر نفوذ یک "عصر توده‌ای سابق" که در خدمت پلیس سیاسی قرار گرفته بود و نقش نفوذ در گروه‌های اپوزیسیون چپ را داشت، مورد شناسائی قرار گرفت و در زمستان ۴۶ کادرهای اصلی آن دستگیر شدند... عده‌ای از افراد باقی‌مانده... در جریان هشت ماه زندگی حرفه‌ای در تهران و تدارک برنامه خروج از کشور چند نفر دیگر از رفقا دستگیر شدند و دو نفر از ایشان موفق به خروج از مرز شدند (رفیق علی‌اکبر صفائی، رفیق محمد صفاری آشتیانی) و سه رفیق که افشاء نشده بودند در ایران ... باقی ماندند ...". (تأکیدها از نگارنده این متن)

چند نکته در نقل قول‌های فوق سؤال برانگیزاند. یکی این که، حمید اشرف ابتدا می‌گوید: "گروه اول گروهی بود که بعدها به گروه جنگل یا سیاهکل شهرت یافت"، اما در پاراگراف بعدی اضافه می‌کند: "گروه جنگل در سال ۴۵ ... تشکیل شد و مؤسسين ابتدائی آن رفقا بیژن جزنی، عباس سورکی و ضرار زاهدیان بودند...؟! (تأکیدها از نگارنده این متن)

نکته دوم این که، مشخص نیست چرا حمید اشرف مؤسسين گروه به قول خودش جنگل را صرفن بیژن جزنی، عباس سورکی و ضرار زاهدیان اعلام می‌کند و اسمی از حسن ضیاءظریفی نمی‌برد؟! در حالی که در بسیاری از اسناد جنبش کمونیستی معاصر ایران عموماً از این گروه یا به‌عنوان گروه جزنی-ظریفی و یا گروه جزنی-ظریفی-سورکی نام برده شده است.

علاوه بر این، در نقل قول‌های فوق دو موضوع به شکل ضمنی گفته شده‌اند. یکی از آن‌ها حاکی از این همانی گروه جنگل و گروه جزنی می‌باشد. بدین معنی که حمید اشرف گروه

جنگل را ادامه‌ی همان گروه جزنی و گروه جزنی را همان گروه جنگل بعدی می‌نامد و اعلام می‌کند؟!

دیگری مبین وجود یک رابطه تشکیلاتی بین حمید اشرف و جزنی قبل از دستگیری کادرهای اصلی گروه "جزنی-ظریفی" یا به قول وی همان گروه جنگل در زمستان سال ۴۶ است. زیرا می‌دانیم که منظور حمید اشرف از سه رفیقی که افشاء نشده بودند و در ایران باقی ماندند یکی خودش و دو دیگری رفقا غفور حسن‌پور و اسکندر صادقی‌نژاد بود که گروه جنگل یا همان گروه به قول وی جزنی را بازسازی و با بازگشت رفیق صفائی از فلسطین به طرح‌ریزی، شناسائی و تدارک عملیاتی در جنگل‌های شمال اقدام نمودند.

به هر حال حمید اشرف این دو گروه را یک‌بار در سال ۵۱ در جزوه‌ی "یک سال مبارزه‌ی چریکی در شهر و کوه" جدا از هم اعلام می‌کند و بار دیگر در سال ۵۴ در جزوه‌ی "جمع‌بندی سه ساله" آن‌ها را یکی می‌داند. این که کدامیک از این دو صحت دارد اصلن مهم نیست، زیرا اگرچه تفاوت فاحش و خاصی را در صورت مسئله ایجاد می‌کند، اما تغییری کیفی در حل مسئله ایجاد نمی‌نماید. تنها تفاوتی که یکی دانستن آن دو گروه ایجاد می‌کند، حل معضل چگونگی وصل کردن جزنی و گروه‌اش به سازمان و برطرف نمودن نیاز حمید اشرف در زمینه‌سازی برای حاکم نمودن و اعمال نظرات جزنی در تئوری و پراتیک سازمان بوده است!

اما رفیق دهقانی مشخص نمی‌کند که اولن چرا اصرار به یکی نبودن این دو گروه دارد و ثانی یکی نبودن این دو گروه چه چیزی را بیان و اثبات خواهد کرد؟ آن‌چه که مهم است یکسانی بنیان‌های فکری جزنی و حمید اشرف، خصوصن نگرش و دید تاکتیکی آن‌ها نسبت به مبارزه‌ی مسلحانه و روش‌های یکسان غیراصولی‌شان در پیشبرد مقاصد نظری و تشکیلاتی در درون سازمان و در پراتیک مبارزاتی آن می‌باشد!

بنابراین، گرچه گروه جنگل و مشخص حمید اشرف با این که در پروسه‌ی تماس با گروه احمدزاده، پویان، مفتاحی با نظرات و تئوری تدوین شده توسط این گروه آشنا و سپس ظاهرن آن را می‌پذیرند، اما هم‌چنان فاقد دید استراتژیک از این مبارزه بودند تا آن‌جا که رهبران و

تئورسین‌های بزرگ سازمان نیز بر آن واقف بوده و آن را به دیگر اعضا متذکر شده بودند. همین امر نشان از آن دارد که آن پذیرفتن با درکی عمیق همراه نبوده و مبنای آن اتحاد نیز صرفن و دقیقن مبانی تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک نبوده است!

ای کاش درست و بجا را این جا باید گفت و به کار بُرد. کاشکی آن پذیرفتن با درکی عمیق و همه‌جانبه و باوری خدشه‌ناپذیر از سوی گروه جنگل و مشخصن حمید اشرف همراه بود و بعد به اتحاد می‌انجامید و یا با توجه به این نکته‌ی مهم و اساسی که رفقای بنیانگذار به نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه از سوی حمید اشرف کاملن واقف بودند، مبنای و شرط لازم اتحاد با آن گروه را تأکید اخص بر مبانی تئوریک، بل اخص جنبه‌ی استراتژیک مبارزه‌ی مسلحانه قرار می‌دادند که در صورت پذیرفتن گروه جنگل و نماینده‌ی آن حمید اشرف، آن اتحاد اساسن شکل نمی‌گرفت. شکی نیست که در هر یک از دو صورت فوق، حاصل و فرجام کار بدان گونه نمی‌شد!

زمان نشان داد که عدم توجه و غفلت نسبت به این موضوع بسیار بااهمیت، چه پیامدهای ناگوار و دردسرهای بزرگ و گمراه‌کننده‌ای برای سازمان به وجود آورد. متأسفانه این مسئله و اثرات منفی آن حتا تا به امروز نیز هم‌چنان در جنبش کمونیستی نحیف کنونی ایران ادامه دارد.

فصل ۲- مهم‌ترین و اساسی‌ترین دلیل به انحراف رفتن سازمان و استحاله‌ی آن را باید ندانستن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه و داشتن دیدی صرفن تaktیکی از این مبارزه از سوی حمید اشرف دانست.

همان‌طور که قبلن به نقل قولی مفصل در این زمینه از رفیق کبیر عباس مفتاحی که از زبان رفیق سنجری بازگو شده اشاره شد، حمید اشرف فاقد دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه بوده و رفقای بنیانگذار چریک‌های فدائی خلق کاملن به این ضعف حمید اشرف واقف بودند.

رفیق دهقانی به درستی در صفحه‌ی ۱۴۹ کتاب به این موضوع پرداخته است، اما متعاقبن در همان صفحه درج گردیده است که: "آشکار است که خطای رفیق حمید اشرف یک خطای تئوریک بود. چه بسا که دلیل رویگردانی او از سازماندهی مبارزه در روستا سنگینی تجربه شکست دسته کوه گروه جنگل (سیاهکل) بود. در نوشته‌ای از این رفیق تحت عنوان "جمع‌بندی سه‌ساله" مشاهده می‌شود که هربار که راه انداختن کانون چریکی در خارج از شهر توسط رفقای رهبری سازمان در سال ۱۳۵۰ مطرح می‌شده است او به مخالفت بر می‌خاست. این را هم نمی‌توان از نظر دور داشت که چه بسا قبول "رهنمود" جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند" نوشته بیژن جزنی، در رویگردانی او از سازماندهی نیروی چریکی در روستا دخالت داشت. آن جزوه در سال ۱۳۵۱ به درون سازمان آمده بود." (تأکیدها از نگارنده این متن)

اگر شکست تاکتیکی سیاهکل که به گفته‌ی رفیق اندیشمند مسعود احمدزاده شکستی قابل اجتناب بود، علت روی گردانی حمید اشرف از سازماندهی مبارزه در روستا بود، چرا و به چه دلیل یا دلالتی این موضوع را نه به شکل مشخص و صریح و نه حتا به‌طور غیرمستقیم و سر بسته در جزوه‌ی "جمع‌بندی سه‌ساله" نگفته است؟! و درواقع، چرا باید آن را کتمان کرده باشد؟

این که می‌گوئید: "چه بسا قبول "رهنمود" جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند" نوشته بیژن جزنی، در روی گردانی او از سازماندهی نیروی چریکی در روستا دخالت داشت." نمی‌تواند از نظر تطابق زمانی صحیح باشد، زیرا همان‌طور که خود قید کرده‌اید: "آن جزوه در سال ۱۳۵۱ به درون سازمان آمده بود".

بنابراین باتوجه به نکات فوق، می‌توان گفت که حمید اشرف در سال ۵۰ از وجود چنین جزوه‌ای خبر نداشته است. حال چگونه ممکن است که تحت تأثیر آن از چنین امری رویگردان شده باشد؟! تنها در یک صورت این موضوع می‌تواند درست باشد و آن زمانی‌ست که بگوئیم حمید اشرف در همان سال ۵۰ آن جزوه کذائی جزئی را در اختیار داشته است که البته اثبات این مسئله امر ساده‌ای نیست و محال به‌نظر می‌رسد. علاوه بر این، اگر فرض را بر اثبات این موضوع هم قرار دهیم، آن‌گاه معضلی بزرگ‌تر و مهم‌تر پدید خواهد آمد و بایستی به دنبال چرائی عدم بیان این مسئله و کتمان آن از سوی وی بود!

محرز است که بر اساس اصول دیالکتیک روند شکل‌گیری و تحول پدیده‌ها از جمله تفکر و اندیشه‌ی انسان، پروسه‌ای آنی و یک‌شبه نیست. جزوه‌ی "جمع‌بندی سه‌ساله" به‌خوبی نشان می‌دهد که حمید اشرف از همان سال ۱۳۵۰ به دلیل نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه و نه خطای تئوریک، با راه اندازی کانون‌های چریکی در روستا مخالف بوده است.

بنابراین، هم‌خوانی یا بهتر بگوئیم هم‌نظری حمید اشرف و رهنمود جزوه‌ی "آنچه یک انقلابی باید بداند" جزئی نسبت به موضوع راه اندازی کانون‌های چریکی در روستا و مخالفت با آن را بایستی حاصل نگاه و شیوه‌ی نگرش یکسان آن‌ها نسبت به مبارزه‌ی مسلحانه یعنی بازهم نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه و داشتن دیدی صرفن تaktیکی از این مقوله دانست نه چیز دیگری!

نکته‌ای که بسیار حائز اهمیت می‌باشد این است که گروه جنگل اساسن فاقد هرگونه تحلیل مشخص از شرائط مشخص جامعه‌ی ایران بود و هیچ‌گونه اثر یا مبانی تئوریک مکتوبی از این گروه به جا نمانده است. دقیقن فهم همین نقص و تلاش برای رفع آن، یکی دیگر از دلائلی‌ست که جزئی را به تکاپو انداخت تا جزوه‌ی "آنچه یک انقلابی باید بداند" را که خود نوشته بود به آن شکل بی‌پرنسیب، غیراخلاقی و اپورتونیستی به نام رفیق صفائی‌فراهانی منتشر نماید!

البته جزئی چند نکته‌ی مهم و اساسی را در این جزوه فراموش کرده بود. نکته اول، آن‌چه که او در آن نوشته مطرح می‌کرد در تضاد با عمل گروه جنگل بود. زیرا اگر شرائط عینی انقلاب

وجود نداشت و گروه جنگل هم معتقد به این امر بود، چه لزومی داشت که این گروه به‌مثابه پیشتاز دست به سلاح برده و مبارزه‌ی مسلحانه را حتا با دیدی صرفن تبلیغی در برنامه‌ی عمل مبارزاتی خود در جنگل‌های شمالی کشور که به سیاهکل ختم شد، قرار دهد؟!

بدیهی است که در شکل کلاسیک و طبیعی رشد جوامع، برای مهیا شدن شرائط عینی انقلاب طبعن بایستی سال‌ها سپری شود تا تضادها به اندازه‌ی کافی رشد کرده و حاد شوند و سپس شرایط عینی فراهم گردد. بنابراین، پیشاهنگ کمونیست قبل از آماده شدن شرائط مذکور نباید دست به سلاح برد و تنها باید به تدارک انقلاب و نفوذ در طبقه و اقشار انقلابی جامعه در راستای بردن آگاهی انقلابی و سوسیالیستی به درون آن‌ها اقدام نماید.

اما جزئی قادر به درک این موضوع نبود که در عصر امپریالیسم با گسترش هرچه فزون‌تر روابط و مناسبات سرمایه‌داری در جوامع تحت‌سلطه از بالا و ادغام اقتصاد این جوامع در سرمایه‌های امپریالیستی و به‌مثابه جزئی ارگانیک از آن سیستم جهانی، شرایط عینی انقلاب در تمامی این جوامع همواره فراهم و آن‌چه که مهیا نیست شرایط ذهنی انقلاب است.

هرگونه اصلاحات و تغییر و تحول از بالا (امپریالیستی) چه در زمینه‌ی ارضی و چه سیاسی و اقتصادی در این جوامع نه در جهت منافع توده‌ها، بلکه در راستای حفظ سیستم و در خدمت به منافع امپریالیست‌ها و نوکران مرتجع دست‌نشانده آن‌هاست و همواره خواهد بود.

در نتیجه، به قول رفیق مسعود: "ما در بررسی شرایط عینی میهن خود نشان دادیم که هرگونه توسل به آماده نبودن شرایط عینی انقلاب مبین اپورتونیسم و سازشکاری و رفرمیسم، نشانه فقدان شهامت سیاسی و توجیه بی‌عملی است." (نقل قول از کتاب مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک)

نکته‌ی دوم این که، اگر بر فرض جزئی گروه جنگل را تشکیل داده بود و رفیق فراهانی هم آن جزوه را نوشته بود، که البته خود از آن بی‌خبر بود!، اولن، چرا در پیروسی اتحاد و ادغام دو گروه از سوی حمید اشرف که رابط این گروه با گروه احمدزاده-پویان-مفتاحی بود هیچ بحثی و سخنی از جزوه‌ی مذکور به میان نیامده بود و علاوه بر آن هیچ نوشته یا اثر به‌اصطلاح تئوریکی از جزئی به‌مثابه عنصر اصلی این گروه وجود نداشت و در آن بین مطرح نگردیده بود؟!

دوم این که، آن جزوه‌ی کذائی را جزنی در سال ۴۹ نوشته بود و از آن‌جا که خود وی ادعای "رهبری گروه جنگل" را هم داشته و حمید اشرف نیز آن را در نوشته‌ی "جمع‌بندی سه ساله" خویش تأیید می‌کند، چرا جزنی در جایگاه به‌اصطلاح "تئورسین و رهبر آن گروه" پیش‌تر مخالفت خود را با حرکت گروه در جنگل‌های شمال کشور که به سیاهکل انجامید، اعلام نکرده بود؟!

سوم این که، اگر باز بر فرض رفیق صفائی فراهانی آن جزوه کذائی را نوشته بود و در آن قید نموده بود که: "هرگونه خیال‌پردازی در اوضاع فعلی پیرامون زمینه‌های بل‌فعل انقلاب دهقانی و جنگ‌های چریکی دهقانی با ناکامی روبرو خواهد شد"، پس چرا در نظر یا به عبارت دیگر در تئوری چیزی را گفته بود که درست صدو هشتاد درجه با عمل او در سیاهکل در تضاد بود؟ مگر عقل سلیم اجازه‌ی چنین امری را می‌دهد که رفیق صفائی با توجه به این گفته‌ی منتسب به او، دست به مبارزه در سیاهکل آن‌هم در جایگاه فرمانده دسته‌ی جنگل زده باشد!!

سؤال بسیار مهم دیگری در این‌جا مطرح می‌باشد، که متأسفانه اثری از آن در کتاب رفیق دهقانی نیست، و آن این که آیا حمید اشرف از نگارش آن جزوه‌ی کذائی توسط جزنی که وی آن را به نام رفیق فراهانی بیرون داده بود با خبر بوده است یا نه؟!

بی‌تردید بوده است، زیرا این جزوه از طریق همسر جزنی به بیرون زندان منتقل و توسط وی احتمال به فرد دیگری و از آن طریق به دست حمید اشرف رسیده بود. از طرف دیگر، رفیق صفائی پس از بازگشت از فلسطین با حمید اشرف و دیگر اعضاء گروه در تماس بوده و نه جزنی که در آن مقطع در زندان بود.

بنابراین، اگر چنین جزوه‌ای را رفیق صفائی نوشته بود، حتمن آن را شخص یا به حمید اشرف و یا به رفیق غفور حسن‌پور ارائه می‌داد و حمید اشرف نیز وجود این جزوه را در گروه جنگل به رفیق کبیر مسعود احمدزاده در پروسه‌ی مذاکرات دو گروه اطلاع می‌داد، نه این که بعدن از درون زندان به طریقی به دست حمید اشرف برسد و توسط وی آن‌هم در سال ۱۳۵۱ به درون سازمان آورده شود!

موضوع بسیار با اهمیت و تعیین کننده‌ی دیگر این که، جزئی با این نوشته می‌خواست برای گروه جنگل به اصطلاح باری تئوریک فراهم نماید!! و سپس از طریق دیگر نوشته‌هایش سعی داشت خود را به سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران متصل نماید و رهبری فکری یا تئوریک آن را از آن خود نماید. متأسفانه او در نهایت به این مقاصد خود رسید. اما اگر در سازمان گوش شنوائی به نام حمید اشرف، چه برای وصل او به گروه جنگل و چه با پذیرفتن نظرات انحرافی وی و اشاعه و تحکیم آن در سازمان وجود نمی‌داشت که راه را برای جزئی در راستای رسیدن به مقاصد و اهدافش به قیمت نابودی سازمان هموار نماید، مطمئن او نه تنها به خواست بی‌جا و گداز خویش یعنی رهبری فکری سازمان نمی‌رسید، بلکه با همه‌ی تلاش و ترفندهایش در این راستا ره به جایی نمی‌برد و درواقع تلاش بیهوده‌ای به مانند آب را در هاون کوبیدن انجام داده بود!

درحقیقت حمید اشرف، با توجه به مجموعه مسائلی که در فوق گفته شد، بی‌تردید نه تنها زمینه را برای رسوخ اندیشه‌های انحرافی و اپورتونیستی جزئی و حضور بی‌مانع و سهل دنبالچه‌های توده‌ای مسلک بی‌مقدار و سالوس وی در سازمان آماده ساخت، بلکه "تلاش ویژه‌ای" را با استفاده از مجموعه‌ی امکانات و نیروهای سازمان در راستای جامه‌ی عمل پوشاندن به بسیاری از آن به اصطلاح نظرات و رهنمودهای ظاهرین "راه‌گشا"، اما در حقیقت بن‌بست‌زا و ویران‌گر به کار گرفت که در نهایت منجر به فاجعه‌ای تمام‌عیار برای سازمان و جنبش انقلابی گردید!

بر همین اساس، ورود نوشته‌ی مذکور یعنی "آن‌چه یک انقلابی باید بداند" به سازمان، و نه جزوه‌ی "چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود؟"، را بایستی سرآغاز رسوخ و روند اشاعه‌ی اپورتونیسم راست در سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران دانست. مطرح ساختن و پذیرش جزوه‌ی دوم مورد اشاره در فوق از سوی حمید اشرف، درحقیقت بیانگر مرحله‌ی تسلط یافتن بی‌سروصدای اپورتونیسم راست و حاکمیت قطعی و کامل آن بر سازمان بود.

جزوه‌ی اول و تمامی نوشته‌های مخرب بعدی جزئی را بایستی همانند نفوذ ویروسی کشنده بر پیکره‌ی سازمان که روزنه و زمینه‌ی مستعد آن حمید اشرف بود، قلمداد نمود که رفته‌رفته تمامی ارگان‌های آن را فراگرفته و بر آن مستولی گشت و در نهایت جریانی را به وجود آورد که

درواقع هیچ شباهت عینی و سختی با سازمان اولیه‌ای که رفقا پویان، احمدزاده و مفتاحی بنیان نهند، نداشت و تنها در ظاهر اسم و عنوان آن را یدک می‌کشید!

بنابراین، رفیق دهقانی! آیا همین یک مورد که در این نوشتار تا به این‌جا مورد اشاره و بحث قرار گرفت و شما نیز در کنکاش و توضیح روندهای طی‌شده در تحقیق و بررسی تاریخی خویش برای کشف حقیقت از دل واقعیت به تفصیل به آن‌ها پرداخته‌اید، در اثبات این امر که حمید اشرف با نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه و داشتن دیدی صرفن تاکتیکی از این مبارزه و با عدول و ارتداد خویش از اصول و مبانی تئوری انقلابی درخشان مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، مسئول مستقیم ورود نظرات غیرانقلابی جزنی به درون سازمان و تسلط اپورتونیزم راست بر آن، گشودن درهای سازمان به روی افراد "توده‌ای"، انحراف تاکتیکی و استراتژیک آن، سیر استحالته‌ی قهقرائی آن، دگردیسی زشت و فرجام اندوهبار اجتناب‌پذیر آن بود، کافی نبود تا شما را به این نتیجه‌ی منطقی و اصولی رسانده و موجبات موضع‌گیری روشن، قاطع و رادیکال شما را در این زمینه فراهم نماید؟!

فصل ۳- یکی از مسائل مهم دیگری که در تحلیل فرایند انحراف، استحاله و دگردیسی سازمان به خواست و به دست حمید اشرف مطرح است، موضوع **عدم ترمیم مرکزیت سازمان پس از شهادت رفیق کارگر برجسته حسن نوروزی و چرائی آن** می‌باشد.

رفیق دهقانی به صورت سطحی و ژورنالیستی در نوشتار خویش به این مسئله اشاره می‌کند، درحالی که بایستی این موضوع را به عنوان یک سؤال بسیار مهم و مبنائی تعیین‌کننده مطرح و مورد بحث و بررسی موشکافانه قرار می‌داد و طبعن به علت یابی و چرائی آن و نتیجه‌ای که در پرتو آن می‌توان گرفت، می‌پرداخت.

در صفحه‌ی ۱۳۵ کتاب به درستی گفته می‌شود که: "در این دوره، یکی از ایرادات تشکیلاتی در سازمان ما عدم ترمیم مرکزیت پس از شهادت رفیق حسن نوروزی در ۱۹ دی ۱۳۵۲ بود که همچنان تا تشکیل "شورایعالی" ادامه یافت."

سپس مجدداً در صفحه‌ی ۱۳۷ قید می‌گردد که: "از شهادت رفیق نوروزی به مثابه عضو از مرکزیت مدت طولانی گذشته بود."

و همان‌جا مضاف گفته می‌شود: "ولی در این مدت نه رفیق نسترن آل‌آقا و نه هیچ رفیق دیگری به مرکزیت راه نیافته بود. این وضع تا تشکیل شورایعالی سازمان که باید در اوایل سال ۱۳۵۴ صورت گرفته باشد ادامه داشت."

بنابراین، موضوع عدم ترمیم طولانی مدت مرکزیت سازمان که پس از شهادت رفیق نوروزی در دی ماه سال ۵۲ دو نفره شده بود، باتوجه به این که در سازمان رفقائی مانند رفیق نسترن و حمید مؤمنی و دیگرانی بودند که جای خالی او را پُر کنند، اما هیچ‌یک از آن‌ها در فاصله‌ی دی‌ماه ۵۲ تا اوایل سال ۵۴ به مرکزیت سازمان راه نیافتند، خود می‌تواند حاکی از این باشد که حمید اشرف آگاهانه و به‌عمد قصد ترمیم آن را نداشته است.

البته رفیق جعفری که خود در مرکزیت بود با برخورد به این موضوع می‌توانست مانع تداوم آن تا تشکیل شورایعالی سازمان شود. ما از کم‌وکیف برخورد یا چرائی عدم برخورد رفیق جعفری به این امر مهم و ضروری که درواقع یکی از مسئولیت‌های مهم اعضای مرکزیت هر سازمان و حزبی است، اطلاعی نداریم. اما به هر حال در رابطه با عدم اقدام برای ترمیم مرکزیت

سازمان که بسیار هم طولانی شده بود، بایستی علاوه بر حمید اشرف به رفیق جعفری نیز انتقاد نمائیم.

واضح است که مرکزیت دو نفره یا زوج، هیچ سنخیتی با یک تشکیلات اصولی و انقلابی کمونیستی و کمیت لازم برای رهبری آن ندارد. قاعده و میزان ضروری برای کمیت اعضای مرکزی چنین تشکلاتی در حداقل‌ترین شکل همواره نباید از سه نفر کم‌تر باشد و بسته به گسترده‌گی تشکیلات، این کمیت اضافه ولی شکل مفرد آن پیوسته بایستی حفظ گردد.

بدون شک حمید اشرف هم به این قاعده واقف بوده است. اما تجربه‌ی در اقلیت قرار گرفتن وی در مرکزیت سازمان در رابطه با نگارش جزوه‌ی "یک سال مبارزه‌ی چریکی در شهر و کوه" از سوی وی و مخالفت اصولی رفیق برجسته حسن نوروزی با آن و این موضوع که حضور رفیق نسترن آل‌آقا که به تأیید رفیق دهقانی دارای درکی درست از مبارزه‌ی مسلحانه بود و رفیق حمید مؤمنی در مرکزیت سازمان، می‌توانست مانع یا موانعی بر سر راه پیشبرد عملی آن عدول از اصول از سوی وی را ایجاد نماید و علاوه بر آن از آن جا که در آن مقطع افراد جایگزینی که هم‌سو با وی در پیشبرد آن مقاصد باشند هنوز در سازمان وجود نداشت، لذا ترجیح داده است که قاعده را زیر پا بگذارد و از ورود آن رفقا به مرکزیت سازمان جلوگیری نماید.

حمید اشرف با رد پنهان و طرد عملی تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک مطمئن می‌دانسته که برای دنباله‌روی آشکار و پنهان از نظرات جزئی نیاز مبرمی هم به نیروی انسانی همگون برای این کار خواهد داشت و این یکی از دلایل اصلی برداشتن موانع و گشودن دروازه‌های سازمان به روی چنین افرادی بوده است!

در عین حال همین موضوع می‌تواند دلیلی محکم برای اثبات عدم ترمیم آگاهانه‌ی مرکزیت پس از شهادت رفیق نوروزی و ممانعت از حضور رفقای مثل حمید مؤمنی و یا نسترن آل‌آقا در مرکزیت سازمان بوده باشد. زیرا به غیر از این، هیچ دلیل منطقی و قابل‌پذیرش دیگری برای عدم ترمیم آن نمی‌توان یافت و برشمرده!

جای بسی تأسف است که جایگاه رفیق گرانقدر و ارزشمندی همچون حمید مؤمنی که می‌توان گفت آخرین عنصر تئوریک در درون سازمان بود، در مرکزیت آن نبود، ولی پای عناصر معلوم الحال توده‌ای و طرفداران جزنی مانند بهروز ارمغانی به سازمان باز می‌شود و از آن بدتر به مرکزیت هم راه می‌یابند!؟

جا دارد که در این‌جا به یکی دیگر از نکات مبهم در رابطه با تاریخ سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران یعنی ارگان "شورای عالی سازمان" که اطلاعات دقیق و چندانی از آن در دست نیست، بپردازیم.

باتوجه به اشاره‌ای که رفیق دهقانی در صفحه‌ی ۹۸ کتاب از قول رفیق جعفری در این مورد عنوان می‌کند، فحوای کلام این است که "شورای عالی سازمان" جدای از فراهم نمودن امکان ارتباط فکری کادرهای اصلی و تأثیرگذاری آن‌ها بر یکدیگر، وظیفه‌ای که برای آن در طرح اولیه مطرح و در نظر گرفته شده بود این بوده که مرکزیت سازمان از میان اعضای این شورا انتخاب شود.

از آن‌جا که در پائیز سال ۵۳ پای عناصر توده‌ای و طرفداران جزنی به سازمان باز شد و مشخص می‌دانیم که یکی از آنان یعنی بهروز ارمغانی به خواست و تحت حمایت حمید اشرف با شتابی غیرمعمول و به طرزی غیرمعقول مسئولیت شاخه‌ای از سازمان هم به او سپرده شده بود، لذا براساس طرح مذکور که شورای عالی از سرشاخه‌ها تشکیل می‌گردید، متأسفانه این فرد به عنوان مسئول یکی از شاخه‌ها (گیلان) به این شورا و از آن طریق به مرکزیت سازمان راه پیدا کرده بود!

درعین حال، از آن‌جا که تاریخ دقیق تشکیل "شورای عالی سازمان" مشخص نیست و فقط حدس زده می‌شود که احتمالاً در اوایل سال ۵۴ بوده است و ارمغانی و برخی همدستان بدتر از خودش هم قبل از آن سال (پائیز سال ۵۳) به سازمان راه داده شده بودند، این احتمال نیز وجود دارد که این فرد حتا قبل از تشکیل "شورای عالی" به مرکزیت سازمان راه یافته باشد!

حال اگر فرض را بر این بگیریم که این گفته‌ی رفیق دهقانی که در صفحه‌ی ۲۰۳ کتاب قید شده، مبنی بر این که: "متأسفانه این امر مورد توجه و آگاهی رفیق حمید قرار نداشت و او حساب نمی‌کرد که قرار گرفتن بهروز ارمغانی در رده بالا و در موقعیت یکی از رهبران سازمان می‌تواند باعث اشاعه نظرات حزب توده‌ای در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران گردد." درست باشد، آنگاه چگونه می‌توان پذیرفت و باور کرد که حمید اشرف از پیشینه‌ی سیاسی بهروز ارمغانی خبر نداشته است؟!

مضاف بر آن، حمید اشرف اگر واقعاً به "حزب ضدتوده" و دیدگاه‌های آن واقف و حساس بود و هر "توده‌ای" را به‌واقع یک پلیس درنظر می‌گرفت، براساس گفته‌ها و اعمال بهروز ارمغانی می‌توانست نگرش "توده‌ای" او را تشخیص دهد؟!

به‌هرحال حتا در خوش‌بینانه‌ترین حالت هم، این یکی دیگر از انتقادهای بزرگی است که به حمید اشرف وارد است. جذب نیرو یکی از موارد بسیار حساس و حیاتی در زمینه‌ی تشکیلاتی است. انجام چنین خطائی، جبران‌ناپذیر و نابخشودنی است!

در صفحه‌ی ۹۷ کتاب مطرح شده است که: "طرحی که آن‌سال رفیق جعفری در مورد آن به من گفت همان طرح ایجاد "شورای عالی سازمان" بود که متأسفانه موقعی شکل گرفت و به اجرا در آمد که حکم "نوشدارو بعد از مرگ سهراب" را پیدا کرد. چون زمانی که آن شورا شکل گرفت یک خط سیاسی-ایدئولوژیک دیگر بر اساس نظرات رفیق جزنی بر سازمان حاکم شده بود."

چیزی که رفیق دهقانی در این جا مورد توجه قرار نداده و آن را از قلم انداخته این است که باتوجه به عدم ترمیم مرکزیت پس از شهادت رفیق نوروزی و حاکم گرداندن آن خط انحرافی سیاسی-ایدئولوژیک و راهیابی عناصر توده‌ای و طرفدار جزنی به سازمان حتا تا سطح مرکزیت، شکل‌گیری "شورای عالی سازمان" که می‌گوئید حکم نوش دارو را داشت، قرار بود چه دردی از دردهای کادرها و اعضای همچنان باورمند به تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک را دوا نماید؟!

اتفاقاً باتوجه به همه‌ی مسائلی که هم در نوشته‌ی رفیق دهقانی وجود دارند و هم در این متن به آن‌ها پرداخته‌ایم، به نظر می‌رسد که ایجاد این اهرم سازمانی بیش از هر چیز دیگر، در خدمت

به عمل درآوردن تفکرات انحرافی جزئی یعنی اعمال و تداوم همان خط‌مشی سیاسی کاری ورشکسته قدیمی با چاشنی دفاع از خود مسلحانه بوده است که توسط حمید اشرف و اپورتونیست‌های به شدت راست تازه راه یافته به سازمان و مرکزیت آن با حدت دنبال می‌شد. پرسیدنی‌ست که آیا با وصل شدن ارتباط مجدد داخل و خارج در دی ماه سال ۵۴ و در تماس دوم که حمید اشرف به صورت کتبی به رفقا اشرف دهقانی و محمد حرمتی‌پور اطلاع می‌دهد که از طرف رفقا به عنوان اعضای این شورا انتخاب شده‌اند، از آن‌جا که قرار بود اعضا مرکزیت سازمان از طریق این شورا انتخاب شوند، آیا از این رفقا در رابطه با انتخاب اعضا مرکزیت از جمله بهروز ارمغانی نظرخواهی به عمل آمد و یا از آراء آنان اساسن استفاده شد؟! بی‌تردید خیر!

متأسفانه در رابطه با این اهرم یا ارگان تشکیلاتی، اطلاعات دیگری مانند تاریخ شکل‌گیری آن، ساختار و اسامی اعضا آن در داخل کشور، آئین‌نامه، مصوبات و فواصل تاریخی برگزاری جلسات آن، نه در اسناد سازمان و نه حتی در سطح تاریخ شفاهی هم چیزی موجود نیست.

بنابراین، بار دیگر باید پرسید که رفیق دهقانی! آیا همین یک مورد به مانند همه‌ی موارد قبلی که در این نوشتار تا به این‌جا مورد اشاره و بحث قرار گرفته‌اند و شما نیز در کنکاش و توضیح روندهای طی شده در تحقیق و بررسی تاریخی خویش برای کشف حقیقت از دل واقعیت به تفصیل به آن‌ها پرداخته‌اید، در اثبات این امر که حمید اشرف با نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه و دیدی صرفن تaktیکی از این مبارزه، با **عدم ترمیم مرکزیت سازمان پس از شهادت رفیق گارگر برجسته حسن نوروزی و عدول و ارتداد خویش از اصول و مبانی تئوری انقلابی درخشان مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، مسئول مستقیم ورود نظرات غیرانقلابی جزئی به درون سازمان و تسلط اپورتونیسم راست بر آن، گشودن درهای سازمان به روی افراد "توده‌ای"، انحراف تاکتیکی و استراتژیک آن، سیر استحاله‌ی قهقرائی آن، دگردیسی زشت و فرجام اندوهبار اجتناب‌پذیر آن بود، کافی نبود تا شما را به این نتیجه‌ی منطقی و اصولی رسانده و موجبات موضع‌گیری روشن، قاطع و رادیکال شما را در این زمینه فراهم نماید؟!**

فصل ۴- موضوعی که عزم حمید اشرف در راستای طرد آگاهانه‌ی نظرات اولیه سازمان و در حاشیه قرار دادن اعضائی که بدان باور داشتند را به عینه نشان می‌دهد، **مخالفت پنهان و آشکار او با ورود رفقائی مانند نسترن آل آقا و حمید مؤمنی به مرکزیت سازمان می‌باشد.**

همان‌طور که رفیق دهقانی در این کتاب تصدیق می‌کند، حمید اشرف پس از شهادت رفیق کارگر برجسته حسن نوروزی با ورود رفیق نسترن آل آقا به مرکزیت سازمان مخالفت می‌کند و علارغم اطلاع از دانش و آگاهی وسیع مارکسیستی رفیق حمید مؤمنی، جایگاه او را نه در مرکزیت سازمان، بلکه در حاشیه قرار می‌دهد!

درحالی که آن رفقا، یا به صراحت مانند رفیق نسترن خواهان حضور در مرکزیت سازمان و یا با تواضع و فروتنی خویش مانند رفیق مؤمنی که چنین خواستی را نداشت و یا مطرح نمی‌کرد، باتوجه به این که پیرو نظرات اولیه‌ی سازمان بودند و براساس سابقه و موقعیت و کیفیتی که داشتند طبیعتاً در آن شرایط بایستی در مرکزیت سازمان قرار می‌گرفتند!

یکی از نکات مهم و همچنان ناروشن و مجهول دیگر تاریخ سازمان از سال ۵۲ به بعد موضوع چگونگی قرار گرفتن افراد در مرکزیت آن است. یعنی مشخص نیست که برای راهیابی فرد یا بهتر بگوئیم اعضاء به این ارگان رهبری سازمان، چه موازینی و چه میزانی از کیفیت و توانائی تئوریک و عملی مورد نظر بوده است؟

در صفحات ۱۳۵ و ۱۳۶ کتاب در رابطه با رفیق نسترن و خواست او برای مسئولیت بیش‌تر و شرکت در مرکزیت سازمان چنین آمده است: "... پس از شهادت رفیق نوروزی، رفیق نسترن خواهان گرفتن مسئولیت‌های بیش‌تر و خواهان پرکردن جای خالی رفیق نوروزی در مرکزیت بود. ...، رفیق نسترن از همان سال ۱۳۵۰ در ارتباط با رفقای مرکزیت قرار داشت ...".

"در موقعیت‌هایی که در تهران بودم شاهد بحث‌ها و به گونه‌ای جدل‌های رفیق نسترن با رفیق حمید اشرف بودم ...، در روزهای آخر خروج از ایران بود که متوجه اصل موضوع آن جدل‌ها شدم و دانستم که خواست رفیق نسترن به عهده گرفتن مسئولیت‌های بیشتر و حتی شرکت در مرکزیت بود و رفیق حمید اشرف شدیداً با خواست او و حضورش در مرکزیت مخالف بود. رفیق حمید اشرف اگر چه به همه قابلیت‌های رفیق نسترن واقف بود ولی برخی ضعف‌ها و ایرادات در وجود او می‌دید و در برخورد

او با رفقای دیگر ناپختگی سراغ داشت. به نظر می‌رسد که این‌ها دلایل اصلی مخالفت حمید اشرف با نسترن برای حضور وی در مرکزیت بود." (تأکیدها از نگارنده این متن)

به راستی چرا حمید اشرف شدیداً با خواست رفیق نسترن برای حضورش در مرکزیت سازمان مخالف بود؟! آن برخی ضعف‌ها و ایرادات وی چه بودند؟ و چرا حداقل نمونه‌ای از ناپختگی او در برخورد با رفقای دیگر چه از سوی حمید اشرف و چه رفیق دهقانی ارائه نگردیده است؟

در صفحه‌ی ۱۵۱ هم گفته می‌شود که: "رفیق نسترن در سال ۱۳۵۰ موقعی به عضویت سازمان پذیرفته شده بود که نشان داده بود از کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک درک درستی دارد. در آن زمان پذیرش این اثر یکی از معیارهای مهم عضویت در سازمان بود که متأسفانه بعداً کمرنگ شده و سپس کاملاً از بین رفته بود." (تأکید از نگارنده این متن)

بنابراین، آیا داشتن درکی درست از تئوری درخشان مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک به همراه قابلیت‌های برجسته‌ی رفیق نسترن، به‌خصوص پس از شهادت رفیق نوروزی، برای در مرکزیت قرار گرفتن این رفیق کافی نبود؟

آیا حمید اشرف خود چه قبل از اتحاد و ادغام دو گروه و چه پس از آن نشان داده بود که از تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک درک درستی دارد؟ بی‌تردید جواب منفی است. زیرا اگر دید درستی از این مبارزه می‌داشت، رفیق گرانقدر عباس مفتاحی تأکید نمی‌نمود که او "فاقد دید استراتژیک از این مبارزه می‌باشد و دید او بیشتر تاکتیکی است!"

و آیا پذیرش این اثر گرانمایه که به درستی یکی از معیارهای مهم برای عضویت در سازمان بود، برای حمید اشرف هم چنین بوده است؟! متأسفانه باز هم جواب منفی است. زیرا اگر چنین می‌بود بر مبنای فقدان دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه که بایستی آن را به معنای عدم پذیرش کامل آن اثر قلمداد نمود، آن اتحاد نبایستی شکل می‌گرفت و او نمی‌باید به عضویت سازمان پذیرفته می‌شد!

به هر حال، هیچ پاسخ روشنی برای سوالات فوق در متون سازمان و نوشته‌ی مورد نقد موجود نیست. اما قطعاً آن بحث و جدل‌های رفیق نسترن با حمید اشرف پیرامون متشکل کردن طبقه‌ی

کارگر و نظر و برخوردی که حمید اشرف از خود بروز می‌دهد، نمودی واضح از انحراف و عدول وی از نظرات بنیادی و پایه‌ای سازمان بوده است!

رفیق دهقانی در صفحه‌ی ۱۵۰ کتاب از آن بحث و جدل‌های درست و تعیین‌کننده‌ی رفیق نسترن که بایستی در همان مقطع، فاکتی مهم در توضیح انحراف و عدول حمید اشرف محسوب می‌شد و هم‌چنین در تشریح و تفسیر رفتاری‌های بعدی سازمان بشمار آید، بدین شکل یاد می‌کند: "من از آن بحث این را به یاد دارم که رفیق حمید اشرف روی متشکل کردن طبقه کارگر در حال حاضر تکیه داشت و رفیق نسترن می‌گفت که طبقه کارگر در بطن مبارزه کل خلق می‌تواند متشکل شود. به یاد دارم که رفیق حمید در پاسخ به رفیق نسترن با لحنی که در آن نوعی تمسخر بود گفت "خلق، خلق!!" از آنجا که من از ابتدا در جریان آن بحث قرار نداشتم، به‌راستی متوجه عمق موضوع نبودم و تنها در مقابل لحن رفیق حمید در مورد "خلق" گفتم: خُب، خلق از طبقات مختلف تشکیل شده و طبقه کارگر در درون آن قرار دارد." (تأکیدها از نگارنده این متن)

رفیق دهقانی به جای انتقاد صریح به حمید اشرف و حتا به خود و همه‌ی کسانی که در جریان آن بحث مشخص و تعیین‌کننده بودند و پی‌گیر آن نشدند، صرفن به عنوان یک خاطره از آن یاد می‌کند و به ساده‌گی یک ژورنالیست از کنار آن می‌گذرد؟!

در نتیجه، چرا نباید علت اصلی و واقعی مخالفت شدید حمید اشرف با حضور رفیق نسترن آل‌آقا در مرکزیت را چنین موضوعی (بحث و جدل اصولی) دانست و در عوض اعلام کرد که حمید اشرف "برخی ضعف‌ها و ایرادات در وجود او می‌دید و در برخورد او با رفقای دیگر ناپختگی سراغ داشت!!"

بخصوص با توجه به این نکته که خود رفیق در ابتدای بیان آن خاطره تأکید می‌نماید که: "در اینجا لازم است خاطره‌ای را نقل کنم که به‌طور عینی نشان می‌دهد که اگر مبارزه در خارج از شهر در نزد رفیق حمید اشرف کنار گذاشته شده بود، در ذهن او تفکر جدیدی جایگزین خط پیشین سازمان شده بود." (تأکید از نگارنده این متن)

خاطره‌ای که رفیق دهقانی از آن یاد می‌کند، نه فقط به قول خود ایشان به‌طور عینی نشان می‌دهد که حمید اشرف در ذهن خود تفکر جدیدی را جایگزین اندیشه و خط پیشین سازمان کرده

بود، بلکه نشانه‌ی روشنی از عدول او از اصول و مبانی فکری و تئوریک اولیه و اصلی سازمان بود. اما این که چرا وی این نتیجه‌ی منطقی را از آن نمی‌گیرد، خود جای شگفتی و سؤال است؟! لحن تمسخرآمیز حمید اشرف نسبت به کلید واژه‌ی خلق و اعلام این که "کار در میان پرولتاریا، اساس کار ماست و ما فعلاً نمیتوانیم به روستا بیردازیم"، خود به شکلی واضح بیان‌گر زیرپا نهادن نگرش صحیح و انقلابی اولیه سازمان و جایگزین شدن آن با تفکری اپورتونیستی است که گرچه ظاهری چپ‌نما، اما باطنی شدیدن راست‌گرا دارد! (نقل‌قول از صفحه‌ی ۱۵۲ کتاب، تأکید از نگارنده این متن)

به گواه تاریخ، این نوع نگاه و تفکر در شرایط مشخص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران و مرحله‌ی انقلاب ناگزیر آن، همواره سر از اپورتونیسم راست درآورده و خواهد آورد!

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، رفقای دخیل در آن بحث (بین رفیق نسترن آل‌آقا و حمید اشرف) چه خود رفیق نسترن و چه همه‌ی آن‌هائی که از آن بحث و جدل‌ها اطلاع داشتند، مانند رفیق جعفری و از جمله رفیق دهقانی، بایستی باصراحت و قاطعیت با حمید اشرف برخورد می‌کردند و به روشنی اعلام می‌کردند که این نوع برخورد ضمن این که به معنای تمسخر کارگران که وجهی بزرگ، اصلی و تعیین‌کننده و لاینفک از مفهوم واژه‌ی خلق‌اند، درعین حال به منزله‌ی به‌سُخره گرفتن نام سازمان نیز می‌باشد!

شاید اگر چنین برخوردی صورت می‌گرفت، همین می‌توانست به آن بحث‌ها عمق بیش‌تری ببخشد و لاقلاً این رفقا در همان مقطع به انحراف و عدول قطعی حمید اشرف از اصول و مبانی تئوریک سازمان که در همان بحث به خوبی عیان بوده است، پی می‌بردند.

صداقت انقلابی آن بود که حمید اشرف با پذیرش نظرات جزئی و طرد نظرات اولیه‌ی سازمان، تشکیلات جدیدی را نیز برای خود و یاران توده‌ای جزئی تحت نامی دگر بنا می‌نهاد و آن‌گاه تمام سعی و توان خویش را در به عمل درآوردن آن نظرات به کار می‌گرفت.

اما او که در نشست‌های سال ۵۴ بین دو سازمان همین را به بخش مجاهدین مارکسیست‌شده توصیه می‌نمود، خود چنین نکرد؟! باتوجه به آن روندی که حمید اشرف در پیروی از افکار

انحرافی جزئی در پیش گرفته بود و با نفی اصول و پرنسپ‌های اولیه و طرد تئوری انقلابی سازمان تا آن‌جا پیش رفته بود که مبارزه سیاسی را به عنوان شکل اصلی مبارزه پذیرفته و در حال پیشروی به سوی رد مشی مسلحانه بود، اصلن و ابدن بعید و خارج از تصور نیست که اگر زنده می‌ماند کار را به تغییر نام سازمان هم می‌کشاند و مثلن آن را به "سازمان فدائی کارگران، یا سازمان فدائی" خالی و مجهول و یا هر نام دیگری به‌غیر از سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران تغییر می‌داد!

البته او نماند که چنین کاری را هم انجام دهد، اما زمینه‌ی آن را برای متعاقبین اپورتونیست و دوآتشه‌ی جزئی و خود آماده کرد تا آن‌ها بعدن در قالب جریان‌های کاملن ضدانقلابی "اکثریت" و منحرف و منحنط "اقلیت" و شاخه‌های مختلف آنان این وظیفه‌ی گویا خطیر و ضرور را به انجام رسانند و کار ناتمام او را تمام کنند! بنابراین، شکی نیست که با و بدون حمید اشرف، نتیجه‌ی ناگزیر عملی پیروی از آن افکار و اندیشه‌های غلط غیرانقلابی به همان جایی ختم می‌شد که شد!

افزون بر این، رفیق دهقانی به موضوع بسیار بااهمیت معیار بودن تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک برای عضویت در سازمان که "متأسفانه بعداً کمرنگ شده و سپس کاملاً از بین رفته بود"؟! اشاره می‌کند، اما با چرائی آن و این که توسط چه کسی یا کسانی این معیار مهم برای عضویت در سازمان کمرنگ شد و سپس از بین رفت یا برداشته شد، دیگر کاری ندارد و آن را مسکوت می‌گذارد؟! بدون شک از زمان و مقطعی که حمید اشرف بر مسند و جایگاه سیاسی-تئوریک سازمان تکیه زد، این کار مضر و مخرب صورت گرفت.

این اقدام خود به‌منزله‌ی برداشتن تنها سد و مانع سترگی بود که وجود آن بر سر راه ورود تفکرات انحرافی، غیرانقلابی و غیرکمونیستی افراد و عناصری که حامل آن‌ها بودند، ایجاد می‌کرد. نکته‌ی اساسی این است که حمید اشرف با برداشتن این معیار و سد بسیار مهم و بازدارنده، ضمن فراهم نمودن شرائط برای خود جهت به‌کارگیری نظرات انحرافی جزئی، از لحاظ سازمانی یا دقیق‌تر بگوئیم تشکیلاتی، راه را برای ورود عناصر فرصت‌طلب دنباله‌رو جزئی و "حزب خائن ضدتوده" و افراد غیرکمونیست به درون سازمان باز نمود!

در مورد رفیق فرهیخته حمید مؤمنی در صفحه‌ی ۱۵۱ کتاب گفته می‌شود که: "رفیق مؤمنی در مشهد بود و از دور با نوشتن مقاله برای نشریه "نبرد خلق" با رفیق حمید اشرف در ارتباط بود و در نتیجه نمی‌توانست تأثیر مستقیمی روی نظرات این رفیق داشته باشد."

این برداشت نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا حمید اشرف مطمئن دیدارهای حضوری نیز با این رفیق داشته و علاوه بر فاصله‌ی جغرافیائی، در یک ارتباط نوشتاری هم با این رفیق بوده است. بنابراین حداقل از طریق مقالات ارزشمند این رفیق، چه برای "نشریه‌ی نبرد خلق" و چه در رابطه با افراد و نیروهائی که به قول شما در جنبش مطرح نبودند، او می‌توانسته هم با نظرات رفیق آشنا شود و هم تحت تأثیر او قرار بگیرد.

موضوع ممانعت حمید اشرف از انتشار مجدد کتاب رفیق مسعود با مقدمه‌ی رفیق مؤمنی خود حاکی از آن است که حمید اشرف دقیقین می‌دانسته که رفیق مؤمنی از چه سخن می‌گوید، چرا که مدت‌ها بود که "در ذهن او تفکر جدیدی جایگزین خط پیشین سازمان شده بود"، و علاوه بر آن نشر این مقدمه یک‌بار دیگر موجب انتشار مجدد کتاب رفیق مسعود می‌شد و این در تضاد با امری بود که وی از سال ۵۱ به بعد در راستای طرد آن گام برداشته بود.

دیگر آن‌که، مگر حمید اشرف در ارتباط شبانه‌روزی و تنگاتنگ با جزنی بود که شدیدن به او سمپاتی داشت و تا بدان حد تحت تأثیر او قرار گرفت و پیش رفت که با زیرپا نهادن هر سه اصل طلائی چریکی، هم سازمانی را که با جان‌فشانی بهترین فرزندان کمونیست و با خون پاک آنان آبیاری شده بود را به ورطه‌ی نابودی بی‌حاصل کشاند و هم کارگران و زحمتکشان ایران را از تشکل و سازمان سیاسی خود محروم ساخت؟!

علاوه بر آن، در رابطه با رفیق حمید مؤمنی در صفحه‌ی ۱۳۷ کتاب گفته می‌شود که: "... در مورد رفیق مؤمنی بگویم که او یک کمونیست فرهیخته و در همانحال بسیار متواضع بود ... او با توجه به سابقه مبارزاتی درخشان رفقای مرکزیت هیچوقت خودش را در جایگاه مرکزیت نمی‌دید ...". اما، آیا حمید اشرف محق بود که جایگاه واقعی این رفیق کمونیست فرهیخته و متواضع را در مرکزیت سازمان نمی‌دید؟! و از دانش و آگاهی مارکسیستی وی استفاده‌ی جنبی و غیرضروری در رابطه با افراد و جریاناتی می‌شد که در جنبش نه مطرح و نه تأثیرگذار بودند؟!

در تأیید این موضوع، شما خود در صفحه‌ی ۱۳۸ کتاب می‌گویید: "اما در حالی که رفیق مؤمنی در برخورد به مبارزین آن زمان "جبهه ملی در خاورمیانه" در دفاع از کمونیسم و رد نظرات انحرافی با عنوان "استالینسم" زحمت زیادی کشید ولی انجام مبارزه ایدئولوژیک با کسانی (اعم از شعاعیان و افراد جبهه ملی) که در این جنبش مطرح نبودند و عملاً در رویدادهای درونی جنبش جاری در ایران دخالت و تأثیری نداشتند، نمی‌توانست نتیجه مهم و معینی در رابطه با پراتیک در جامعه و روشن کردن وظایف عملی سازمان و رشد آن داشته باشد و نداشت."

بنابراین باتوجه به مسائل فوق، علت اصلی قرار نگرفتن رفیق برجسته حمید مؤمنی در جایگاه درست آن یعنی مرکزیت سازمان، می‌تواند همان باشد که در مورد رفیق نسترن گفته شد، یعنی حمید اشرف این رفقا را مانعی بر سر راه پیشبرد افکار و مواضع انحرافی جزئی و خود در جایگاه رهبری سازمان می‌دیده است! برای همین هم بود که تا مدت‌ها اقدام به ترمیم مرکزیت نمود و تنها زمانی این کار را انجام داد که یاران توده‌ای جزئی مانند بهروز ارمانی بدون هرگونه مانع و فیلتری به سازمان راه پیدا کردند و به سرعت هم از سوی حمید اشرف در موقعیت رهبری قرار داده شدند.

نکته مهم دیگری هم در همان صفحه‌ی ۱۵۱ کتاب با اشاره‌ای گذرا مطرح می‌شود، اما مورد بسط و نتیجه‌گیری قرار نمی‌گیرد. گفته می‌شود که: "در مقطع مورد بحث رفیق حمید اشرف بیشتر با رفقا نزعت و بهمن روحی‌آهنگرانی در تهران از نزدیک در ارتباط بود. آنچه رفیق حمید اشرف در این زمینه می‌گفت و در خارج از چهارچوب نظرات پایه‌گذاران چریکهای فدائی خلق قرار داشت، از جنبه‌ای در هم‌نظری با آن رفقا بود. من شخصاً پیش از پیوستن آنها به سازمان (در اواخر سال ۱۳۵۱) با نظرات این رفقا و تأکیدشان برای کار با کارگران آشنا بودم ...". (تأکید از نگارنده این متن)

پیش از هر چیز، این واقع مایه‌ی تعجب و شگفتی‌ست که رفیق دهقانی در مطلب فوق که درواقع از نمونه‌های نادر در سراسر نوشته‌شان می‌باشد، به شکل مستقیم از حمید اشرف نام می‌برد و نه "سازمان" یا "رهبری" و گفتار او را در آن زمینه خارج از چهارچوب نظرات بنیان‌گذاران سازمان می‌داند!

درعین‌حال، غیرمستقیم گفته می‌شود که نظرات نزعت و بهمن روحی‌آهنگرانی هم در چهارچوب نظرات بنیان‌گذاران سازمان نبوده است. این قضیه باتوجه به این که رفیق دهقانی

شخص و قبل از پیوستن آن‌ها به سازمان در سال ۵۱ با نظرات آنان و تأکیدشان برای کار با کارگران آشنا بوده است، قطع می‌تواند درست باشد، اما چیزی که درست نیست آن است که چرا رفیق دهقانی علارغم آگاهی به این موضوع که در صفحه‌ی ۴۶ کتاب درج گردیده، خواهان ارتباط و وصل نژت به سازمان بوده است؟!

باری در این جا، این گونه به خواننده القاء می‌گردد که حمید اشرف خود در بیان چنین مطالبی مقصر نبوده و گویا این آن‌ها بودند که به موجب ارتباط نزدیک و بیش‌تر بر وی چنان تأثیری گذاشته بودند؟!

همچنین، این موضوع از یک سو می‌تواند در تأیید این نکته‌ی مهم نیز باشد که از آن جا که حمید اشرف اساسن عنصری ثنوریک نبود، به همین دلیل در هر دوره از حیات سیاسی خویش کم و بیش تحت تأثیر عناصر ثنوریک قرار گرفته بود.

اما از سوی دیگر، می‌دانیم که حمید اشرف مدت‌ها در ارتباط نزدیک با رفقای اندیشمند بنیانگذار سازمان و همچنین رفقای برجسته‌ای چون جمشیدی‌رودباری و حسن نوروزی هم قرار داشت، اما عملکرد حمید اشرف و عینیت فرجام سازمان نشان داد که وی هیچ‌گاه نه در نظر و نه در عمل تأثیر بسزا و تعیین‌کننده و پایداری به‌مانند گرایش شدید او به نظرات جزئی از هیچ‌یک از آنان نگرفته بود!

بنابراین، نمی‌توان گفت که چون حمید اشرف صرفن بیش‌تر با نژت و بهمن روحی‌آهنگرانی از نزدیک در ارتباط بوده، لذا تحت تأثیر مستقیم آنان چنین نظرانی را که در چارچوب نظرات بنیان‌گذاران سازمان نبوده مطرح کرده است. درواقع علت این امر می‌تواند تلاقی این موضوع با پیش‌زمینه‌های فکری باشد که حمید اشرف از قبل و خصوصن تحت تأثیر عمیق و شدید از جزئی و نظرات او داشته است.

به هر حال، از رفقای باورمند به مبانی اولیه در درون سازمان در آن مقطع، متأسفانه تاکنون به غیر از سه مورد که ردی از آن بجای مانده است، اثر یا آثار دیگری از آن اختلافات موجود نیست. آن سه مورد هم عبارتند از: بحث و جدل‌های رفیق نستر با حمید اشرف، نامه‌ی حاکی

از نگرانی رفیق جعفری از بحران ایجادشده در سازمان به رفیق دهقانی و مخالفت‌های نظری رفیق مؤمنی با برخی از نظرات جزئی.

در این رابطه قبل از هر مطلب دیگری، باید گفت که متأسفانه از دل مجادلات و مخالفت‌های این رفقا چیز خاصی که تأثیری در سرنوشت سازمان داشته باشد، حاصل نگشت و این انتقاد به آن رفقا وارد است که چرا در این رابطه ناپیگیر عمل نمودند و پس از مدتی پذیرفتند که در چارچوب سازمانی که به جز نام‌اش دیگر هیچ شباهتی با سازمان اولیه نداشت، سازماندهی شده و به فعالیت ادامه دهند!

آن‌هم فعالیت‌هایی که نه در جهت انجام مبارزه‌ی مسلحانه و رشد و گسترش آن در سطح جامعه و تعرض به دشمن، بلکه در راستای اعمال سیاست‌های غلط و انحرافی که خط‌مشی سترون سیاسی‌کاری حاکم بر سازمان آنان را به انجام اقدامات غیرلازمی که در آن شرایط، خصوصاً برای انقلابیون مسلح اصلاً ضروری نبودند و در اولویت قرار نداشتند، مانند ترجمه‌ی کتاب "سرمایه" مارکس واداشت تا به آن‌جا که رفیق بسیار ارزشمندی هم‌چون مؤمنی جان‌ش را بر سر آن گذاشت.

در مورد نامه‌ی رفیق جعفری به رفیق دهقانی در صفحه‌ی ۱۷۳ کتاب آمده است که: "نامه رفیق جعفری به من در تاریخ دیماه ۱۳۵۳ نیز مبین بحران ایجادشده در سازمان و نگرانی این رفیق بود. او نوشته بود که وضع بسیار بدی در سازمان به وجود آمده است و گفته بود که وجود تو در این شرایط بسیار لازم بود و ایکاش اینجا بودی و برنامه سفر تو به منطقه ریخته نمی‌شد."

به نظر می‌رسد که نامه‌ی رفیق جعفری و اشاره‌ای که او به وضع بسیار بد به وجود آمده در سازمان می‌کند، بیش و قبل از آن که علت‌اش ورود افراد و عناصر توده‌ای طرفدار جزئی به سازمان باشد، مربوط به تداوم برخوردها و تنش‌هایی باشد که بین رفیق نسترن و حمید اشرف قبل از خروج رفیق دهقانی از ایران وجود داشت و گویا پس از آن هم تا مقطع نوشتن آن "انتقاد از خود کتبی" وی ادامه داشته است.

علاوه بر این، باتوجه به این که رفیق دهقانی در مورد چگونه‌گی وصل شدن بهروز ارمغانی به سازمان در صفحه‌ی ۲۰۴ کتاب می‌گوید که: "او در تابستان سال ۱۳۵۳ از طریق فردی به نام

ایوب موحدی‌پور که دارای زندگی معمول علنی بود و با رفیق جعفری تماس داشت، در ارتباط با سازمان قرارگرفت...".

بنابراین، یکی از انتقادات مهمی که به رفیق جعفری وارد است عدم توجه او به سابقه‌ی توده‌ای بهروز ارمغانی و فرهاد صدیقی پاشاکی و...، در مقطع وصل آن‌ها به سازمان می‌باشد.

رفیق جعفری به‌مثابه پراتیسینی برجسته که به درستی گفته می‌شود بیش‌ترین بار تشکیلاتی سازمان را بر دوش می‌کشید، به عنوان عضو مرکزیت بایستی متوجه خطر نفوذ و ورود افکار توده‌ای و افراد حامل آن اندیشه‌های ناپاک به سازمان می‌بود و مانع وقوع چنین امر نکبت‌باری می‌شد. همچنین باید با حمید اشرف در رابطه با عدم ترمیم مرکزیت برخوردی جدی می‌نمود و مانع تداوم طولانی مدت این مسئله می‌شد.

ضمن، مضاف بر آن نامه‌ای که برای رفیق دهقانی ارسال نموده بود، می‌توانست با قاطعیت در ابراز مخالفت و پیگیری آن در سطح تشکیلات مانع ورود و تحکیم نظرات جزنی در سازمان شود. اما متأسفانه این رفیق گرانقدر به دلیل یا دلائلی نامعلوم، این کار بس مهم و حیاتی را انجام نداد!

در رابطه با رفیق نسترن نیز مشخص نیست که چرا و چگونه شد که دست از مجادلات درست و منطقی خویش با حمید اشرف برداشت و به جای آن به انتقاد از خود کتبی پرداخت؟! امری که به قول رفیق دهقانی تا آن زمان هرگز در سازمان سابقه نداشت و پس از آن هم دیگر تکرار نگردید.

در این خصوص در صفحه‌ی ۱۷۵ مطرح شده است که: "...، در اینجا به یک نوشته از رفیق نسترن آل‌آقا هم باید اشاره کنم که در همان دی‌ماه ۱۳۵۳ در آخرین تماس، برای ما یعنی رفقای که در منطقه بودیم فرستاده شد. به‌طور غیرمنتظره و امری که در سازمان دیده نشده بود آن نوشته حاوی انتقاد از خود کتبی رفیق نسترن و به‌طور کلی نسبت به برخوردهای گویا "خودخواهانه" خود با رفقای دیگر بود. این نامه نیز حاکی از رشد تضادهایی در سازمان و به وجود آمدن شرایط بحرانی در سازمان بود و نشان می‌داد که رفیق گرانقدری چون نسترن آل‌آقا در شرایط بحرانی خاص به‌طور کتبی به انتقاد از رفتار و برخوردهای خود پرداخته است." (تأکیدها از نگارنده این متن)

مشخص نیست که آن برخوردهای گویا خودخواهانه چه بودند؟ و چه فرد یا افرادی در سازمان از رفیق نسترن خواسته بودند که کتب از خود انتقاد نماید؟ اصولن در یک تشکیلات انقلابی چه نیازی به انتقاد از خود کتبی رفقای عضو وجود دارد؟ و چه ضرورتی در کار بوده که "رهبری" یعنی حمید اشرف انتقاد از خود کتبی رفیق نسترن را برای نمایندگان سازمان در خارج از کشور ارسال نماید!!؟

متأسفانه متن رفیق دهقانی فاقد هرگونه پاسخ مشخص و روشن به این سؤالات است. درنتیجه، به نظر می‌رسد که برای رسیدن به پاسخ‌های درست و منطقی آن‌ها، ناچارن بایستی که خود آن برخوردها را با دقت بیش‌تر مورد بررسی قرار داد. شاید این بتواند ما را به پاسخ‌های مشخص هر یک از مسائل فوق برساند.

براساس محتوای آن خاطره‌ای که رفیق دهقانی از بحث و جدل‌های رفیق نسترن با حمید اشرف که قبل از خروج از ایران شاهد آن بوده و مطرح می‌نماید، می‌توان گفت که برخوردهای رفیق نسترن با حمید اشرف بر سر اختلاف عقیده و نظر بوده و نه برخوردهای گویا خودخواهانه با رفقای دیگر!

رفیق دهقانی با آوردن این جمله صحیح در ابتدای همان پاراگراف مورد اشاره به نوعی این موضوع را غیرمستقیم تأیید و به این شکل عنوان می‌کند: "این موضوع نیز مطرح است که اختلاف عقیده و نظر در یک سازمان ممکن است انعکاس خود را نه الزاماً در بحث نظری بلکه صرفاً در رفتار و برخورد رفا با هم نشان دهد." (صفحه ۱۷۵، تأکید از نگارنده این متن)

این که چه فرد یا افرادی از رفیق نسترن خواسته بودند که چنان کار غیرمعقول و غیرمتداولی یعنی "انتقاد از خود کتبی" را انجام دهد، بدون شک حمید اشرف در جایگاه "رهبری"، قطعن نقش مستقیم و بسزائی در اتخاذ چنین تصمیمی و اعمال چنان خواست و سیاستی را داشته است.

و اما این که چه ضرورتی باعث گردیده بود تا آن انتقاد از خود کتبی رفیق نسترن برای نمایندگان سازمان در خارج از کشور فرستاده شود؟! تنها دلیلی که برای آن می‌توان متصور شد، شاید این باشد که چون رفیق دهقانی حداقل در یک مورد شاهد آن بحث و جدل‌های رفیق نسترن با حمید اشرف بود و همان‌طور که خود می‌گوید مختصری هم در آن بحث شرکت

کرده بود، لذا شاید برای آن ارسال شد تا از نتیجه و عقوبت بحث و جدل با "رهبری" یعنی حمید اشرف آگاه شوند!

بنابراین، مجددن رفیق دهقانی! آیا همین یک مورد به مانند همه‌ی موارد قبلی که در این نوشتار تا به این‌جا مورد اشاره و بحث قرار گرفته‌اند و شما نیز در کنکاش و توضیح روندهای طی شده در تحقیق و بررسی تاریخی خویش برای کشف حقیقت از دل واقعیت به تفصیل به آن‌ها پرداخته‌اید، در اثبات این امر که حمید اشرف با نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه و دیدی صرفن تاکتیکی از این مبارزه، با عدم ترمیم مرکزیت سازمان پس از شهادت رفیق کارگر برجسته حسن نوروزی و مخالفت پنهان و آشکار خود با ورود رفقائی مانند نسترن آل‌آقا و حمید مؤمنی به مرکزیت سازمان، با عدول و ارتداد خویش از اصول و مبانی تئوری انقلابی درخشان مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، مسئول مستقیم ورود نظرات غیرانقلابی جزنی به درون سازمان و تسلط اپورتونیزم راست بر آن، گشودن درهای سازمان به روی افراد "توده‌ای"، انحراف تاکتیکی و استراتژیک آن، سیر استحاله‌ی قهقرائی آن، دگردیسی زشت و فرجام اندوهبار اجتناب‌پذیر آن بود، کافی نبود تا شما را به این نتیجه‌ی منطقی و اصولی رسانده و موجبات موضع‌گیری روشن، قاطع و رادیکال شما را در این زمینه فراهم نماید!؟

فصل ۵- مهم‌ترین عاملی که در سرنوشت ناگوار سازمان تأثیر غیرقابل انکاری داشت، قرار گرفتن حمید اشرف در جایگاه مهم و تعیین‌کننده‌ی سیاسی-ایدئولوژیک سازمان بود.

در این جا، قبل از پرداختن به این مبحث، بایستی نکاتی بسیار با اهمیت را طرح و آن‌ها را مورد تأکید قرار داد. رفیق گرانقدر عباس جمشیدی رودباری در مقدمه‌ای که بر اثر درخشان رفیق کبیر مسعود احمدزاده نوشته است، می‌گوید: "...، درک عده‌ای از عمل مسلحانه تا تبلیغ مسلحانه فراتر نمی‌رفت. (مراد از تبلیغ مسلحانه، از عمل مسلحانه تنها اثر تبلیغی بر روی خلق انتظار داشتن است.) چنین درکی دامنه عمل مسلحانه را محدود می‌سازد. ما با عمل مسلحانه به دشمن ضربات نظامی، اقتصادی و سیاسی وارد می‌سازیم. البته تحلیل ما از مبارزه مسلحانه در مرحله کنونی‌اش در مجموع ماهیت تبلیغی آن را نشان می‌دهد، ولی این مطلقاً بدان معنی نیست که ما عمل مسلحانه را با تبلیغ مسلحانه یکسان بگیریم ... مبارزه مسلحانه اکنون هم هدف و هم وسیله است، هم استراتژی است و هم تاکتیک." (تأکیدها از نگارنده این متن)

همین‌طور که به وضوح مشهود است، رفیق رودباری در آن مقدمه به دو دسته از افرادی اشاره می‌کند که درک و فهم آنان از مبارزه‌ی مسلحانه یا درحد دفاع از خود مسلحانه بود و یا فراتر از تبلیغ مسلحانه نبود. این رفیق گرانقدر توضیحات مربوط به هر یک از این دو نگرش را هم در همان دو پاراگراف به روشنی بیان نموده است.

می‌دانیم که این مقدمه در اول تیرماه سال ۱۳۵۱ نگاشته شده و ضمیمه‌ی چاپ مجدد کتاب بی‌بدیل رفیق مسعود احمدزاده گردیده بود. مرکزیت سازمان در آن مقطع علاوه بر حمید اشرف، شامل رفقا رودباری و نوروزی بود.

در آن برهه، حمید اشرف به دلیل حضور رفقا رودباری و نوروزی، نه مخالفتی با چاپ مجدد کتاب رفیق احمدزاده با ضمیمه‌ی رفیق رودباری از خود بروز داد و نه تلاشی برای ممانعت از آن، اما در مقطعی که آن رفقا به دلیل دستگیری و شهادت دیگر در مرکزیت نبودند و مشخص زمانی که رفیق حمید مؤمنی هم مقدمه‌ای بر آن اثر گرانمایه نوشت، حمید اشرف مانع چاپ آن شد؟!

علت این دوگانه‌گی برخورد وی به چنین امر مهمی چه می‌توانست باشد؟ آیا علت، بود و نبود رفقای گرانقدر رودباری و نوروزی نبود؟ آیا مقدمه‌ی رفیق مؤمنی در تضاد با کتاب رفیق مسعود بود؟ مطمئن خیر! درحقیقت، این خود حمید اشرف بود که افکارش از ابتدا و عملش متعاقب در تضاد با مفاد و بنیان‌های این کتاب قرار داشت و با نبود آن رفقا و رفقائی همانند آن‌ها در مرکزیت و موقعیت ویژه‌ای که او پس از آن‌ها در سازمان پیدا کرده بود، علت واقعی آن بود!

حمید اشرف حتا دید صرفن تاکتیکی خود از مبارزه‌ی مسلحانه را هم که در ابتدا در حد تبلیغ مسلحانه بود و در همان جزوه‌ی "جمع‌بندی سه‌ساله" نیز به این صورت عنوان شده: "گروه جنگل.... معتقد بود که چون هدف از اولین اقدامات مسلحانه، تغییر فضای سیاسی موجود جامعه و بطور کلی تبلیغ مسلحانه است"، را به مرور به دفاع از خود مسلحانه فرو کاهید و عملن نشان داد که دارای درکی مکانیکی از عمل مسلحانه است.

یعنی دقیقن همانند توصیفی که رفیق رودباری در مقدمه‌ی مذکور به این صورت آن را بیان می‌کند: "میان رفقا عده‌ای از عمل مسلحانه، دفاع از خود مسلحانه را می‌فهمند. (مراد از دفاع از خود مسلحانه پشتیبانی نظامی اعمال سیاسی است. یعنی از سلاح تنها نقش تدافعی - نه تعرضی انتظار داشتن، و با سلاح در برابر تعرض‌های احتمالی دشمن ایستادگی کردن و بدین‌گونه خود را حفظ نمودن)"، "اکنون میان سلاح و کار گروهی پیوندی ارگانیک موجود است." به سلاح جای خود و به کار گروهی جای خود را دادن، حاکی از درکی مکانیکی است". (تأکیدها از نگارنده این متن)

نکته بسیار با اهمیت دیگر، این قسمت از مقدمه‌ی رفیق رودباری است که می‌گوید: "و اما مغرضان خیلی بیش از این‌ها به خطا می‌رفتند و از آماده نبودن شرایط عینی برای انقلاب دم می‌زدند...". پرواضح است که در آن مقطع در میان آن مغرضان که از آماده نبودن شرائط عینی انقلاب دم می‌زدند، یکی جریان سرسپرده و همواره خائن "حزب ضدتوده" و دیگری جزئی و پیروانش بودند.

در صفحات ۴۲۷ و ۴۲۸ کتاب گفته می‌شود: "باید تأکید کنم که در اینجا پای دفاع غیراصولی از رفیق حمید اشرف در میان نیست. اما هر ایراد و انتقادی باید از پشتوانه درست و مستندی برخوردار باشد. به همان صورت که در این کتاب مطرح شده به رفیق حمید اشرف در رابطه با رهبری سازمان

ایرادات بسیار جدی وارد است که متأسفانه در سرنوشت ناگوار این سازمان کاملاً دخیل بودند. با این حال، این را هم باید به یاد داشت و روی آن تأکید کرد که رفیق حمید ... تأثیری غیرقابل‌انکار در پیشرفت جنبش انقلابی مردم ایران به جا گذاشت." (تأکیدها از نگارنده این متن)

اگر پای دفاع غیراصولی از حمید اشرف در میان نبوده و نیست، چرا در دفاع اصولی از وی به شکل روشن و صریح این موضوع را ترسیم و توصیف ننموده‌اید؟! و تنها به بیان این جمله‌ی کلی که او "تأثیری غیرقابل‌انکار در پیشرفت جنبش انقلابی مردم ایران به جا گذاشت" بسنده کرده‌اید؟

می‌گوئید که: "هر ایراد و انتقادی باید از پشتوانه درست و مستندی برخوردار باشد"، ضمن تأیید این موضوع، تلاش ما نیز همواره بر همین اساس بوده است و حتا اگر انتقادات بنیادی شدید ما را نسب به این مقوله بی‌پشتوانه، غیرمستند و سطحی می‌دانید، شما خود در نوشتار خویش علارغم میل باطنی این پشتوانه درست و مستند را ارائه ننموده‌اید و همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد هر کدام از آن موارد و مستنداتی که بدان‌ها اشاره و مورد تأکید قرار داده‌اید، خود به تنهایی برای اثبات این موضوع کافی است. اما برای این که به نوعی آن انتقادات بسیار جدی و بنیان‌براندازی که به حمید اشرف وارد است را توجیه و طبعی جلوه دهید، نخست آن که آن‌ها را صرفن ناشی از یک "خطای تئوریک" اعلام می‌کنید، و بعد آن‌ها را در حد فقط "ایرادات" مطرح می‌نمائید، سپس برای تخفیف و خنثا نمودن مسئله از عبارت "تأثیرات غیرقابل‌انکار حمید اشرف در سازمان و پیشرفت جنبش انقلابی" استفاده می‌کنید!

علاوه بر آن، در مقطع مورد بحث یعنی پس از دستگیری رفیق برجسته عباس جمشیدی‌رودباری در تقسیم‌کار صورت گرفته در مرکزیت سازمان که شامل رفقا نوروزی و جعفری هم بود، این تنها حمید اشرف بود که حال به هر دلیل مسئولیت امور سیاسی-تئوریک سازمان را به عهده گرفته بود و نه رفقای دست‌اندرکار!

خود شما در کتاب تصریح نموده‌اید که آن وظیفه را حمید اشرف با کمک رفیق شیرین معاضد انجام می‌داد و می‌دانیم که رفیق معاضد هرگز عضو مرکزیت سازمان نبوده است. در نتیجه، چه

لژیومی به کاربرد عبارت جمع و عام "رفقای دست‌اندرکار در حوزه‌ی نظری" که نه فقط در این نقل قول، بلکه در بخش‌های مختلف کتاب بارها از آن استفاده کرده‌اید، می‌باشد!؟

بنابراین، اگر بخواهیم دقیق و درواقع به نحوی درست و واقع‌گرایانه این موضوع یعنی نقش و تأثیر حمید اشرف در سازمان و جنبش انقلابی را بیان و توصیف نمائیم، بایستی بگوئیم که علارغم این که حمید اشرف از ابتدا تا انتها فاقد دیدی استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه بود و ضربه‌های مهلک سال ۵۰ هم شوربختانه منجر به از دست رفتن تئوریسین‌های کبیر سازمان شده بود، اما سازمان کماکان با وجود رفقای تئوریک برجسته‌ای هم چون عباس جمشیدی‌رودباری تا تیر ماه سال ۵۱ براساس مبانی مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک اداره می‌شد و بر محور آن فعالیت انقلابی خویش را به پیش می‌برد.

حمید اشرف تا قبل از در اختیار گرفتن سکان رهبری سیاسی-ایدئولوژیک سازمان به مانند رفقای دیگری که در آن دوره در سازمان و مرکزیت آن فعال بودند، در مجموع دارای نقش و تأثیری مثبت در تداوم و پیشبرد امور تشکیلاتی سازمان و پیشرفت مبارزاتی جنبش نوین کمونیستی بود.

اما پس از آن، متأسفانه دستگیری رفیق گرانقدر عباس جمشیدی‌رودباری، که به تأیید شما: "با توجه به تئوریک بودن و اشراف‌اش به "تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" ضربه‌ای مهم و جبران‌ناپذیر برای تشکیلات چریک‌های فدائی خلق بود. به یقین وجود او چه از این جنبه و چه به دلیل موقعیت تشکیلاتی‌اش (عضو مرکزیت) می‌توانست سدی در مقابل نفوذ ایده‌ها و راه و روش‌های مبارزاتی غیرمنطبق با شرایط جامعه ایران به درون سازمان گردد"، منجر به این شد که امور تئوریک یا به عبارت دقیق‌تر رهبری سیاسی-ایدئولوژیک سازمان ظاهراً از سر ناچاری به حمید اشرف که نه توانائی آن و نه درک درستی از آن داشت، سپرده شود و با توجه به همان فاکتور نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه از سوی وی، عملن انحراف از خط‌مشی اولیه‌ی سازمان آغاز شد و نمودهای اولیه و عینی خود را به مرور در یک پروسه‌ی یک سال و اندی نمایان ساخت. (نقل قول از کتاب رفیق دهقانی، صفحه‌ی ۸۳)

یکی از آن نمودهای عینی اولیه، ورود جزوه‌ی انحرافی "آن‌چه یک انقلابی باید بداند" جزئی به درون سازمان در سال ۱۳۵۱ بود که همان‌طور که قبلن نیز گفته شد به شکلی غیراخلاقی و فریب کارانه به نام رفیق صفائی فراهانی بیرون داده شده بود. این نوشته به وسیله‌ی حمید اشرف که به یقین از این امر اطلاع داشته است، به دلیل هم‌نظری با مطالب این جزوه و سمپاتی شدید به جزئی، آگاهانه به درون سازمان آورده شد!

رفیق دهقانی در کتاب اخیر خویش به این موضوع که این جزوه در سال ۵۱ به درون سازمان آمد اشاره می‌کند، اما از چگونگی آن یعنی این که از چه طریق و توسط چه فردی به درون سازمان آورده شده بود، هیچ بحثی نمی‌کند!

نمود مهم دیگر آن، انتشار جزوه‌ی "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" نوشته حمید اشرف است که به قول شما در اواخر پائیز سال ۱۳۵۲ در سازمان پخش شد و شما "در آن جزوه مطالب غیرواقعی و برخورد نادرست دیدید و شدیداً هم از آن ناراحت و عصبانی شدید" و رفیق کارگر برجسته حسن نوروزی در مرکزیت سازمان با مخالفت اصولی خود مانع پخش بیرونی آن شده بود. (نقل قول از صفحه‌ی ۹۶ کتاب، تأکید از نگارنده این متن)

ناگفته نماند که در این جا بهتر بود رفیق دهقانی ضمن اشاره به آن مطالب غیرواقعی و برخورد نادرست، نقد و نظر خود در آن باره را که در حقیقت می‌بایستی در همان زمان با مرکزیت سازمان و مشخصن حمید اشرف در میان می‌گذاشت، حداقل در این کتاب مطرح می‌نمود!

بنابراین، باتوجه به نمودهای عینی اولیه‌ی مذکور که به دو مورد از آن‌ها در فوق اشاره شد، بایستی گفت که نقش و تأثیر حمید اشرف به مرور زمان دقیقن در جهت مخالف دوره‌ی قبل از آن قرار گرفت و نه فقط تأثیری غیرقابل انکار در انحراف، استحاله، پسرفت، تسلط اپورتونیزم راست، تغییر ساختار سازمانی و...، بلکه طبعن در شکست جنبش انقلابی در مصاف با دشمن جنایتکار که با همه‌ی توان و تلاش خویش به تنهائی قادر به نابودی آن نبود، به جا گذاشت!

بایستی توجه نمود که از دیدگاه مارکسیستی، تشریح و توضیح دیالکتیکی روند شکل‌گیری و تحول پدیده‌ها از جمله در نگرش و تحول فکری انسان، پروسه‌ای آنی و یک‌شبه نیست. بنابراین

نمی‌توان گفت که حمید اشرف در نتیجه‌ی یک "خطای تئوریک"، به یکباره دچار تحول فکری شد و لذا پیروی دست‌وپا شکسته از تئوری مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک را کنار گذاشته و آن را طرد نمود!

در صفحه ۱۰۴ کتاب قید شده است که: "...، در این میان رفیق حمید اشرف بنا به مسئولیت‌اش در انجام کارهای نظری سازمان به‌طور جدی تلاش و تقلا می‌کرد. ولی واقعیت این است که او وظیفه‌ای به دوش گرفته بود و یا بر دوش‌اش افتاده بود که برای انجام درست و موفقیت‌آمیز آن، از زمینه لازم برخوردار نبود و آمادگی نداشت". (تأکید از نگارنده این متن)

در ارتباط با جمله‌ی اول یا بخش ابتدائی نقل‌قول فوق، با توجه به وجود پیش‌زمینه‌ی فکری مشترکی که حمید اشرف با جزنی داشت و پیش‌تر هم به آن اشاره شد، درواقع "تلاش و تقلا"ی جدی "او نه در جهت درک عمیق و همه‌جانبه‌ی تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک و تداوم و پی‌گیری آن با گسترش و کاربرد عملی رهنمودهای آن، بلکه با استفاده از موقعیت و جایگاه سازمانی و تشکیلاتی که از سال ۵۱ به بعد پیدا کرده بود، تمام توان خود را در راستای به‌کارگیری آموزه‌های انحرافی و غیرمنطبق جزنی با شرائط عینی جامعه به کار گرفت.

متأسفانه حاصل آن "تلاش و تقلا"ی جدی "!! حمید اشرف در نظر شد انحراف، رد و طرد عملی بی‌سروصدای نظرات اولیه‌ی سازمان و جایگزین کردن نظرات اپورتونیستی جزنی که در عمل هم به دگردیسی و اضمحلال سازمان انجامید!

در مورد بخش دوم نقل‌قول هم بایستی گفت که مسئله صرف بر سر داشتن یا نداشتن زمینه‌ی لازم و آماده‌گی برای ایفای چنین نقشی نیست، بلکه مسئله اینجاست که او از ابتدا هم دارای نظری مشابه جزنی در مورد مبارزه‌ی مسلحانه یعنی داشتن دیدی صرفن تاکتیکی و نه استراتژیک از این مقوله بوده است!

زمینه‌ی لازم در رابطه با هر موضوعی را به شرط داشتن علاقه و استعداد، می‌توان به اشکال مختلف با ممارست در مطالعه، مباحثه و تحقیق و بررسی به دست آورد و در مجموع آماده‌گی

لازم را در روند به عمل درآوردن تئوری و بازبینی و محک مداوم رابطه‌ی متقابل و عینی این دو کسب نمود و صیقل داد.

صداقت انقلابی این بود و بایستی به حمید اشرف که از ظرفیت و قابلیت‌های خویش باخبر بود، حکم می‌کرد که مسئولیت امور سیاسی-ایدئولوژیک سازمان را به عهده نمی‌گرفت و اگر هم به ناچار مجبور به چنین کاری بود، تنها به آن چه که اساس تئوریک سازمان را مشخص نموده بود یعنی تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک وفادار می‌ماند و همه‌ی سعی و تلاش جدی خود را در راستای حفظ مبانی و به اجرا درآوردن ترها و رهنمودهای آن تئوری انقلابی به کار می‌گرفت!

می‌گوئید: "فقدان جریان سوخت و ساز فکری و مبارزه ایدئولوژیک پرولتری در بین رفقای تشکیل‌دهنده سازمان بر سر چگونگی پیشبرد اهداف چریک‌های فدائی خلق و البته تحت شرایط سخت مبارزه در زیر سلطه یک رژیم خونآشام باعث شده بود که رهبری هم فراموش کند که چریک‌های فدائی خلق در پرتو کدام تئوری شکل گرفته بود." (صفحه‌ی ۱۸۶ کتاب، تأکید از نگارنده این متن)

بدون شک، فقدان مبارزه‌ی ایدئولوژیک در هر تشکیلات انقلابی به معنای رکود و از کار افتادن موتور محرکه‌ی فکری آن است و نتایج ناگواری را پدید می‌آورد. اما در این جا بحث نه بر سر فراموشی لحظه‌ای این امر، بلکه این است که حمید اشرف آگاهانه، پیوسته و تا به انتها تئوری که سازمان در پرتو آن شکل گرفته بود را به دست فراموشی سپرد!

به همین دلیل گفتن این که "رهبری" یعنی حمید اشرف در این باره دچار فراموشی شده بود، کمکی به کشف حقیقت از دل واقعیت نمی‌کند. برای کشف حقیقت در این رابطه بایستی به این واقعیت که درک او از مبارزه‌ی مسلحانه و تئوری انقلابی سازمان از ابتدا هم در همان حد تبلیغ مسلحانه یعنی نگاهی صرفن تاکتیکی که سپس هم به دفاع از خود مسلحانه یعنی دیدی مکانیکی تقلیل یافت، اشاره و تأکید نمود. بنابراین، چرا می‌گوئید "عدم اشراف و آگاهی کامل رهبری" به تئوری مبارزه‌ی مسلحانه و نمی‌گوئید بیان آگاهانه‌ی باور حمید اشرف به استراتژی تبلیغ مسلحانه؟!

همچنین در صفحه‌ی ۱۹۶ اضافه می‌کنید که: "حقیقت آن است که سازمان ما در اواخر سال ۱۳۵۳ با به کارگیری رهنمودهای عملی بیژن جزنی، از هر نظر از تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک عدول کرد که این جز به معنی انحراف از خط پرولتری سازمان ما نبود." (تأکیدها از نگارنده این متن)

سازمان عدول کرد یا رهبری؟! رهبری عدول کرد یا حمید اشرف؟! گاهی می‌گوئید رهبری، جای دیگر می‌گوئید سازمان و گاهی هم به ندرت و با زبان‌بی‌زبانی می‌گوئید حمید اشرف! بل‌آخره کدام‌یک؟ اگر معتقدید که سازمان عدول کرد، این یعنی این که رهبری و اعضا همه‌گی با هم این کار اپورتونیستی و تجدیدنظر طلبانه را انجام دادند.

اگر فکر می‌کنید که رهبری چنین کاری را انجام داده است، این به معنای آن است که همه‌ی آن‌هایی که به همراه حمید اشرف در مرکزیت سازمان بودند و اگر هم می‌خواهید با زبان‌بی‌زبانی بگوئید که حمید اشرف از تئوری مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک عدول کرد، چرا این را صریح و روشن و با قاطعیت نمی‌گوئید!

حمید اشرف پس از آن که در جایگاه رهبری سیاسی-ایدئولوژیک سازمان قرار گرفت، با توجه به دید محدود خود از مبارزه‌ی مسلحانه و پیروی و تکیه‌ی کامل و همه‌جانبه بر نظرات و رهنمودهای به‌غایت انحرافی جزنی دست به تغییر ساختار سیاسی-نظامی سازمان و تبدیل آن به ساختاری صرفن سیاسی زد که عدم کارائی و سترونی آن در فعالیت مبارزاتی ادوار گذشته‌ی گروه‌های مختلف از جمله در خودِ گروه احمدزاده، پویان، مفتاحی عملن اثبات شده بود.

او حتا جنبه‌ی تاکتیکی مبارزه‌ی مسلحانه یعنی تبلیغ مسلحانه را هم به دفاع از خود مسلحانه تقلیل داد و جنبه‌ی استراتژیک مبارزه‌ی مسلحانه که بسیار حیاتی و تعیین‌کننده است و بدون عملی نمودن آن، انقلاب در جامعه‌ی تحت‌سلطه ما به پیروزی نخواهد رسید را آگاهانه کنار گذاشت.

در نتیجه، به جرأت می‌توان گفت که با توجه به روند نزولی و سیر قهقرائی که عدول از مواضع و بنیان‌های ثوریک اولیه سازمان که توسط حمید اشرف به همراه خوراک فکری مسموم جزنی که از چهار سال قبل از ضربات سال ۵۵ در سازمان نضج گرفت و به اجرا درآمد، اگر آن

ضربات منجر به کشته شدن حمید اشرف نمی‌گردید، بدون شک وی به کلی خط‌مشی مسلحانه را کنار می‌گذاشت.

کما این‌که، نقل قولی که خود رفیق دهقانی در صفحه ۳۴۴ کتاب از محمدرضا حدادپور آورده دقیقن مؤید و بیانگر این موضوع است: "وی در همین نوشته در توصیف بهروز ارمانی نوشته است: "او در کنار و تحت حمایت حمید اشرف توانست ضرورت مبارزه سیاسی به عنوان شکل اصلی مبارزه را که به اشکال مختلف در سازمان مطرح و مورد بحث بود، عمق بیشتری ببخشد. در عمل این مباحث در راستای پذیرش نظرات بیژن جزنی در مجموعه سازمان و حتی پیشروی به سوی رد مشی مسلحانه در رهبری پیش میرفت." (محمدرضا حدادپور خیابان، "یاد بعضی نفرات..."). (تأکیدها از نگارنده این متن)

نتیجه و درسی که از این موضوع می‌توان گرفت، این است که در چنین تشکلاتی هرگز نباید افراد و عناصر غیرتئوریک در جایگاه بی‌نهایت تعیین‌کننده‌ی سیاسی-ایدئولوژیک آن قرار بگیرند و به هر قیمتی و با هر عقوبتی برای تشکیلات، بایستی از آن پرهیز نموده و مانع آن شد.

بنابراین، بار دیگر رفیق دهقانی! آیا همین یک مورد به مانند همه‌ی موارد قبلی که در این نوشتار تا به این‌جا مورد اشاره و بحث قرار گرفته‌اند و شما نیز در کنکاش و توضیح روندهای طی شده در تحقیق و بررسی تاریخی خویش برای کشف حقیقت از دل واقعیت به تفصیل به آن‌ها پرداخته‌اید، در اثبات این امر که حمید اشرف با نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه و دیدی صرفن تاکتیکی از این مبارزه، با قرار گرفتن در جایگاه مهم و تعیین‌کننده‌ی سیاسی-ایدئولوژیک سازمان، با عدم ترمیم مرکزیت سازمان پس از شهادت رفیق کارگر برجسته حسن نوروزی و مخالفت پنهان و آشکار خود با ورود رفقانی مانند نسترن آل‌آقا و حمید مؤمنی به مرکزیت سازمان و با عدول و ارتداد خویش از اصول و مبانی تئوری انقلابی درخشان مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، مسئول مستقیم ورود نظرات غیرانقلابی جزنی به درون سازمان و تسلط اپورتونیزم راست بر آن، گشودن درهای سازمان به روی افراد "توده‌ای"، انحراف تاکتیکی و استراتژیک آن، سیر استحالته‌ی قهقرائی آن، دگردیسی زشت و فرجام اندوهبار اجتناب‌پذیر آن بود، کافی نبود تا شما را به این نتیجه‌ی منطقی و اصولی رسانده و موجبات موضع‌گیری روشن، قاطع و رادیکال شما را در این زمینه فراهم نماید؟

فصل ۶- یکی از موارد و نشانه‌های بسیار مهم دیگری که عدول از اصول انقلابی تعیین شده و پذیرفته‌شده‌ی اولیه را به روشنی عیان می‌سازد، عدم به‌کارگیری رهنمودهای تئوری انقلابی مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک توسط حمید اشرف حتا پیش از وارد کردن نظرات انحرافی جزئی به درون سازمان می‌باشد.

در تأیید این موضوع، در صفحه‌ی ۱۰۷ کتاب آمده است: "در سرمقاله شماره اول "نبرد خلق" به تاریخ بهمن‌ماه ۱۳۵۲ مطلبی جلب توجه می‌کند... در این سرمقاله نویسنده نشان نمی‌دهد که از تئوری مبارزه مسلحانه همان دیدی را دارد که در این تئوری موجود است. برعکس، این سرمقاله عدم درک نویسنده از استراتژی مورد نظر تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک را بیان می‌کند، تا آنجا که در آن "تبلیغ مسلحانه و شکستن سد خفقان سیاسی"، استراتژی چریکهای فدائی خلق نامیده شده است. عین جمله چنین است: "سازمان ما ... با استراتژی روشن تبلیغ مسلحانه و شکستن سد خفقان سیاسی، مبارزه مسلحانه را در ایران آغاز کرد". این نظر آشکارا خلاف نظر بنیانگذاران و پایه‌گذاران چریکهای فدائی خلق بود."

واقعیت فوق از یک‌سو، به روشنی بیانگر دید انحرافی نویسنده‌ی آن سرمقاله می‌باشد که به احتمال قریب به یقین حمید اشرف بوده است و از سوی دیگر، تاریخ انتشار آن در تأیید و اثبات این نقطه نظر است که انحراف سازمان نه در سال ۵۳، بلکه همان‌طور که قبلن هم گفته شد در سال ۵۱ آغاز گردید و به فاصله‌ی کوتاهی پس از شهادت رفیق گرانقدر حسن نوروزی در دی‌ماه سال ۵۲، با انتشار اولین شماره‌ی "نبرد خلق" در بهمن‌ماه همان سال یکی از نمودهای عینی خود که همین واقعیت فوق باشد را نشان داد.

در صفحه‌ی ۱۵۲ گفته می‌شود که: "این را هم بگویم که با پاسخ رفیق حمید اشرف، با تأسف به این امر پی بردم که برپائی کانون یا کانونهای چریکی در روستا، امری که مدام انتظارش را می‌کشیدم، در دستور کار سازمان قرار ندارد. همچنین با پاسخ او مبنی بر این که "کار در میان پرولتاریا، اساس کار ماست و ما فعلاً نمی‌تونیم به روستا بپردازیم" واژه "ما" برایم سؤال برانگیز شد."

واقعن شگفت‌آور است که بیان جمله‌ی "کار در میان پرولتاریا، اساس کار ماست" اصلن برای رفیق دهقانی سؤال برانگیز نبوده است و فقط روی کلمه‌ی "ما" حساس شده است؟! این جمله‌ی فوق است که در تناقض و تضاد با راهی‌ست که برای متشکل کردن طبقه‌ی کارگر و دیگر زحمتکشان جامعه در شرایط مشخص ایران از سوی بنیان‌گذاران سازمان تبیین و ترسیم شده

بود، نه واژه‌ی "ما"! با رجوع به همین یک جمله‌ی حمید اشرف می‌توان به واقعیت انحراف سازمان از مواضع اولیه‌ی آن پی‌برد و تسلط خط و نگرشی جدید بر آن را به‌عینه دریافت! این جمله بایستی تعجب شما و هر فرد مرتبط دیگری را بیش‌تر برمی‌انگیخت، تا واژه‌ی "ما"!

از یک طرف، در بسیاری از بخش‌های کتاب سعی و تلاش رفیق دهقانی این است تا نشان دهد و اثبات نماید که نظرات جزنی مورد استقبال "رهبری" که مشخص بایستی می‌گفت حمید اشرف، قرار گرفت و همین باعث عدول و رویگردانی وی از نظرات اولیه‌ی سازمان شد، مانند صفحه‌ی ۱۵۲ که گفته می‌شود: "...، یک نمونه برجسته و بارز از رویگردانی رفیق حمید اشرف از تئوری "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" به موقعی بر می‌گردد که نظرات بیژن جزنی به درون سازمان ما راه یافته بود."

اما از طرف دیگر در صفحه‌ی ۱۵۳ به طرز عجیب و متناقضی خلاف آن را چنین اعلام می‌کند: "...، در رابطه با این انحراف، معلوم و مشخص نیست که تا چه حد ارتباط رفیق حمید اشرف یا رفقای دیگر با بیژن جزنی در زندان (از طریق افرادی در خارج از سازمان) در این امر نقش داشت." (تأکیدها از نگارنده این متن)

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، حمید اشرف به دلیل دید تاکتیکی و محدود خود از مبارزه‌ی مسلحانه از همان ابتدا از لحاظ نظری دچار انحراف بوده و وقتی که در رأس سازمان قرار گرفت، این انحراف را به سازمان هم تحمیل نمود.

در صفحه‌ی ۱۶۲ کتاب به درستی گفته می‌شود که: "به‌طور خلاصه زمینه‌ای که موجب نفوذ نظرات بیژن جزنی به درون سازمان ما شد را اولاً باید در این امر دید که رهبری سازمان پیشاپیش از به‌کارگیری رهنمودهای تئوری "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" سر باز زده و با قائل شدن نقش صرفاً تبلیغی برای مبارزه مسلحانه، انجام این مبارزه را محدود به شهرها نموده بود." (تأکیدها از نگارنده این متن)

همین‌طور که می‌بینید رفیق دهقانی در این جا به شکل ضمنی اذعان دارد که حمید اشرف البته تحت نام "رهبری سازمان"، حتا قبل از ورود نظرات انحرافی جزنی به درون سازمان، از مواضع و بنیان‌های اولیه‌ی سازمان عدول کرده بود. این به معنای این است که درواقع اگر جزنی نامی

هم با آن مختصات وجود نمی‌داشت که با نظرات اپورتونیستی و رهنمودهای به‌غایت اشتباه خود سازمان را به بیراهه و بن‌بست رهنمون سازد، حمید اشرف باز هم سازمان را به آن پرتگاه و ورطه‌ی سقوط می‌کشاند.

می‌گوئید حمید اشرف در پاسخ نامه‌ی انتقادی شما در خصوص انتشار زندگی‌نامه‌ی رفیق فریدون جعفری نوشته بود که: "رفقا می‌گویند که نباید زیاد روی عملیات مسلحانه تأکید کرد"، و قید می‌کنید که: "این جمله برای من... قابل هضم و درک نبود. این موضوع سال‌ها ذهن مرا به خود مشغول کرده بود تا این که بعدها مفهوم واقعی آن جمله را دریافتم. موضوع از این قرار بود که از اواخر سال ۱۳۵۳ به بعد پروسه‌ای در سازمان شروع شده و نظراتی مغایر با نظرات پایه‌ای چریک‌های فدائی خلق به درون سازمان راه یافته بود. در همان حال مبارزینی هم جدیداً به سازمان پیوسته بودند که حامل آن نظرات بودند....". (نقل قول‌ها از صفحات ۲۴۴ و ۲۴۵، تأکیدها از نگارنده این متن)

حق با شماست این جمله در آن مقطع برای شما که در خارج از کشور بسر می‌بردید طبیعی‌ست که قابل هضم نبوده باشد، اما می‌توانست و بایستی در همان زمان برای شما قابل تشخیص می‌بود، و نبایستی سال‌ها ذهن شما را به خود مشغول می‌نمود و تازه بعد از گذشت دهه‌ها به مفهوم واقعی آن جمله پی می‌بردید؟!

زیرا در مقطع ردوبدل آن نامه‌ها، چهار سال از شروع عدول از اصول حمید اشرف و انحراف و استحاله سازمان می‌گذشت و شما با آن برخوردها و خاطرات عینی که در رابطه با جزوه‌ی "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" نوشته‌ی حمید اشرف که "در آن جزوه مطالب غیر واقعی و برخورد نادرست دیدید و شدیداً هم از آن ناراحت و عصبانی شدید" و رفیق نوروزی در مرکزیت سازمان هم با مخالفت اصولی خود مانع پخش بیرونی آن شده بود، همچنین از ورود جزوه‌ی کذائی "آنچه یک انقلابی باید بداند" جزئی به درون سازمان، بحث و جدل‌های رفیق نسترن با حمید اشرف و دریافت نامه‌ی اظهار نگرانی رفیق جعفری از بحران پدید آمده در سازمان داشتید، طبعاً بایستی در همان زمان قادر به درک این موضوع حساس و بااهمیت می‌شدید و درمی‌یافتید که قضیه از چه قرار است!

پرسیدنی‌ست که آیا شما در آن فاصله، "جزوه‌ی جمع‌بندی سه‌ساله" و نوشته‌های جزئی را ندیده و نخوانده بودید؟! مگر شما شماره‌های مختلف نشریه "نبردخلق" سازمان را ندیده و مطالعه نکرده بودید؟! آیا "نشریه‌ی ۱۹ بهمن" به اصطلاح تئوریک آن عناصر "توده‌ای" را ندیده و نخوانده بودید و از حمایت سازمان یعنی حمید اشرف از آن نشریه بی‌اطلاع بودید؟!

با سلاح و معیار مارکسیسم-لنینیسم در شرایط ایران یعنی تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، حتا نگاهی سطحی و کلی به تمامی نوشته‌های جزئی و آن نشریه‌ی کذائی "۱۹ بهمن"، کافی‌ست تا به نظرات شدیدن اپورتونیستی "حزب ضدتوده‌ای" آن‌ها پی‌برد و در عین حال ردپای موج‌وار این اپورتونیسم گندیده‌ی مزمن را در همه‌ی شماره‌های نشریه‌ی "نبرد خلق" نیز دریافت.

علاوه بر آن، برای مشاهده و اثبات دوگانه‌گی حرف و عمل حمید اشرف در رابطه با تئوری انقلابی سازمان با رجوع به جزوه‌ی "جمع‌بندی سه‌ساله" و مطالبی که در مورد گروه دیگر یعنی گروه رفقای کبیر احمدزاده، پویان، مفتاحی می‌گوید، می‌توان این مسئله را به روشنی ملاحظه نمود. او در آن جزوه می‌گوید: "در اواخر سال ۴۸ اقدامات گروه در زمینه کار سیاسی به منظور جلب عناصر پرولتری با مشکلات جدی مواجه شد. سیستم پلیسی رژیم و اثرات نامطلوب سابق، کارگران را از شرکت در مبارزه سیاسی و حتی مبارزات اقتصادی باز می‌داشت. در این ایام رفقا که به جمع‌بندی نتایج فعالیت‌های خود پرداخته بودند و شناخت جامعی نسبت به روحیات و شرایط خفقان‌بار کارگران پیدا کرده بودند نتیجه گرفتند که کار سیاسی صرف در شرایط کنونی بی‌اثر است و با این فعالیت‌ها نمی‌توان طبقه کارگر را به مبارزه کشاند و علت این امر را احساس ضعف طبقه بدون تشکل کارگر در مقابل احساس قدرت مطلق دشمن دانستند و از این‌رو درصدد اجرای طرح‌های تازه‌ای برآمدند که این دو مطلق را در ذهن طبقه کارگر و سایر عناصر بالقوه انقلابی خلق فروریزد و امیدهای سیاسی تازه را در اذهان خلق ستم‌دیده میهن ما زنده سازد. بر این اساس رفقا اصل مبارزات مسلحانه چریکی را به منظور ایجاد فضای سیاسی جدید در جامعه مورد بررسی قرار دادند و پس از مطالعات و بحث‌های بسیار در "تیم‌های مثلث" نتایج این بررسی‌ها در اثر "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" و "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" منعکس گردید. البته در تمام بهار سال ۴۹ بحث این دو اثر ادامه یافت و اکثر تیم‌های مثلث که از بهترین نیروهای مرفقی در زمان خود محسوب می‌شدند این دو رساله را تأیید کردند. تنها تنی چند اپورتونیست وقتی دیدند پذیرش این تزه‌ای درست ممکن است زندگی حقیرشان را تهدید کند از رفقای خود جدا شدند." (تأکیدها از نگارنده این متن)

در این جا می‌بینید که او با تأیید ضمنی این موضوع که با کار سیاسی صرف نمی‌توان طبقه‌ی کارگر را به مبارزه کشاند و متشکل نمود، در انتهای جملات فوق به شکل بازهم ضمنی دو اثر رفقا پویان و احمدزاده را تأیید و درستی تزه‌های مطروحه در این دو اثر را اعلام می‌کند. اما علارغم بیان مطالب درست فوق، وی درعین حال در همان مقطع در حال تغییر ساختار تشکیلاتی و شیوه‌ی مبارزاتی سازمان از یک سازمان سیاسی_نظامی به تشکیلاتی صرفن سیاسی با چاشنی تبلیغ مسلحانه و سازماندهی غیرمسلح نیروهای آن بود!!؟

نکته‌ی مهم دیگر این که در نقل قول فوق، حمید اشرف گرچه از کتاب مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک نام می‌برد، اما انگار که بخش استراتژی عنوان کتاب و محتوای آن در این باره را ندیده و نخوانده باشد، بجز تأکید بر جنبه‌ی تبلیغی مبارزه‌ی مسلحانه، حتا هیچ اشاره‌ای هم بر جنبه‌ی بسیار مهم استراتژیک این مبارزه نمی‌کند که این خود دقیقن ناشی و حاکی از باور نداشتن وی به استراتژی مسلحانه می‌باشد.

برای کشف حقیقت و یافتن پاسخ چرائی این تناقض و دوگانه‌گی حرف و عمل بایستی به این واقعیت رجوع و بر آن استناد نمود که او نه در نظر و به شکل مکتوب و عیان که توان و بضاعت آن را نداشت، بلکه در عمل و با آگاهی کامل اما سر بسته و پنهان با برخورداری از موقعیت و جایگاهی که پیدا کرده بود، در راستای نفی و طرد آن تزه‌های درست و جایگزینی آن با نظرات سترون جزنی و رد مشی مسلحانه گام برمی‌داشت.

در تأیید این موضوع، در رابطه با نقش و حمایت حمید اشرف از بهروز ارمغانی آمده است که: "او در کنار و تحت حمایت حمید اشرف توانست ضرورت مبارزه سیاسی به عنوان شکل اصلی مبارزه را که به اشکال مختلف در سازمان مطرح و مورد بحث بود، عمق بیشتری ببخشد. در عمل این مباحث در راستای پذیرش نظرات پیژن جزنی در مجموعه سازمان و حتی پیشروی به سوی رد مشی مسلحانه در رهبری پیش می‌رفت". (نقل قول از کتاب مورد نقد، صفحه‌ی ۳۴۴ که خود نقل قولی است از فردی به نام محمدرضا حدادپور. تأکید از نگارنده این متن)

این نقل قول و محتوای آن که مورد تأیید رفیق دهقانی هم قرار دارد، به روشنی تمام این واقعیت تلخ را بازگو می‌نماید که بحث "ضرورت مبارزه‌ی سیاسی به عنوان شکل اصلی مبارزه" قبل

از اضافه شدن نقش مخرب بهروز ارمانی در این رابطه که بنابر نقل قول فوق توانسته بود عمق بیش‌تری به آن مبحث دهد، به اشکال مختلف در سازمان مطرح و مورد بحث بوده است؟!

درحقیقت پذیرش، رسوخ و استفاده‌ی همه‌جانبه از نظرات جزئی در سازمان از سوی حمید اشرف به دلیل بن‌بستی بود که او خود و طبعن سازمان را در نتیجه‌ی دید صرفن تاکنیکی خویش از مبارزه مسلحانه، عدم پیروی و پایبندی به تئوری انقلابی سازمان و نداشتن خلاقیت نظری در آن گرفتار ساخته بود و به غلط تصور می‌کرد که به اصطلاح "تزی پای دوم جنبش" جزئی که هیچی نبود جز سیاسی‌کاری سترون صرف با چاشنی دفاع از خود مسلحانه، می‌تواند معضل سازمان در خروج از آن بن‌بست و وضعیت راكد را حل نماید. درحالی که عملن آن را به ورطه‌ی انحراف، اضمحلال و به مسلخ کشاندن بی‌ثمر نیروهایش کشاند!

بنابراین و برای چندمین بار رفیق دهقانی! آیا همین یک مورد به مانند همه‌ی موارد قبلی که در این نوشتار تا به این‌جا مورد اشاره و بحث قرار گرفته‌اند و شما نیز در کنکاش و توضیح روندهای طی شده در تحقیق و بررسی تاریخی خویش برای کشف حقیقت از دل واقعیت به تفصیل به آن‌ها پرداخته‌اید، در اثبات این امر که حمید اشرف با نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه و دیدی صرفن تاکنیکی از این مبارزه، با قرار گرفتن در جایگاه مهم و تعیین‌کننده‌ی سیاسی-ایدئولوژیک سازمان، عدم ترمیم مرکزیت سازمان پس از شهادت رفیق کارگر برجسته حسن نوروزی و مخالفت پنهان و آشکار خود با ورود رفقائی مانند نسترن آل‌آقا و حمید مؤمنی به مرکزیت سازمان، با عدم پیروی از رهنمودهای راهگشای رفقائی بنیان‌گذار حتا پیش از ورود نظرات انحرافی جزئی به درون سازمان و عدول و ارتداد خویش از اصول و مبانی تئوری انقلابی درخشان مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکنیک، مسئول مستقیم ورود نظرات غیرانقلابی جزئی به درون سازمان و تسلط اپورتونیسیم راست بر آن، گشودن درهای سازمان به روی افراد "توده‌ای"، انحراف تاکنیکی و استراتژیک آن و سیر استحاله‌ی قهقرائی آن، دگردیسی زشت و فرجام اندوهبار اجتناب‌پذیر آن بود، کافی نبود تا شما را به این نتیجه‌ی منطقی و اصولی رسانده و موجبات موضع‌گیری روشن، قاطع و رادیکال شما را در این زمینه فراهم نماید!؟

فصل ۷- یکی از پارامترهای مهم و بنیادی دیگری که حاکی از انحراف قطعی سازمان بود و موجب استحاله‌ی قهرقرائی آن گردید، کنار گذاشتن قطعی و کامل خط‌مشی انقلابی سازمان و نفی و طرد عملی تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک از سوی حمید اشرف، پس از وارد نمودن نظرات مخرب و غیرانقلابی جزنی به درون سازمان می‌باشد.

رفیق دهقانی در تأیید این موضوع در صفحه‌ی ۱۷۷ کتاب می‌گوید: "در مورد این موضوع هم که چرا بعد از ورود نظرات جزنی به درون سازمان و حرکت رهبری بر اساس آن نظرات، کنار گذاشته شدن تئوری تدوین‌شده توسط رفقای اولیه سازمان و جایگزین کردن آن با نظرات و رهنمودهای جزنی علناً و رسماً به جنبش اعلام نشد، ضمن قبول وجود اختلاف نظر در بین رفقای سازمان در رابطه با نوشته‌های جزنی، واقعیت این است که رهبری سازمان در این زمینه آگاهانه یا ناآگاهانه از روش و منشی تبعیت کرد که جزنی معرف آن بود و در نتیجه طرد و کنار گذاشتن تئوری مبارزه مسلحانه تدوین‌شده توسط رفیق احمدزاده با صراحت به جنبش اعلام نشد." (تأکیدها از نگارنده این متن)

همچنین در صفحه‌ی ۲۲۳ کتاب در این رابطه آمده است: "در این زمینه که رهبری سازمان ما پس از ورود نظرات جزنی به درون سازمان، به‌طور آگاهانه "کتاب مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" را کاملاً کنار گذاشته بود فاکت مشخصی در دست است که نشان می‌دهد رهبری در حالی که خود حاضر نبود رهنمودهای کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" را به کار بندد، این امکان را در میان رفقای سازمان هم به وجود نیاورده بود که به بحث در مورد مطالب آن بپردازند. فاکت این است که رهبری از چاپ مجدد کتاب رفیق مسعود با مقدمه‌ای که رفیق مؤمنی برایش نوشته بود جلوگیری کرد." (تأکیدها از نگارنده این متن)

همان‌طور که در گفته‌های فوق مشهود است، رفیق دهقانی در این جا نیز یک‌بار دیگر به جای این که از حمید اشرف به عنوان کسی که نظرات جزنی را به درون سازمان آورد و متعاقباً به‌طور آگاهانه تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک را بی‌سروصدا کنار گذاشت و آثار انحرافی و مخرب جزنی را هم ابتدا بی‌سروصدا و سپس با تعریف و تمجیدهای پُرطمراق ناصحیح و بی‌ربط راهنمای عمل خویش و سازمان قرار داد، نام ببرد به صورت کلی از "رهبری" و "رهبری سازمان" اسم می‌برد؟!

نکته‌ی حائز اهمیت این‌که، چنین برخورد کلی و نامشخصی با موضوعات مهمی از قبیل مواضع اتخاذ شده، تصمیمات و جهت‌گیری‌های اعمال شده، و خلاصه کلیه امور سیاسی، تئوریک، تشکیلاتی و مبارزاتی سازمان، درواقع به معنای دخیل نمودن رفقای دیگر از جمله رفیق گرانقدر فریدون جعفری در اتخاذ چنان مواضع و اعمال و اقداماتی است که رفیق دهقانی در قسمت‌های مختلف کتاب از آن‌ها تحت عنوان "رهبری سازمان" نام می‌برد!

البته ناگفته نماند که بدون شک و به‌طور کلی به رفقای دیگری که در آن مقاطع چه در مرکزیت بودند یا نبودند و در جریان این مسائل قرار داشتند و مانع این تحولات منفی و نامیمون در سازمان نشدند، شدیدن انتقاد وارد است. اما، رفیق دهقانی اگر در ضمیر خویش چنین نظری دارد، بهتر بود که رُک و پوست‌کنده آن را بیان می‌نمود و نه به نحوی دیپلماتیک و غیرصریح! موضوع مهمی که لازم به طرح است و بایستی بر آن تأکید نمود، این واقعیت است که هیچ‌گونه خواست و فشاری چه از سوی دیگر اعضای مرکزیت و چه بدنه‌ی سازمان به حمید اشرف در رابطه با تغییر مواضع و خط‌مشی انقلابی سازمان در میان نبود و اساسن چنین امری حداقل تا اواخر سال ۵۳ در تشکیلات نه مطرح بوده و نه موضوعیت داشته است.

در حقیقت، این خود حمید اشرف در رأس سازمان بود که چنین افکار و خواستی را در سر داشت. عدم اعتقاد به ضرورت جنبه‌ی استراتژیک مبارزه‌ی مسلحانه، به همراه عدم خلاقیت در گسترش و توسعه‌ی فعالیت انقلابی سازمان و تلاقی نگرش محدود و مکانیکی حمید اشرف از این مبارزه با نظرات و دیدگاه‌های مشابه جزئی در این خصوص، محرک اصلی او برای حرکت در چنان راستائی بوده است.

در نتیجه، مهم‌ترین و اساسی‌ترین دلیل عاقبت تأسف بار سازمان چریک‌های فدائی خلق که بی‌تردید می‌توانست اجتناب‌پذیر باشد، چیزی نبود جز عدول و کنار گذاشتن تئوری انقلابی مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک از سوی حمید اشرف و جایگزینی تدریجی آن با نظرات انحرافی جزئی که درواقع غیرمارکسیستی، توده‌ای و غیرانقلابی بودند و هیچ هم‌خوانی، انطباق و ربطی هم با شرائط مشخص جامعه‌ی ایران نداشتند.

در صفحه‌ی ۳۷۰ به درستی گفته می‌شود که: "در سال ۱۳۵۴ در زمان حیات رفیق حمید اشرف، شعار "تبلیغ مسلحانه محور تمام اشکال مبارزاتی خلق ما" جایگزین "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" شده و در روی جلد نشریه "نبرد خلق شماره ۶" قرار گرفته بود. در حالی که "تبلیغ مسلحانه" با دلایل و وظایفی که برای آن برشمرده شده بود بیانگر یک پُرسرفت تاریخی بود." (تأکیدها از نگارنده این متن)

بنابراین، رفیق دهقانی! اگر درج و قرار گرفتن آن شعار کذائی بر روی جلد نشریه "نبرد خلق" شماره‌ی ۶ در زمانی که حمید اشرف هنوز در قید حیات بود، به درستی نشانه‌ی یک پُرسرفت تاریخی بود و باتوجه به تمام ایراداتی که شما در این کتاب به جای انتقادات بزرگ و سرنوشت‌سازی که درمجموع به حمید اشرف وارد است عنوان می‌کنید، دیگر چه صحبتی از پُشرفت جنبش انقلابی و نقشی که برای حمید اشرف در این رابطه قائل می‌شوید، می‌تواند در میان باشد؟!

شکی نیست که انحراف قطعی سازمان با کنار گذاشتن تئوری انقلابی اولیه‌ی آن از سوی حمید اشرف موجب استحاله و دگردیسی کامل آن شد. این مسئله نه تنها سازمان را ویران نمود، بلکه تأثیر غیرقابل‌انکاری نیز در پُرسرفت، ناکامی و شکست جنبش انقلابی توده‌های تحت‌ستم ایران به جا گذاشت. در نتیجه، آن‌چه که در این رابطه بایستی بر آن تأکید نمود ضمن ارائه‌ی نقدی رادیکال، بیان تأثیرات و نقش منفی و مخرب غیرقابل‌انکار حمید اشرف است و نه عکس آن؟!!

در صفحه‌ی ۱۶۶ کتاب می‌گوئید: "...، رفقای داخل نوشته‌ای را هم برای ما فرستاده بودند که اساساً وجودش در سازمان برای من سؤال‌برانگیز شد. من وقتی آن نوشته که امضای نویسنده زیر آن قرار نداشت را خواندم اولین جمله‌ای که بر زبانم آمد این بود که "از این نوشته بوی گند حزب توده به مشام می‌رسد"؛ و این سؤال که رفقا به چه دلیل چنین نوشته‌ی سخیف و مغایر با نظرات کمونیستی چریک‌های فدائی خلق را برای ما فرستاده‌اند، برایم به معمایی تبدیل گشت!" (تأکیدها از نگارنده این متن)

هیچ تردیدی در این نیست که شما با خواندن آن نوشته‌ی سخیف، بوی گند حزب متعفن ضدتوده را حس کردید! اما پرسیدنی‌ست که برای حل آن معمایی که با این مسئله برای‌تان ایجاد گشت، آیا تلاش و اقدامی هم نمودید؟

این که چرا چنان نوشته‌ای که بسیار سخیف و مغایر با نظرات کمونیستی چریک‌های فدائی خلق بود و از آن بوی گند حزب توده به مشام می‌رسید را برای شما نماینده‌گان سازمان در خارج از کشور هم فرستاده بودند، بدون شک از روی ناآگاهی و خطای ناشی از عدم درک مسائل آن جزوه نبوده و یقیناً در راستای اشاعه و ترویج نظرات جزنی در صفوف سازمان و علاوه بر آن، ارزیابی برخورد و واکنش احتمالی شما رفقای نماینده بوده است!

رفیق دهقانی در صفحه ۱۸۳ کتاب می‌گوید: "پذیرش یک نظر اپورتونیستی از طرف این رفقا، خطای تئوریک و ناشی از عدم آگاهی آنها به‌طور کامل نسبت به نظرات اولیه چریک‌های فدائی خلق بود. البته پذیرش یک نظر اپورتونیستی از طرف این رفقا فارغ از دلیل آن خواه نا خواه تبعات مخرب خود را به همراه داشت." (تأکید از نگارنده این متن)

آیا واقع می‌توان گفت و پذیرفت که حمید اشرف از نظرات اولیه‌ی چریک‌های فدائی خلق بی‌خبر بوده و از آن‌ها آگاهی کامل نداشته است؟! قطعاً خیر! اما شکی نیست که وی دیدی محدود و درکی ناهمگون و متضاد نسبت به آن داشته است. خطای تئوریک خواه در مرحله‌ی نظری باشد و خواه در فاز عملی، همواره قابل تشخیص و اصلاح است.

چرا فکر می‌کنید که علت طرد تئوری مبارزه‌ی مسلحانه از سوی حمید اشرف و پذیرش نظرات جزنی و پیروی از رهنمودهای بن‌یست‌زای وی، صرفن یک خطای تئوریک منبعت از عدم اشراف و آگاهی کامل نسبت به نظرات اولیه‌ی سازمان بوده و نه یک باور و انتخاب آگاهانه؟! یعنی فهم این تئوری آن‌هم برای حمید اشرف که مدت‌ها با رفیق کبیر احمدزاده در ارتباط بود و اساسن بر سر همین مسائل بحث و تبادل نظر داشتند، آن‌قدر سخت و پیچیده است که وی از درک آن عاجز بوده و نمی‌توانسته بر آن اشراف پیدا کند؟!

بدون شک چنین نبوده است و او نه اتفاقی و از روی خطا، بلکه آگاهانه این انتخاب و اعمال را انجام داده است. همان‌طور که دید صرفن تاکتیکی خود از مبارزه‌ی مسلحانه را علارغم تأکید بسیار رفقای بنیان‌گذار بر ضرورت نگاه و دیدی دو سویه از این مقوله یعنی هم استراتژیکی و هم تاکتیکی، نه تنها هرگز تصحیح نکرد، بلکه همان‌طور که قبلاً نیز گفته شد حتا دید محدود تاکتیکی خود از این مبارزه را نیز طی سیری قهقرائی به دفاع از خود مسلحانه یعنی دیدی

مکانیکی از آن تغییر داد و بنابر عملکرد خویش و اسناد و شواهدی که به شکل کتبی و شفاهی از آن برجای مانده است، اگر زنده می‌ماند، بی‌تردید به‌طور کامل نیز خط بطلان بر آن می‌کشید.

در صفحات ۲۲۰ و ۲۲۱ می‌گوئید: "همانطور که پیشتر اشاره شد رفقای دست‌اندرکار نشریه "نبرد خلق" و به‌طور مشخص رفیق حمید اشرف چه تحت تأثیر نظر جزنی در مورد دهقانان (با توجه به راه یافتن نوشته "آنچه یک انقلابی باید بداند" او در سال ۱۳۵۱ به سازمان) و چه به هر دلیل دیگر، به هیچ وجه پایبند تحلیل و نظرات درج‌شده در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" نبودند."

رفیق دهقانی در این‌جا، به درستی به نکته‌ی بسیار مهم عدم پایبندی حمید اشرف به تحلیل‌ها و نظرات تبیین و تدوین‌شده در کتاب رفیق مسعود اشاره می‌کند. البته ایشان دلیل مشخصی که برای آن عنوان می‌نماید تحت تأثیر قرار گرفتن حمید اشرف از نظر جزنی در مورد دهقانان است که در همان جزوه‌ی "آنچه یک انقلابی باید بداند" آمده است.

همین موضوع به‌خوبی بیانگر این است که اساسن آن بحث "خطای تئوریک" و یا "عدم درک و اشراف رهبری" به تئوری انقلابی مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک که در صفحات دیگر از سوی رفیق دهقانی مطرح می‌گردند، درواقع عینیت ندارند. طرح چنین دلائل غیرواقعی برای چنان انحراف واقعی بزرگ و مخربی تنها می‌تواند در راستای طبیعی جلوه دادن آن و کاستن از بار مسئول اصلی آن یعنی حمید اشرف باشد.

در صفحه‌ی ۲۱۲ آمده است که: "در سرمقاله "نبرد خلق شماره ۷" که در خرداد ۱۳۵۵ منتشر شد جایگزین‌شدن نظرات بیژن جزنی به جای نظرات پیشین چریکهای فدائی خلق در سازمان را بیشتر می‌توان متوجه شد. در این نشریه با زبان بی‌زبانی یعنی به صورت کاملاً مبهم و غیرشفاف (گویا به خاطر این که بی‌احترامی نسبت به تئوریسین‌های سازمان صورت نگرفته باشد)، کنار گذاشته شدن تئوری مبارزه مسلحانه تدوین شده توسط رفیق مسعود احمدزاده اعلام شد. برای این منظور با طرح مقدمه‌ای برای اولین بار ناگهان از جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند" اسم برده شد." (تأکیدها از نگارنده این متن)

در رابطه با این پاراگراف، بایستی به چند مطلب پردازیم. نخست این که، تاریخ انتشار نشریه "نبرد خلق شماره ۷" دقیق‌نشان می‌دهد که انتشار آن در زمانی ست که حمید اشرف هنوز در

قید حیات بوده است. لذا سرمقاله‌ی مورد بحث حتا اگر مؤلف آن هم خود او نبوده باشد که بعید است، اما پس از نظارت مستقیم و تأیید وی به چاپ رسیده است.

دوم این که، وقتی به درستی تصریح می‌کنید که سرمقاله‌ی آن شماره‌ی نشریه کنار گذاشتن تئوری مبارزه‌ی مسلحانه را اعلام می‌کند، دیگر چه فرقی می‌کند که برای اعلام آن از چه زبانی استفاده شده باشد؟! مهم اصل قضیه، یعنی انجام آن کار و نه نحوه‌ی بیان آن است!

سوم این که، شما چگونه به این نتیجه رسیده‌اید که سرمقاله‌ی نشریه‌ی "نبرد خلق" شماره ۷ "گویا به خاطر این که بی‌احترامی نسبت به تئوریسین‌های سازمان صورت نگرفته باشد"، این اقدام اپورتونیستی خود را با زبان بی‌زبانی و با گفتاری مبهم و غیرشفاف اعلام نموده است؟!

اگر بحث احترام و بی‌احترامی در کار باشد، آیا خود آن عمل یعنی "کنار گذاشته شدن تئوری مبارزه مسلحانه تدوین شده توسط رفیق مسعود احمدزاده"، بدون هر گونه نقد و تحلیلی عین بی‌احترامی به آن رفقا نبود و نیست؟! چرا فکر می‌کنید که چون این کار با زبان بی‌زبانی و مبهم و غیرشفاف انجام شد، علت آن این بوده که گویا حمید اشرف نخواست به رفقای تئوریسین ما بی‌احترامی کند؟! چه چیزی شما را مجاب به چنین برداشتی از آن گفتار نموده است؟!

چهارم این که، به تأیید شما جزوه‌ی "آنچه یک انقلابی باید بداند" جزنی که به شکل غیراصولی و ریاکارانه به نام رفیق صفائی فراهانی بیرون داده شده بود، در سال ۵۱ به درون سازمان آورده شده بود. این که در خرداد ماه سال ۵۵ در نشریه‌ی "نبرد خلق" شماره‌ی ۷، "برای اولین بار ناگهان از جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند" اسم برده شد"، و در سطح جنبش مطرح گردید، خود حاکی از تأیید این نظر است که نمود اولیه‌ی انحراف سازمان نه از سال ۵۳، بلکه از همان سال ۵۱ با ورود این جزوه‌ی انحرافی به سازمان از طریق حمید اشرف آغاز شده بود.

اصولن در همان سال ۵۱ بایستی یک بحث همه‌جانبه بر سر مسائل و مواضع مندرج در آن جزوه، حداقل بین رفقائی که مخالف آن بودند با حمید اشرف درمی‌گرفت و دلیل آوردن چنان جزوه‌ای به درون سازمان را از وی جویا می‌شدند؟! متأسفانه در این رابطه نیز یاران حقیقت سهل‌انگاری کردند!

پنجم این که، وقتی می‌پذیرید و می‌گوئید که آن سرمقاله چنین کاری را انجام داده است، پس چرا در جایی دیگر می‌گوئید که سازمان باقیمانده پس از ضربات سال ۵۵ این کار را کرد؟!

این که بی‌خودمانده‌گان مرکزیت سوم آن سازمان باقیمانده با بیانیه‌ی ۱۶ آذر رستم کنار گذاشتن مبارزه‌ی مسلحانه و نظرات رفیق مسعود را اعلام می‌کند، حاصل پیامدهای ضربات گسترده سال‌های ۵۴ و ۵۵ نبود، بلکه به دلیل زمینه‌های نظری و عملی بود که در بطن سازمان از سال‌ها قبل فراهم گشته بود و درواقع سازمان مدت‌های مدیدی بود که دقیقن داشت در همین راستا گام برمی‌داشت تا جایی که با اطمینان می‌توان گفت که حتا اگر آن ضربات نیز رخ نمی‌داد، بازهم بدون شک این دست مسائل و عواقب گریبان آن سازمان را که دیرزمانی بود که دیگر سازمان چریک‌های فدائی خلق نبود را می‌گرفت! درنتیجه، بیانیه‌ی ۱۶ آذر درواقع جلوه‌ای عریان و تبلوری عینی از واقعیت درونی آن سازمان قبل از آن ضربات بود.

رفیق دهقانی از یک طرف در همان صفحه‌ی ۲۱۲ کتاب، سرمقاله‌ی مذکور را به درستی بیان آشکار "جایگزین‌شدن نظرات بیژن جزنی به جای نظرات پیشین چریک‌های فدائی خلق" و اعلام "کنار گذاشته شدن تئوری مبارزه مسلحانه تدوین شده توسط رفیق مسعود احمدزاده" می‌داند، اما از طرف دیگر در صفحه‌ی ۴۳۶ کتاب مطالبی را که کاملن در تضاد و تناقض با آن است، چنین عنوان می‌کند: "با تأسف کامل باید گفت که آنچه در رابطه با سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران پیش آمد، منتج از حاکمیت اپورتونیسیم راست بر سازمان باقی مانده از ضربات سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و اعلام رسمی پذیرش نظرات بیژن جزنی از طرف آن سازمان بود که البته همان‌طور که در متن این کتاب توضیح داده شد ریشه آن به اواخر سال ۱۳۵۳ و انحراف آشکار سازمان ما از تئوری مبارزه مسلحانه تدوین شده توسط رفیق مسعود احمدزاده بر می‌گشت." (تأکیدها از نگارنده این متن)

لازم به تأکید است که کنار گذاشته شدن بی‌سروصدای تئوری انقلابی مبارزه‌ی مسلحانه‌ی تدوین شده توسط رفیق کبیر مسعود احمدزاده و جایگزینی آن با نظرات انحرافی و غیرانقلابی جزنی، خود نمودی آشکار از حاکمیت اپورتونیسیم راست بر سازمان بوده است. حال این کار چه با زبان بی‌زبانی و مبهم و غیرشفاف گفته شده باشد و چه به صورت شفاف و صریح، فرقی نمی‌کند. مهم انجام خود کار و نه شکل بیان آن است!

درواقع، شما با این گفته‌ی فوق از یک سو بر این امر درست صحنه می‌گذارید که کاری که مرکزیت سوم بی‌خود به جامانده‌گان آن سازمان باقی‌مانده با بیانیه‌ی ۱۶ آذر انجام می‌دهد و کنار گذاشتن مبارزه‌ی مسلحانه و نظرات رفیق مسعود را به شکل علنی و رسمی اعلام می‌کند، حاصل پیامدهای ضربات گسترده سال‌های ۵۴ و ۵۵ نبود، بلکه به دلیل زمینه‌های نظری و عملی بود (مانند همان سرمقاله‌ی مورد اشاره) که در بطن سازمان از سال‌ها قبل فراهم گشته بود.

از سوی دیگر، علارغم همه‌ی فاکت‌هایی که در این زمینه وجود دارند و خود شما هم در سراسر کتاب آن‌ها را مطرح و مورد بحث قرار می‌دهید، چرا باز هم تلاش می‌کنید که به خود و خواننده القاء نمائید که در زمان حیات حمید اشرف، سازمان اگرچه به انحراف رفته، از اصول و مبانی تئوریک عدول کرده و به‌طور کلی از تئوری گرفته تا خط‌مشی، از سازماندهی تشکیلاتی گرفته تا عمل مبارزاتی و خلاصه همه چیز آن به‌غیر از نام‌اش تغییر داده شده بود، اما چون رسمن بیانیه‌ای مانند ۱۶ آذر بی‌خودمانده‌گان مرکزیت سوم را نداده بود، لذا دچار اپورتونیزم راست و ارتداد از تئوری مبارزه‌ی مسلحانه نشده بود!!؟

آیا علت آن نوع برخورد، تبعیت حمید اشرف از روش و منش اپورتونیستی جزنی نبود؟ چرا در این جا فراموش می‌کنید که شما خود پیش‌تر متذکر شده‌اید که: "... رهبری سازمان در این زمینه آگاهانه یا ناآگاهانه از روش و منشی تبعیت کرد که جزنی معرف آن بود و در نتیجه طرد و کنار گذاشتن تئوری مبارزه مسلحانه تدوین شده توسط رفیق احمدزاده با صراحت به جنبش اعلام نشد." (نقل قول از صفحه‌ی ۱۷۷ کتاب، تأکیدها از نگارنده این متن)

اما چون بی‌خودمانده‌گان مرکزیت سوم این کار را نه با زبان بی‌زبانی، که به وضوح اعلام کردند، بنابراین آن اپورتونیست‌های جوان مفلوک رهرو "حزب همیشه خائن ضدتوده" که عملن هم ثابت کرده‌اند که نبودشان به از بودشان بوده و هست و نام ضدانقلاب مناسب‌ترین و برازنده‌ترین نام برای آنان است، نه نام "مبارز و انقلابی" که شما برای آنان به کار می‌برید، دچار ارتداد از تئوری شده و سازمان را به آن روز انداختند!!

مضاف بر این، باتوجه به شواهد موجود اگر حمید اشرف باقی‌می‌ماند، انجام این کار دقیقاً به همان شکل صریح هم اصلن بعید نبود، چرا که نتیجه‌ی ناگزیر تداوم چنان روندی بدون شک و خواه‌ناخواه به چنین بیانی و سرنوشتی ختم می‌شد.

در این جا لازم است تا در رابطه با ترم‌هایی که رفیق دهقانی تحت عناوینی مانند عدم آگاهی کامل، اشراف کامل و تسلط کامل نسبت به تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک که در جای جای کتاب به کار می‌برد و بسیار هم بر آن تأکید می‌ورزد، صحبت نمائیم.

پس از آن که معمای بن‌بست حاکم بر مبارزات انقلابی در ایران با فضیلت و درایت رفقا پویان و احمدزاده و تحقیق همه‌جانبه‌ی کل گروه با تحلیل مشخص از شرائط مشخص جامعه به کشف و تدوین تئوری انقلاب در ایران یعنی مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک ختم شد، درواقع بر مصداق معما چو حل شود آسان شود، همه‌ی خطوط کلی مانند مرحله‌ی انقلاب، تاکتیک و استراتژی، نوع سازماندهی و ساختار تشکیلاتی، خط‌مشی مبارزاتی و غیره مشخص شدند.

پس از آن، دیگر فهم و درک نظری این تئوری، مبانی آن و تاکتیک و استراتژی آن امری پیچیده و غامض نبود و هرگز هم نمی‌تواند باشد! آنچه که می‌ماند باور عملی به آن و تلاش صادقانه‌ی انقلابیون برای مهیا نمودن ملزومات و به اجرا درآوردن آن است!

علاوه بر این، رفقای اندیشمند تئورسین در کتب خود به روشنی اعلام کردند که برای شکستن دو مطلق موجود در ذهنیت توده‌های کارگر و زحمتکش بایستی تاکتیک مسلحانه را اتخاذ نمود و برای حل مسئله‌ی جدائی تحمیل شده‌ی غم‌انگیز به روشنفکران انقلابی از توده‌ها و این که چگونه می‌شود به قدرت تاریخی توده‌ها نقبی زد و آنان را به صحنه عملی مبارزه کشاند و در نهایت انقلاب را به پیروزی رساند، بایستی قطع استراتژی مسلحانه را برگزید.

برای همین هم بود که این شعار استراتژیک یعنی "تنها راه رسیدن به آزادی، مبارزه‌ی مسلحانه است!" سر داده شد. جنبه‌ی استراتژیک مبارزه‌ی مسلحانه آن قدر مهم بود که حتا در عنوان کتاب رفیق احمدزاده هم قبل از تاکتیک آورده شده بود!

بنابراین، حتی اگر برفرض محال، این فرضیه‌ی خطای تئوریک که شما مطرح می‌نمائید را هم بپذیریم و آن انحراف بزرگ و ویرانگر را واقعن یک خطای تئوریک بدانیم، حمید اشرف که هست و نیست سازمان را بر سر عملی نمودن آن خطای از نظر شما صرفن ساده‌ی تئوریک با انتخاب نظرات جزئی که خوشبختانه خود شما هم آن‌ها را اپورتونیستی می‌دانید، قرار داد، از سال ۵۱ تا مقطع ضربات سال‌های ۵۴ و اوایل ۵۵ فرصت داشت که به آن خطا پی ببرد و آن را تصحیح نماید!

اما چنین نکرد! زیرا برای او و یاران توده‌ای جزئی که از سال ۵۳ به بعد به وی پیوسته بودند، این امر نه یک خطای تئوریک، بلکه عمل به باوری بود که به آن نظرات غلط داشتند و معتقد بودند که آن نظرات، "تعیین دقیق مسیر حرکت نیروهای انقلابی جامعه‌ی ما و کشف ویژگی‌های انقلاب ایران و براساس آن تدوین تئوری انقلابی ویژه جامعه ایران" توسط جزئی بوده و تئوری سازمان را "ارتقاء" داده است!! (نقل از صفحه‌ی ۲۱۵ کتاب)

در صفحه‌ی ۲۴۴ کتاب آورده‌اید که: "... رفیق حمید اشرف در پاسخ نامه من که تاریخ آن اوایل سال ۱۳۵۵ بود.... جمله‌ای را هم در نامه خود نوشته بود که در آن زمان برای من بسیار عجیب بود. در مورد این انتقاد من که چرا حداقل از عملیاتی که رفیق جعفری در آن‌ها شرکت داشته اسم برده نشده، رفیق حمید اشرف نوشته بود: "رفقا می‌گویند که نباید زیاد روی عملیات مسلحانه تأکید کرد." (تأکید از نگارنده این متن)

آن "رفقای" حمید اشرف که می‌گفتند نباید زیاد روی عملیات مسلحانه تأکید کرد که بودند؟! بدون تردید مُشتی توده‌ای که وی به گرد خود جمع کرده بود! و آیا همین پاسخ و جمله‌ی او نشانه‌ای مهم و زنگ خطری آشکار برای شما در همان مقطع نمی‌توانست باشد و نبود؟

متأسفانه قطع نبوده است، زیرا برای شما همان‌طور که خود می‌گوئید فقط در حد امری "بسیار عجیب" مطرح بوده است و بس! به نظر می‌رسد که امروز هم شما آن نتیجه‌ی منطقی و موضع روشنی که از این موضوع مهم می‌توان و باید گرفت را نگرفته‌اید، چه رسد به آن زمان!

بنابراین و مجددن رفیق دهقانی! آیا همین یک مورد به مانند همه‌ی موارد قبلی که در این نوشتار تا به این جا مورد اشاره و بحث قرار گرفته‌اند و شما نیز در کنکاش و توضیح روندهای طی شده

در تحقیق و بررسی تاریخی خویش برای کشف حقیقت از دل واقعیت به تفصیل به آن‌ها پرداخته‌اید، در اثبات این امر که حمید اشرف با نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه و دیدی صرفن تاکتیکی از این مبارزه، با قرار گرفتن در جایگاه مهم و تعیین‌کننده‌ی سیاسی-ایدئولوژیک سازمان و عدم ترمیم مرکزیت سازمان پس از شهادت رفیق کارگر برجسته حسن نوروزی و با مخالفت پنهان و آشکار خود با ورود رفقائی مانند نسترن آل‌آقا و حمید مؤمنی به مرکزیت سازمان، با عدول و ارتداد خویش از اصول و مبانی تئوری انقلابی درخشان مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک و **کنار گذاشتن خط‌مشی انقلابی سازمان و نفی و طرد عملی تئوری مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک**، مسئول مستقیم ورود نظرات غیرانقلابی جزئی به درون سازمان و تسلط اپورتونیزم راست بر آن، گشودن درهای سازمان به روی افراد "توده‌ای"، انحراف تاکتیکی و استراتژیک آن، سیر استحاله‌ی قهقرائی آن، دگردیسی زشت و فرجام غم‌انگیز اجتناب‌پذیر آن بود، کافی نبود تا شما را به این نتیجه‌ی منطقی و اصولی رسانده و موجبات موضع‌گیری روشن، قاطع و رادیکال شما را در این زمینه فراهم نماید!؟

فصل ۸- اشاعه و بکارگیری نظرات اپورتونیستی جزئی در همه‌ی عرصه‌های تئوریک، تشکیلاتی و پراتیک سازمان، نشانه‌ای بارز از تسلط قطعی و کامل اپورتونیسم راست بر سازمان چریک‌های فدائی خلق بود.

رفیق دهقانی! شما خود چه واقف باشید یا نباشید، بدون اعلام رسمی و صریح آن و با زبان‌بی‌زبانی در صفحه‌ی ۱۹۵ کتاب به این موضوع بدین صورت اشاره می‌کنید: "در نشریه "نبرد خلق شماره ۶" که در اردیبهشت ۱۳۵۴ ... منتشر شده، شاهد تعریف و تمجیدهای زیادی از نوشته‌های جزئی می‌باشیم. از جمله در این نشریه در مورد نوشته‌های جزئی آمده است: "این آثار از بهترین کتاب‌های آموزشی تئوریک رفقای سازمان بود" و یا "در این آثار با واقع‌بینی و آگاهی عمیق مارکسیست-لنینیستی، اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران تشریح شده است و برای مبارزه رهنمودهای ارزنده‌ای ارائه گردیده."

همچنین در صفحه‌ی ۱۹۶ عنوان می‌کنید که: "در اردیبهشت سال ۱۳۵۴ تبلیغ به نفع نظرات غیرمارکسیستی جزئی از طرف سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، سازمانی که به دلیل گذشته پر افتخار و اعمال انقلابی‌اش از اعتبار چشمگیری در جامعه برخوردار بود کاملاً به ضرر طبقه کارگر و نیروهای پرولتری در جنبش و در جهت رواج ایده‌ها و نظرات اپورتونیستی قرار گرفت ...".

علاوه بر آن، در همان صفحه از تأثیرات و نتایج مخرب آن در حوزه‌های مختلف نظری، تشکیلاتی و عملی سازمان سخن می‌گوئید و به درستی هم قید می‌کنید که در حوزه‌ی نظری منجر به: "تغییر خط سیاسی سازمان از "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" به "تبلیغ مسلحانه محور تمام اشکال مبارزاتی خلق ما" و "تغییر نظر سازمان ما نسبت به حزب توده به نفع این حزب خائن" گردید.

در عرصه‌ی تشکیلاتی نیز به سازماندهی سیاسی-صنفی بخش عمده‌ای از نیروهای وسیع سازمان در شهرهای مختلف کشور در راستای نظرات انحرافی و خیال‌پردازانه و غیرواقع‌بینانه‌ی جزئی که هیچ کاربردی در شرائط مشخص ایران نداشتند یعنی مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز یا همان سیاسی‌کاری سترون گذشته با چاشنی تبلیغ مسلحانه که آن هم بزودی به دفاع از خود مسلحانه تقلیل یافت، منجر گردید.

و در صحنه‌ی عمل مبارزاتی هم، مشی صرفن سیاسی حاکم بر سازمان به کاهش هرچه بیش‌تر عملیات مسلحانه و گسترش روزافزون فعالیت‌های سیاسی-صنفی مسالمت‌آمیز آن مانند ایجاد شاخه‌های کارگری، دانشجویی و انتشاراتی در سازمان انجامید. یک شاخه‌ی کامل از سازمان به کار انتشارات و نشر کتاب سرگرم شد، همانند مؤسسه‌های انتشاراتی!! و بسیاری از اعضا به کارخانه‌ها و دانشگاه‌ها برای کار و فعالیت اعزام شدند!؟

آیا آن‌چه که در فوق می‌گوئید، نشانه‌ای بارز از تسلط اپورتونیسیم راست بر سازمان نبود؟

آیا مجموعه‌ی این مسائل در عرصه‌های مختلف که هیچ سود و ره‌آورد مشخصی هم در پیش‌برد مبارزات انقلابی نداشتند و تنها باعث اتلاف وقت و انرژی مبارزاتی نیروهای سازمان شد و آن‌ها را در معرض خطر تعرض دائمی نیروهای پلیس سیاسی-امنیتی دشمن (ساواک و شهربانی) قرار داده بود، به معنای تسلط و حاکمیت اپورتونیسیم راست بر سازمان نبود؟

چرا علارغم رجوع به واقعیات و این همه مستندات که خود شما نیز در بررسی تاریخ سازمان به آن‌ها استناد می‌نمائید و مورد تأکید قرار می‌دهید، اما حقیقت تلخ تاریخ غلبه و حاکم شدن اپورتونیسیم راست بر سازمان را نه در زمان حمید اشرف، که بعد از ضربات تیرماه سال ۵۵ می‌دانید!؟

رفیق دهقانی در این کتاب تلاش می‌کند تا نشان دهد که نظرات جزنی خصوصن دو نوشته‌ی وی یعنی "نبرد بادیکتاتوری شاه..." و "چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود" از اواخر سال ۵۳ به درون سازمان راه یافته و تا به آن حد نفوذ و تسلط پیدا می‌کند که حتا خط سیاسی-ایدئولوژیک و مشی سازمان را تغییر می‌دهد.

اما در صفحه‌ی ۱۷۲ گفته می‌شود که: "... در زمان حیات رفیق حمید اشرف، به اعتراف برخی از افراد باقیمانده از آن ضربه‌ها از انتشار "نبرد با دیکتاتوری شاه..." از جانب سازمان جلوگیری شده بود و این جزوه تنها بعد از آن ضربه‌ها توسط "مرکزیت سوم" در جامعه پخش شد."!

چه کسانی مانع این کار شده بودند و چرا؟! اگر فکر می‌کنید که حمید اشرف خود مانع این کار شده بود، پس چرا در نشریه‌ی "نبردخلق" شماره‌ی ۶ در مورد نوشته‌های جزنی آمده است

که: "این آثار از بهترین کتاب‌های آموزشی تتوریک رفقای سازمان بود" و یا "در این آثار با واقع‌بینی و آگاهی عمیق مارکسیست-لنینیستی، اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران تشریح شده است و برای مبارزه رهنمودهای ارزنده‌ای ارائه گردیده."

مشخص است که در این جا رفیق دهقانی با گنجاندن این پاراگراف و محتوای آن در نوشته‌ی خویش می‌خواهد حساب حمید اشرف را از مرکزیت سوم پس از ضربات سال ۵۵ جدا کند و سرنوشت سازمان و آینده‌ی خیانت‌بار بی‌خودبه‌جامانده‌گان آن ضربات را نه به حمید اشرف، بلکه فقط به خود آنان گره زند!

شما می‌گوئید که تا مقطع اواخر پائیز یا اوائل زمستان سال ۵۳ در ایران بودید و تا زمانی که به پشت جبهه یعنی خارج از کشور نرفته بودید، هرگز در داخل سازمان با نوشته‌های جزنی روبرو نشدید؟! البته در سال ۵۱ دیده بودید، اما نه با امضای جزنی، بلکه به نام رفیق صفائی‌فراهانی!

بنابراین، وقتی در صفحه‌ی ۱۷۶ می‌گوئید که: "درست است که قبل از سال ۱۳۵۵ در زمان حیات رفیق حمید اشرف تغییر خط سازمان رسماً به جنبش اعلام نشده بود ولی اسناد موجود بیانگر آن است که در سال ۱۳۵۳ مطالب نوشته‌شده توسط بیژن جزنی در زندان به درون سازمان چریک‌های فدائی خلق راه یافته و از نیمه دوم یا اواخر آن سال به رهنمون عمل رهبری سازمان تبدیل شده بود. در نتیجه حرکت مبارزاتی سازمان از آن تاریخ به بعد بر اساس رهنمودهای بیژن جزنی سازمان داده شد"، این دقیقن نشان می‌دهد که حمید اشرف آگاهانه این موضوع را از شما و دیگر اعضای سازمان با استفاده از "روش و منشی که جزنی معرف آن بود"، پنهان نموده بود.

در نتیجه، آیا نباید از خود پرسید که چرا حمید اشرف در مورد نوشته‌های جزنی هرگز با شما که تا آن زمان در ایران بودید، صحبت نکرد و از آن مهم‌تر به شما نگفت که در حال اجرایی کردن نظرات و رهنمودهای جزنی است؟!

در همان صفحه، از کدام "وجود اختلاف نظر در بین رفقای سازمان در رابطه با نوشته‌های جزنی" صحبت می‌کنید؟! نمونه‌ی مشخصی که حاکی از وجود عینی چنین اختلاف نظری چه در سطح رهبری و چه در میان کادرها و اعضا باشد، کدام است و در کجا ثبت شده است؟

در صفحه‌ی ۱۷۷ گفته می‌شود که: "... پس از شهادت جزنی و رفقای هم‌گروهش... در "نبرد خلق شماره ۶" (به تاریخ اردیبهشت ۱۳۵۴) آنها "وابسته" به سازمان چریک‌های فدائی خلق معرفی شده و کتاب "چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود" جزنی مورد تعریف و تمجید قرار گرفت. از این رو، کمتر کسی ممکن بود که نوشته‌های او را "اپورتونیستی" بخواند."

در حالی که نوشته‌های جزنی را براساس محتویات آن بایستی اپورتونیستی خواند و نه نظری که در باره‌ی آن در "نبرد خلق" شماره ۶ گفته شده بود!

در صفحه‌ی ۲۶۰ کتاب به درستی از "تهاجم ایدئولوژیکی موزیانه‌ای" که با تحریف نظرات بنیان‌گذاران سازمان صورت گرفت و از نتایج شوم آن که منجر به تغییر خط‌مشی انقلابی سازمان شد، صحبت می‌کنید، اما تنها جزنی را مقصر و عامل این تهاجم می‌دانید!!

اگرچه این واقعیتی‌ست که ناقل و عنصر نظری آن "تهاجم ایدئولوژیکی موزیانه" که در اساس مغلطه و سفسطه‌ای بیش نبود، جزنی بود که با درک اپورتونیستی و معجوج خویش از مفاهیم و مسائل انقلاب، تحت تأثیر عمیق از نگرش غیر کمونیستی "حزب مصیبت‌زای ضد توده" آن را عنوان نموده بود، اما حقیقت این است که فردی که امکان اثرگذاری آن تهاجم موزیانه بر سازمان را ممکن ساخت، حمید اشرف بود که هم پذیرای آن در نظر و هم مجری آن در عمل شده بود!

در صفحات ۵۱۱ و ۵۱۲ می‌گوئید: "نکته مهم و اساسی در برخورد جزنی به نظرات چریک‌های فدائی خلق در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک"، در پیش گرفتن مخفی‌کاری از طرف وی می‌باشد که لنین آن را "بدترین نوع اپورتونیسم" نامیده است."

نگوئید مخفی‌کاری ایدئولوژیکی، قاطعانه و روشن بگوئید ریاکاری و شارلاتانیسم سیاسی فراگرفته در مکتب توده‌ای‌ها! درضمن، چه گونه است که برخی از رفقا در زندان علاوه بر این نوع برخورد، به راحتی و سریع متوجه شدند که نظرات جزنی در تضاد با نظرات رفیق مسعود است، اما بسیاری از رفقا و از جمله شما در خارج از زندان و در درون سازمان در همان مقطع و حتی تا سال‌ها پس از آن این موضوع را دریافتید؟

در همان صفحه‌ی ۵۱۲ می‌گوئید که: "توجه به سخنان زیر هم به نحو روشنی بیانگر آن هستند که جزئی خود به مغایرت نظرات‌اش با نظرات تدوین شده چریک‌های فدائی خلق در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" آگاه بود ولی این واقعیت را با مخاطبین‌اش در میان نمی‌گذاشت...." (نقل از "نبرد با دیکتاتوری شاه... قطع جیبی، به ترتیب صفحات ۱۰۴ و ۵۰).

مسلمن هیچ شک و شبهه‌ای در این نیست که جزئی خود بر این امر واقف بوده است. به نظر می‌رسد که طرح چنین امر بدیهی از سوی رفیق دهقانی چندان ربط و موضوعیتی نداشته باشد! آن‌چه که موضوعیت دارد و از اهمیت برخوردار است، همان عدم بیان رک و مستقیم این واقعیت محض و در میان نگذاشتن آن با مخاطبین‌اش می‌باشد!

این نظر رفیق دهقانی که جزئی دچار بدترین نوع اپورتونیزم بود و در طرح و بیان به اصطلاح نقد خود به تئوری سازمان همواره از نام بردن مستقیم از رفقا پویان و احمدزاده اجتناب می‌کرد، دقیقین درست است.

اما در همان چند جمله‌ی نقل شده از نوشته‌ی مزبور جزئی، به روشنی می‌توان از تضاد حاد نظرات و مواضع وی که علیه تئوری و مشی مسلحانه‌ی بنیان‌گذاران سازمان بود، پی بُرد و به راحتی و با وضوح تمام دریافت که او کاملن آگاهانه این کار را انجام می‌داده و صددرد آگاهانه هم به حمید اشرف توصیه و گوشزد می‌نمود که: "این اختلاف نمی‌تواند منجر به دو مشی نشود". (همان منبع، همان صفحات)

بنابراین، فهم این موضوع کار شاق و پیچیده‌ای نبوده است. همان‌طور که برخی از رفقای اسیر در سیاه‌چال‌های رژیم دست‌نشانده‌ی شاه، بلافاصله به آن پی بردند. اما جای شگفتی‌ست که بسیاری از رفقای درون سازمان از جمله رفیق دهقانی چه در آن مقطع و چه تا سال‌ها بعد قادر به درک این مسئله‌ی مشخص نبودند!!؟

در نتیجه، چرا فکر می‌کنید که حمید اشرف قاصر از فهم این موضوع ساده بوده و صرفن از روی خطای تئوریک، نداشتن اشرف کامل به تئوری مبارزه‌ی مسلحانه و عدم درک مغایرت نظرات جزئی و تضاد شدیدی که مواضع او با دیدگاه‌های رفیق مسعود داشت، نظرات جزئی را پذیرفت، در سازمان رواج داد و در عمل هم با همه‌ی توان به کار گرفت تا جائی که خود رفیق

دهقانی به این مسئله اذعان دارد و معتقد است که از اواخر سال ۵۳ خط‌مشی سازمان را عملن تغییر داده بود!

جزئی در آن جزوه‌ی مذکور در همان صفحه‌ی مورد اشاره در فوق می‌گوید: "این اختلاف چیزی بیش از اختلاف‌های تاکتیکی است. اینجا در شناخت شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و در ارائه راه حل برای مسائل مبهم و عمده‌ای که در برابر ما قرار دارد اختلاف وجود دارد."

واضح است که برای تبیین شرایط عینی انقلاب و ارائه‌ی تحلیل مشخص از شرایط مشخص، شناخت جامع از شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه لازم و ضروری‌ست. اما مطمئن جزئی نه پیش از دستگیری‌اش در این راستا اقدامی نموده بود و نه در زندان هرگز امکان بررسی و کسب شناخت عینی و ژرف از شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه را داشت.

بنابراین آن‌چه را که در این زمینه می‌گفت، درحقیقت تکرار خُرُعبلات و تحلیل‌های به‌غایت غیرواقعی، غیرانقلابی و غیرمارکسیستی "حزب دست‌نشانده‌ی ضدتوده" در این باره بود که تازه آن هم از رویزیونیست‌های منفور حاکم بر شوروی اخذ شده بود.

سرگیجه‌ی ثوریک و اختشاش فکری و گفتار متناقض جزئی را از یک طرف با این بحث که: "شرایط عینی انقلاب وجود ندارد" و "توده‌ها آماده‌گی ندارند و سال‌ها طول می‌کشد تا آماده انقلاب شوند" و از طرف دیگر با سخن‌سرائی و بحث‌های انحرافی و جاه‌طلبانه در رابطه با این که "چگونه مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای می‌شود؟"، می‌توان به عینه مشاهده نمود.

اگر شرایط عینی انقلاب وجود نداشت و سال‌ها طول می‌کشید تا آن شرایط فراهم و سپس توده‌ها آماده‌ی انقلاب شوند، اساسن دیگر نه نیازی به پیشاهنگ مسلح و پیش‌برد مبارزه‌ی مسلحانه در کار بود و نه لزوم و ضرورتی برای پرداختن به این مقوله که چگونه مبارزه‌ی مسلحانه‌ی پیشاهنگ توده‌ای می‌شود، می‌توانست مطرح و در میان باشد!

در مورد مسئله اپورتونیسم چپ و برجسیبی که جزئی به ناحق و در کمال بی‌خردی به رفقای بنیان‌گذار سازمان می‌زند، تنها ذکر چند نکته بسنده است.

نخست آن که، معادل فارسی واژه‌ی اپورتونیزم، فرصت‌طلبی‌ست و فرصت‌طلب یعنی فرد یا جریان‌ی بی‌مرام، بی‌پرنسیپ و فاقد اصول و موازین اخلاقی. در عرصه‌ی سیاسی، اپورتونیزم چپ یعنی دُگماتیسم، سکتاریسم و فرقه‌گرایی. و اپورتونیزم راست یعنی رُفرمیسم، لیبرالیسم، سازشکاری و رویزیونیسم. خاستگاه طبقاتی هر دو نوع مشترک‌اند و به سرمایه‌داری ختم می‌شوند و هر دو در عمل ضدکمونیسم‌اند، اگرچه در نظر ادعای آن را دارند!

بنابراین، باتوجه به تعاریف فوق و عدم تطابق هر یک از آن مفاهیم با افکار و اعمال رفقای بنیان‌گذار، این که چگونه جزنی به خود اجازه داد که چنین برچسب بی‌مورد و ناروایی را در رابطه با آن رفقا به کار ببرد، خود جای شگفتی و حاکی از درک نازل وی از این مقولات، تأثیرآموزش غلط "حزب توده‌ای" و بی‌شک حاصل احساس ضعف او در برابر قدرت ادراک، تحلیل و کلام رفقای تنوریسین سازمان بوده است!؟

دوم آن که، اگر رهنمود رفیق مسعود احمدزاده جهت تسلیح توده‌ها "اپورتونیزم چپ" بود، چرا جزنی جزوه‌ی "چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود" را نوشت!؟

سوم این که، جزنی ظاهرن "حزب توده" که درحقیقت جریان‌ی همواره ضدتوده بوده و تشکلات منحرف دیگری مانند "سازمان انقلابی، طوفان و دیگر هم‌مسلمان" آن را "اپورتونیزم راست خارج از جنبش" می‌دانسته، اما در رابطه با آن‌ها هیچ وظیفه‌ی مشخصی نه برای خود قائل بود و نه برای پیروان توده‌ای‌نگر و توده‌ای‌تبار خویش در نوشته‌جانش ترسیم نمود و به همین دلیل ما هرگز هیچ اثری از مبارزه با اپورتونیزم راست خارج از جنبش را در گفتار و کردار مجموعه‌ی آنان تا به امروز ندیده‌ایم!

اتفاقن، آن‌چه را که در این‌باره به عینه مشاهده نمودیم، درست عکس آن را نشان داد یعنی همه‌ی تلاش بی‌وقفه‌ی جزنی و تمامی یاران "توده‌ای" شارلاتان او در ضدیت با نظرات انقلابی و کمونیستی بنیان‌گذاران سازمان تحت عنوان به‌اصطلاح "اپورتونیزم چپ درون جنبش"، نه تنها هیچ صدمه‌ای به "اپورتونیزم راست خارج از جنبش" نزد، بلکه تمانن در خدمت رشد و تحکیم "اپورتونیزم راست در درون جنبش" به‌مثابه جریان‌ی آلوده و مسری و سرایت سرطانی آن در جنبش نوین و نوپای کمونیستی ایران و فربه نمودن آن قرار داشت.

این مسئله نه فقط باعث گمراهی و تغییر هویت سازمان از یک تشکیلات مبارز و انقلابی کمونیستی به جریانی ارتجاعی و غیرکمونیستی شد، بلکه ضربه به حیثیت سیاسی و اجتماعی کمونیسم که با دادن خون‌های بسیار و به سختی احیاشده بود، زد و تا اندازه‌ای به بدنامی مجدد کمونیسم در ایران هم منجر گردید.

علاوه بر آن، جنبش نوین کمونیستی ایران با شکل‌گیری سازمان چریک‌های فدائی خلق برپایه‌ی نظرات، تحلیل‌ها و تزه‌های راه‌گشای رفقای اندیشمند پویان و احمدزاده بنیان نهاده شد. بنابراین باتوجه به این که قبل از این رفقا و سازمانی که بنا نهادند، جریانی انقلابی یا تشکیلاتی واقعی کمونیستی در ایران وجود نداشت، آن جریان اصلی که در جنبش نه راست باشد و نه چپ در کجای این تئوری‌بافی‌های غلط جزنی که متصور به کشف آن شده بود، قرار داشت؟! مشخص است که جزنی خود و طرفدارانش را که مظهر اپورتونیسیم راست در درون جنبش بودند، به اشتباه در چنین موقعیتی تخیل می‌کرده است!! این نوع هذیان‌ات تنها از یک روشنفکر خرده‌بورژوای حقیر جوای نام که بدون تفکر و دانش سیاسی مارکسیستی سخن به گزاف می‌راند، برمی‌آید!

رفیق دهقانی در صفحه‌ی ۳۶۳ می‌گوید: "... در زمان رفیق حمید اشرف پیروی از "تئوری‌های رفیق جزنی" به‌طور شفاف و با صراحت به جنبش اعلام نشد." و در صفحه‌ی ۳۶۴ هم تأکید می‌نماید که: "آنچه در سازمان قبل از ضربه‌ها مورد تأیید قرار داشت نظرات جزنی بود نه تئوری مبارزه مسلحانه مورد نظر رفیق مسعود احمدزاده."، اما این نتیجه‌ی منطقی را از آن نمی‌گیرد که از دل واقعیت فوق، این حقیقت نمایان می‌گردد که اپورتونیسیم گنبدیده‌ی راست بر سازمان قبل از آن ضربه‌ها هم حاکم بوده است و عامل و فاعل اصلی آن هم کسی نبود جز حمید اشرف!

او در هماهنگی و پیروی از آن نظرات غیرانقلابی با استفاده از همان روش و منش موزیانه‌ی جزنی که بدترین نوع اپورتونیسیم هم بود، این مسئله را صریحاً به اعضاء سازمان و جنبش اعلام نکرد و باتوجه به جایگاهی که به اشتباه در آن قرار گرفته بود، حیثیت و موجودیت سازمان را هم بر سر به عمل در آوردن آن نظرات غلط و غیرانقلابی گذاشت و شما رفیق دهقانی او را نه به‌طور شفاف زیر سؤال می‌برید و نه با صراحت کلام به نقد رادیکال کمونیستی می‌کشید!

به نظر می‌رسد که از نگاه شما، گویا "زندانی سیاسی" و افراد "مبارز و انقلابی" را نباید و نمی‌توان به نقد کشید؟! و از آن‌جا که مثلث تخریب و نابودی سازمان یعنی جزئی، حمید اشرف و ارمغانی را علاوه بر همه‌ی انحرافات نظری، عملی و مصائبی که به بار آوردند، به اشتباه هم چنان "مبارز و انقلابی" می‌دانید و می‌خوانید؟! همین موضوع می‌تواند از مهم‌ترین دلالتی باشد که طی پنجاه سال گذشته، همواره شما را در بیان نقطه‌نظرات و دانسته‌های خود و موضع‌گیری به موقع و قاطع در این رابطه دچار تردید و تعلل نموده است.

بنابراین، بار دیگر می‌پرسم که رفیق دهقانی! آیا همین یک مورد به مانند همه‌ی موارد قبلی که در این نوشتار تا به این‌جا مورد اشاره و بحث قرار گرفته‌اند و شما نیز در کنکاش و توضیح روندهای طی شده در تحقیق و بررسی تاریخی خویش برای کشف حقیقت از دل واقعیت به تفصیل به آن‌ها پرداخته‌اید، در اثبات این امر که حمید اشرف با نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه و دیدی صرفن تاکیکی از این مبارزه، با قرار گرفتن در جایگاه مهم و تعیین‌کننده‌ی سیاسی-ایدئولوژیک سازمان، با عدم ترمیم مرکزیت سازمان پس از شهادت رفیق کارگر برجسته حسن نوروزی و مخالفت پنهان و آشکار خود با ورود رفقائی مانند نسترن آل‌آقا و حمید مؤمنی به مرکزیت سازمان، با عدول و ارتداد خویش از اصول و مبانی تئوری انقلابی درخشان مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، مسئول مستقیم ورود نظرات غیرانقلابی جزئی به درون سازمان و اشاعه و بکارگیری آن‌ها در همه‌ی عرصه‌های تئوریک، تشکیلاتی و عملی سازمان، تسلط اپورتونیزم راست بر آن، گشودن درهای سازمان به روی افراد "توده‌ای"، انحراف تاکتیکی و استراتژیک آن و سیر استحالته‌ی قهقرائی آن، دگردیسی زشت و فرجام‌اندوه‌بار اجتناب‌پذیر آن بود، کافی نبود تا شما را به این نتیجه‌ی منطقی و اصولی رسانده و موجبات موضع‌گیری روشن، قاطع و رادیکال شما را در این زمینه فراهم نماید؟!

فصل ۹- یکی از مهم‌ترین مسائل دیگری که سرنوشت فاجعه‌بار سازمان را رقم زد، گشودن درهای سازمان به روی عناصر توده‌ای و ارتقاء و راهیابی سریع آنان به مرکزیت سازمان توسط حمید اشرف بود.

رفیق دهقانی خود در صفحه‌ی ۲۶۷ کتاب بر این موضوع بدین شکل مُهر تأیید می‌زند: "اگر در سال‌های اولیه بعد از آغاز جنبش مسلحانه مبارزینی عضو سازمان بودند که آثار رفقا احمدزاده و پویان را مطالعه کرده بودند و موضع قاطع علیه حزب توده داشتند، اکنون شرایطی بود که افراد حتی با تفکرات توده‌ای نیز به سازمان راه می‌یافتند. در چنین اوضاعی بود که مثلاً بهروز ارمغانی پس از ورود به سازمان، دوستان و هم‌محفلی‌های سابق خود را در ارتباط با سازمان قرار داد." (تأکیدها از نگارنده این متن)

نکته‌ی مهمی که در این رابطه بایستی مطرح و بر آن تأکید نمود این است که متأسفانه در طول تمام دورانی که تحولات منفی سازمان از تغییر مواضع تئوریک و سیاسی آن گرفته تا ساختار، سازماندهی و خط‌مشی و پراتیک مبارزاتی آن در جریان بود، هیچ مخالفت عمده و گسترده‌ای در تقابل و مواجهه با آن از سوی اعضای باورمند به تئوری انقلابی مبارزه‌ی مسلحانه در سازمان مخصوصن در بدنه‌ی آن شکل نگرفت و به منصفی ظهور نرسید!؟

قطعن به عمل درآوردن هر نظریه و تئوری سیاسی-مبارزاتی در عرصه‌ی اجتماعی، نیاز به نیروی انسانی هم‌نظر و هم‌گون با آن دارد. کاربرد این سیاست غیرانقلابی ویران‌گر یعنی گشودن درهای سازمان به روی عناصر توده‌ای و طرفدار جزنی تنها می‌تواند در راستای رفع این کمبود بوده باشد.

البته رفیق دهقانی به نوعی اعمال این سیاست تشکیلاتی مخرب را به سبب "اعتماد شدید حمید اشرف به جزنی" و از آن روی به یاران توده‌ای وی می‌داند و علاوه بر آن، دلیل ارتقاء سریع برخی از آنان مانند بهروز ارمغانی به مرکزیت سازمان را "قابلیت‌ها و ویژه‌گی‌های فردی" آن‌ها عنوان می‌کند!؟

حتا با نگاه خوش‌بینانه، ساده‌انگارانه و جانبدارانه هم نسبت به حمید اشرف و این مسئله، بازهم اعتماد شدید او به جزنی را بایستی بیانگر زیرپا نهادن اصل بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ی عدم

اعتماد مطلق دانست. در رابطه با "قابلیت‌ها و ویژه‌گی‌های فردی" آن افراد و همپالگی‌های همچنان بی‌خودمانده‌شان بایستی متذکر شد که آن‌ها کسانی بودند و هستند که اگر از آنان می‌پرسیدی و یا هم اینک هم پرسی که الفبای مارکسیسم-لنینیسم چیست و یا اصول دیالکتیک کدامند و ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی یعنی چه و یا معانی و فرق فلسفه و علم با یکدیگر و مفهوم فلسفه‌ی علمی و تفاوت آن با هر یک از آن دو در چیست و یا تعاریف و تفاوت شرایط عینی انقلاب و موقعیت انقلابی را توصیف نمائید و حتا از آن ساده‌تر تعاریف و مبانی علم اقتصاد و اقتصاد سیاسی و به‌طور کلی سیاست و فرهنگ و تاریخ را برشمارید، مطمئن پاسخی در حد اکابر به این مقولات داده و خواهید دید که همچنان در جهل مرکب به‌سر می‌برند!

در صفحه‌ی ۲۰۳ کتاب آمده است که: "در جلسه بحث بین دو سازمان چریک‌های فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق، یکی از مبارزینی که در کنار رفیق حمید اشرف نشسته بود، بهروز ارمغانی بود. او زمانی ... به عنوان یک طرفدار حزب توده فعالیت می‌کرد و خود در رأس یک محفل با نظرات حزب توده‌ای قرار داشت... اما واضح است که از این طریق و به صرف قبول شیوه مبارزه مسلحانه، نظرات "توده‌ای" او نمی‌توانست پالایش یافته و از بین رفته باشد. متأسفانه این امر مورد توجه و آگاهی رفیق حمید قرار نداشت و او حساب نمی‌کرد که قرار گرفتن بهروز ارمغانی در رده بالا و در موقعیت یکی از رهبران سازمان می‌تواند باعث اشاعه نظرات حزب توده‌ای در سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران گردد." (تأکیدها از نگارنده این متن)

آیا واقعاً حمید اشرف از سابقه‌ی توده‌ای بهروز ارمغانی خبر نداشت؟! و یا خبر داشت، اما برایش مهم نبود!! همان‌طور که از سوابق توده‌ای جزنی هم خبر داشت و وقتی بر آن نهاد! آیا حمید اشرف این نظر چریک‌های فدائی را نمی‌دانست که "هر توده‌ای یک پلیس است، مگر آن که عکس‌اش ثابت شود"؟!

بنابراین، طرح این مسئله که: "... حمید اشرف حساب نمی‌کرد که قرار گرفتن بهروز ارمغانی در رده بالا و در موقعیت یکی از رهبران سازمان می‌تواند باعث اشاعه نظرات حزب توده‌ای در سازمان گردد"، اساسن موضوعیت ندارد!! اما مشخص است که رفیق دهقانی با بیان این جملات، باز هم سعی دارد که این مسئله و تصمیم اشتباه، اما آگاهانه‌ی حمید اشرف را به مانند مابقی مسائل، ناآگاهانه و از روی خطا جلوه داده و به نحوی آن را توجیه نماید!

چگونه می‌توان این برداشت شما مبنی بر عدم توجه و آگاهی او را نسبت به این مسئله اثبات نمود و آن را باور کرد و پذیرفت؟! اما این را نپذیرفت که او به عمد و آگاهانه با قرار گرفتن رفقا نسترن آل‌آقا و حمید مؤمنی در مرکزیت سازمان به این دلیل که آن‌ها حامل و پیرو نظرات اولیه‌ی سازمان بودند، مخالفت می‌کرد!

از طرف دیگر آیا هرگز از خود پرسیده‌اید که چرا نباید رفیق مؤمنی با آن دانش مارکسیستی به جای آن "توده‌ای" کم‌عیار ظاهرن پُرمدها در کنار حمید اشرف در آن جلسات قرار می‌گرفت؟! آیا به غیر از این است که خواست و نیاز حمید اشرف چنان طلب می‌کرده و مبنایش بدون شک یکسانی نگرش و هم‌خوانی خطوط فکری و نظری او با جزنی و ارمغانی بوده است؟! آیا دلیل موجه و قانع‌کننده‌ی دیگری واقع می‌توان برای آن پیدا نمود؟ در نتیجه، این موضوع آن‌طور که شما سعی دارید آن را نشان دهید، اصلن اتفاقی و از سر ناآگاهی حمید اشرف رخ نداده بود و کاملن هم اقدام و انتخابی از روی آگاهی بوده است.

در صفحه‌ی ۵۱۴ کتاب گفته می‌شود که: "... هر چند قبول مبارزه مسلحانه از طرف جزنی و پشتیبانی او از جنبش مسلحانه و چریک‌های فدائی خلق، در عمل مرز مشخصی بین او و حزب توده می‌کشید و او را از حزب توده متمایز می‌ساخت اما اشتراک فکری جزنی با آن به اصطلاح حزب در زمینه‌های گوناگون باعث ورود ایده‌های منحن حزب توده از طریق وی به درون صفوف جنبش مسلحانه گردید. ... به این ترتیب، اپورتونیسیم‌گندیده حزب توده این بار با نام بیژن جزنی در جنبش کمونیستی ایران اشاعه یافت." (تأکیدها از نگارنده این متن)

در این جا به روشنی می‌توان دید که رفیق دهقانی آن حقیقتی را که قرار بود با انکشاف از دل واقعیت استخراج نماید، علارغم عیان بودن آن به کلی بر آن چشم می‌پوشد! و تنها به مسائل فرعی و پیرامونی آن می‌پردازد تا خود حقیقت؟!

سؤال اساسی این است که آن ایده‌های منحن "حزب ضدتوده" و اپورتونیسیم‌گندیده‌ی آن که این بار از زبان و قلم جزنی مطرح می‌گردید، توسط چه کسی یا چه کسانی به درون صفوف سازمان آورده شد و از آن طریق در جنبش مسلحانه و کمونیستی ایران اشاعه یافت؟! حقیقت محض آن است که گرچه آن ایده‌های منحن و غیرانقلابی از زبان و قلم جزنی جاری می‌شد،

اما این بار توسط حمید اشرف بود که عملن در سازمان اشاعه و در جنبش نوین کمونیستی ایران ترویج داده می‌شد!

تردیدی در اشتراک فکری عمیق جزنی با "حزب ضدتوده" وجود ندارد. همچنین در هم‌سوئی فکری و نگرش یکسان حمید اشرف با جزنی نیز نباید شک داشت. درحقیقت، حمید اشرف وجوه فکری مشترک بسیاری با جزنی چه پیش از تشکیل سازمان چریک‌های فدائی خلق و چه پس از آن داشته است. او از همان بدو ورود به سازمان حامل آن نوع نگرش و افکار بوده، اما چون زمینه برای بروز علنی و همه‌جانبه‌ی آن در سال‌های اولیه‌ی تشکیل سازمان وجود نداشت، زمانی که متأسفانه با از دست رفتن رهبران تئوریک واقعی سازمان و بسیاری از رفقای برجسته‌ی تئوریک دیگر، حمید اشرف در جایگاه رهبری تئوریک سازمان قرار گرفت، زمینه برای طرح و اعمال آن افکار و نظرات و گشودن راه ورود هرچه گسترده‌تر آن نوع نگرش و افراد حامل آن را هموار نمود و دروازه‌های سازمان را نه فقط به روی ایده‌های اپورتونیستی، انحرافی و غیرانقلابی جزنی که منتج از اپورتونیسم گندیده‌ی "حزب ضدتوده" بود باز نمود، بلکه به‌عنوان فعال‌میشاء و با استفاده از همان شیوه‌های ناپسند جزنی بر سازمان و کلیت آن در همه‌ی عرصه‌ها حاکم گردانید!

بنابراین درست‌تر و دقیق‌تر آن است که بگوئیم به این ترتیب آن اپورتونیسم گندیده‌ی "حزب دست‌نشانده‌ی ضدتوده"، این بار به علت نگرش همگون و هم‌سوی حمید اشرف و با عملکرد غلط و غیرانقلابی او در پیروی از آن نظرات منحط و مخرب جزنی در عمل در جنبش کمونیستی ایران اشاعه و تحکیم یافت!

می‌گوئید جزنی از جنبش مسلحانه و چریک‌های فدائی خلق پشتیبانی می‌کرد؟! اما او واقعن چه پشتیبانی و کمکی به جنبش مسلحانه و سازمان نمود؟ مگر به‌غیر از آن است که هرآن‌چه که گفت و نوشت در خدمت اشاعه‌ی اپورتونیسم گندیده‌ی راست و جاه‌طلبی و خودبزرگ‌بینی آن‌هم بی‌پایه‌ی خویش در راستای تسلط نظری بر سازمانی بود که وی هیچ نقشی در تکوین و پیدایش آن نداشت، اما متأسفانه چون رهبران تئوریک نخبه و فرهیخته‌ی خود را خیلی زود از دست داده بود، او اصطلاحن میدان را خالی یافته بود و به دلیل هم‌فکری، دنباله‌روی شدید و

بدون تعقل حمید اشرف از او و فرصت و فضائی که برای وی در این رابطه مهیا نموده بود، ظاهرن یک‌ه‌تاز میدان نظر شده بود!!

این که در صفحه‌ی ۵۳۷ کتاب می‌گوئید: "اعلام رسمی پذیرش نظرات جزنی توسط سازمان باقیمانده از ضربه‌های سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵، در حالی که با طرد اعضای طرفدار "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" از سازمان همراه بود، راه را برای ورود عناصر غیرانقلابی حامل ایده‌های حزب توده‌ای به آن سازمان باز نمود." دقیق نیست، زیرا ریشه‌ی ماجرا و تمام واقعیت آن را برای انکشاف حقیقت در بر نمی‌گیرد و بیان نمی‌نماید.

انتظار می‌رفت که رفیق دهقانی با پژوهش در تاریخ سازمان، طی واکاوی روندهای طی شده، حداقل این نکته‌ی بسیار بااهمیت را از قلم نمی‌انداخت که پای عناصر غیرانقلابی حامل ایده‌های منحط "حزب توده‌ای" مانند بهروز ارمانی، فرهاد صدیقی پاشائی، قربانعلی عبدالرحیم‌پور و بسیاری دیگر خیلی قبل‌تر از آن توسط حمید اشرف به درون سازمان باز و راه آن هموار شده بود!

درعین حال، در بررسی و تحلیل گذشته نباید این نکته را فراموش کرد که اساسن شعور و سطح سواد سیاسی-ایدئولوژیک بی‌خودمانده‌گان مرکزیت سوم پس از ضربات سال ۵۵، حتا در حد و اندازه‌ی آن کفایت نازل جزنی و انجام چنان تهاجم به اصطلاح تئوریک بی‌مایه‌ای که او انجام داده بود، هم نبود!

آن‌چه که آن بی‌خودمانده‌گان سازمان باقی‌مانده با اعلام رسمی پذیرش نظرات جزنی، نفی نظرات رفیق احمدزاده و طرد اعضای طرفدار "مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" انجام دادند، درحقیقت ادامه و نتیجه‌ی ناگزیر همان مسیر انحرافی و غیرانقلابی بود که جزنی بذر ناسالم آن را مهیا و حمید اشرف با فراهم نمودن زمینه‌ی لازم برای کاشت آن بذر افیونی ناماندگار در سازمان، بنیان‌اش را گذاشته بود. چنان‌که گفته شد، آن بی‌راهه‌چه با حمید اشرف و چه بدون وی به همان وادی بن‌بست و خفت‌بار بی‌افق ختم می‌شد و ما و همه‌گان به عینه دیدیم که چنین شد!

در این جا لازم است تا به طرح یک سؤال اساسی نیز پردازیم و آن این که، آیا حمید اشرف از صف‌بندی درون زندان بی‌خبر بود؟! سال‌هاست که گفته شده و مشخص گردیده که این صف‌بندی بر سر نظرات و مواضع انحرافی جزنی در مقابله با مواضع انقلابی بنیان‌گذاران سازمان که در کتاب رفیق کبیر مسعود احمدزاده مکتوب گردیده است، شکل گرفته بود.

باتوجه به این که نوشته‌جات جزنی از زندان به دست حمید اشرف می‌رسیده، مطمئن از همان طریق یا طرق نیز اخبار زندان و موضوعی به این مهمی به اطلاع او می‌رسیده است!

در نتیجه، بر اساس مواضع و سیاست‌هایی که یا هم‌سو و یا تحت تأثیر جزنی از سوی حمید اشرف اتخاذ شدند و در سازمان به عرصه‌ی عمل درآمدند، به یقین می‌توان گفت که علارغم این که او در زندان نبود، اما در آن صف‌بندی همانند همه‌ی آن‌هایی که در زندان در صف جزنی قرار داشتند و یا به آن ملحق شده بودند، وی نیز تمام قد به همان صف پیوسته بود و درواقع همان نقش مخرب جزنی و یارانش در زندان را در درون سازمان ایفاء نمود، اما با این تفاوت که حمید اشرف تا مدت‌ها این کار را بی‌سروصدا و با زبان بی‌زبانی می‌گفت و انجام می‌داد!

در ادامه‌ی بحث، همان‌طور که می‌دانیم و شما نیز بدان اشاره کرده‌اید، بهروز ارمغانی در اواخر پائیز سال ۵۳ به درون سازمان راه داده شده بود. از آن‌جا که بین عضوگیری وی و نوشتن شدن کتابچه مذکور یعنی "اعدام انقلابی عباس شهریاری مرد هزارچهره، بزرگترین جاسوس و مشاور عالی سازمان امنیت ایران به وسیله سازمان چریکهای فدایی خلق و پاسخ به پیام بقایای رهبران حزب توده"، فاصله‌ی زمانی کوتاهی وجود دارد، این دقیقن نشان می‌دهد که رشد و ارتقاء جایگاه تشکیلاتی وی چقدر سریع و در عرض مدت کوتاهی صورت گرفته بود.

مشخص است که این موضوع نه برپایه‌ی "قابلیت‌ها و ویژه‌گی‌های فردی" او که عنایت و واقعیت نداشتند، بلکه همان‌طور که قبل از این هم گفته شد حاصل خواست و نیاز حمید اشرف به همچون افرادی در مرکزیت سازمان و اعتماد کامل و بی‌چون و چرای او به جزنی بوده است.

رفیق دهقانی! شما از کدام "قابلیت‌ها و ویژه‌گی‌های" بهروز ارمغانی سخن می‌گوئید، چرا برخی از آن‌ها را عنوان ننموده‌اید؟! آن به اصطلاح قابلیت‌ها و ویژه‌گی‌های فردی طبعن بایستی در

افکار و کردار او، در انجام درست وظائف و مسئولیت‌های سازمانی و انضباط تشکیلاتی وی، در رعایت اصول امنیتی و در گفتار او از جمله در نشست‌های مشترک سازمان با "بخش مارکسیست‌شده‌ی سازمان مجاهدین" تبلور می‌یافت و نمود پیدا می‌کرد!

آن‌چه که در واقع از آن به اصطلاح قابلیت‌ها و ویژه‌گی‌های فردی او دیده شد، در عمل بی‌انضباطی تشکیلاتی، ولنکاری امنیتی، گرایش عمیق به "حزب منحن ضدتوده" و کار آرام سیاسی و انحراف شدید اپورتونیستی راست بود. در حقیقت، چنان که قبلن گفته شد او به همراه جزنی و حمید اشرف، ضلعی تکمیلی از مثلث ویرانگر سازمان بود!

در صفحه‌ی ۱۷۶ کتاب می‌گوئید که: "به‌طور خلاصه باید گفت که با توجه به این واقعیت که راه یافتن نوشته‌های رفیق جزنی (به‌طور عمده دو نوشته او یکی "نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه عمده‌ترین دشمن خلق و ژاندارم منطقه" و دیگری "چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود") به درون سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران با پیوستن مبارزین جدیدی به سازمان همراه بود که برخی از آنها یا مستقیماً حامل آن نظرات بودند و یا مشخصاً طرز فکر و گرایشات حزب توده را با خود حمل می‌کردند، کاملاً قابل‌تصور است که مشکلاتی بین این قبیل تازه واردین با رفقای قدیمی که چنان نظراتی را نداشتند پیش آید." (تأکیدها از نگارنده این متن)

در این جا، بار دیگر لازم به قید است که ورود همه‌ی نوشته‌های جزنی به سازمان به هیچ وجه با ورود افرادی که حامل آن نظرات بودند، همزمان نبود و از سال ۵۱ با آوردن جزوه‌ی "آن‌چه یک انقلابی باید بداند" توسط حمید اشرف به درون سازمان و پس از دست‌گیری رفیق برجسته عباس جمشیدی‌رودباری آغاز گشته بود.

در رابطه با موضوع بروز مشکلاتی بین آن تازه‌واردین و رفقای قدیمی، باید بگوئیم که با توجه به این واقعیت که پس از ضربات سنگین وارد آمده به سازمان در سال ۵۰، تعداد خیلی از اعضای قدیمی گروه رفقا احمدزاده، پویان، مفتاحی یعنی تشکیل‌دهنده‌گان اصلی سازمان چریک‌های فدائی خلق در درون تشکیلات باقی مانده بود و اکثر آن رفقا نیز تا پایان سال ۵۲ یا در درگیری و یا در زیر شکنجه به شهادت رسیدند و از آن بین فقط رفیق جعفری مانده بود. بنابراین، چگونه ممکن است که در اواخر سال ۵۳ که با ورود آن تازه‌واردین "توده‌ای"، تسلط اپورتونیسم

راست بر سازمان قطعی و کامل شد، چنین چیزی رخ داده باشد؟! درواقع، به همین سبب است که هیچ اثر و تبلور محسوسی از آن تنش‌ها را در کندوکاو تاریخ کتبی و شفاهی سازمان نمی‌توان یافت. درنتیجه، به نظر می‌آید که این موضوع بیش‌تر به یک تصور احتمالی ذهنی شبیه باشد، تا یک واقعیت عینی محض!

اگر این موضوع یک واقعیت عینی در تاریخ سازمان می‌بود، بایستی حداقل بازتابی از آن به‌مانند عکس‌العمل رفقای طرفدار نظرات بنیان‌گذاران سازمان در زندان از خود به جای می‌گذاشت. و همان‌طور که آن رفقای زندانی توانستند صف خود را از جزئی و طرفداران او جدا کنند، این رفقای فرضی ما در درون سازمان نیز می‌توانستند مرزبندی خود با این مسئله را رسم‌ن اعلام نمایند.

بدون شک در این حالت فرضی اگر واقع چنین امری رخ می‌داد، از آن جا که مبارزه‌ی ایدئولوژیک در سازمان جاری نبود، به نظر می‌رسد که به‌ناچار و لزومن راهی به‌جز جدا کردن صف خود برای آن رفقا بدون توجه به پی‌آمدهای تشکیلاتی و مبارزاتی آن باقی نمی‌ماند. البته ممکن است که در صورت عینیت داشتن چنین وضعیتی، بازهم گفته شود که آن رفقای فرضی همچنان باورمند به نظرات انقلابی اولیه‌ی سازمان، عمل نمی‌توانستند به راحتی صف خود را از آن خط غیرانقلابی حاکم بر سازمان جدا کنند.

درحالی که چنین نیست و یقیناً در چنان موقعیت و شرایطی با جدائی فردی و یا در صورت وجود کمیته‌ی از افراد، به شکل جمعی می‌توان دست به انشعاب اصولی با همه‌ی عواقب سیاسی، تشکیلاتی و مبارزاتی آن زد. دقیقن شبیه به همان کاری که جمعی از آن رفقای زندان به همراه دو رفیق نماینده سازمان در خارج از کشور در سال ۵۸ انجام دادند و به‌ناچار، اما به درستی صف، راه و تشکیلات خود را از آن توده‌های نفرت‌انگیز و شارلاتان که مدت‌ها بود سازمان و نام پُرافتخار آن را بدون هرگونه جدالی و به راحتی به تسخیر خود در آورده بودند، جدا کردند!

متأسفانه بسیاری از یاران حقیقت، کیش شخصیت و تابوئی از حمید اشرف برای خویش ساخته‌اند که حتا پس از گذشت نیم قرن و برباد رفتن همه چیز، هنوز هم از تأثیرات غیرقابل انکار

او در پیشرفت جنبش انقلابی سخن گفته و نقشی سراسر انقلابی برای وی قائل می‌شوند!!؟ اما واقعیت و برآیندهای تاریخی در این باره، چه نبینیم و نپذیریم و چه ببینیم و نخواهیم که بپذیریم، خلاف آن را بسی ست که اثبات نموده است!

بنابراین و بار دیگر رفیق دهقانی! آیا همین یک مورد به مانند همه‌ی موارد قبلی که در این نوشتار تا به این جا مورد اشاره و بحث قرار گرفته‌اند و شما نیز در کنکاش و توضیح روندهای طی شده در تحقیق و بررسی تاریخی خویش برای کشف حقیقت از دل واقعیت به تفصیل به آن‌ها پرداخته‌اید، در اثبات این امر که حمید اشرف با نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه و دیدی صرفن تاکتیکی از این مبارزه، با قرار گرفتن در جایگاه مهم و تعیین کننده‌ی سیاسی-ایدئولوژیک سازمان، عدم ترمیم مرکزیت سازمان پس از شهادت رفیق کارگر برجسته حسن نوروزی و مخالفت پنهان و آشکار خود با ورود رفقائی مانند نسترن آل‌آقا و حمید مؤمنی به مرکزیت سازمان، با عدول و ارتداد خویش از اصول و مبانی تئوری انقلابی درخشان مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، مسئول مستقیم ورود نظرات غیرانقلابی جزنی به درون سازمان، اشاعه و بکارگیری آن‌ها در همه‌ی عرصه‌های تئوریک، تشکیلاتی و عملی سازمان، تسلط اپورتونیزم راست بر آن، **گشودن درهای سازمان به روی عناصر توده‌ای و ارتقاء و راهیابی سریع آنان به مرکزیت سازمان**، انحراف تاکتیکی و استراتژیک آن، استحاله‌ی قهقرائی آن، دگردیسی زشت و فرجام اندوهبار اجتناب‌پذیر آن بود، کافی نبود تا شما را به این نتیجه‌ی منطقی و اصولی رسانده و موجبات موضع‌گیری روشن و قاطع و رادیکال شما را در این زمینه فراهم نماید!؟

فصل ۱۰- مهم‌ترین جلوه و بازتاب عملی تغییر مبانی تئوریک و جایگزینی مواضع و نظرات انقلابی رادیکال اولیه با نظرات و مواضع اپورتونیستی گنبدیده‌ای که پس از نفوذ در سال ۵۱ طی روندی به حاکمیت اپورتونیسم راست بر سازمان چریک‌های فدائی در سال ۵۳ منجر شد، دگرگونی ارتجاعی ساخت تشکیلاتی سازمان از یک ساختار انقلابی بارور و ثمربخش به ساختاری عقیم، سترون و بی‌ربط با شرائط مشخص جامعه‌ی ایران یعنی تبدیل سازمان از یک تشکیلات سیاسی نظامی به یک جریان سیاسی با چاشنی دفاع از خود مسلحانه بود.

رفیق دهقانی در رابطه با جزئی و نقش مخرب او در این زمینه با آوردن این جملات در صفحه‌ی ۱۶۱ کتاب: "تز ایجاد یک "جناح سیاسی" تحت عنوان "پای دوم جنبش" و توصیه انجام کار صرفاً سیاسی از طرف او نیز تکرار ایده ورشکسته قدیمی خط "سیاسی‌کاری" بود که حال جزئی مبارزه مسلحانه "با سرشت تبلیغی" را به عنوان یک چاشنی به آن اضافه کرده بود."

و این پاراگراف در صفحه‌ی ۱۸۱: "جزئی مبارزه مسلحانه مورد نظر چریک‌های فدائی خلق را در حد تنها یک تاکتیک آنهم با داشتن نقش صرفاً تبلیغی تنزل داده و اساس مبارزه چریک‌ها را انجام کار سیاسی-صنفی قرار داده بود که در واقع همان شیوه سیاسی کاری ورشکسته قدیمی بود."

و یا این گفتار در صفحه‌ی ۲۵۵: "منطبق نبودن نظرات جزئی با شرایط جامعه ایران و پیروی سازمان از این خط (از اواخر سال ۱۳۵۳) همانطور که تشریح شد به ناچار سازمان ما را به عقب راند و در پیش گرفتن راهی را بر آن تحمیل کرد که مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق بر ویرانه‌های آن راه بنا شده بود، یعنی راه "سیاسی‌کاری". این راه یا به‌واقع، "بیراهه"، سال‌های سال در ایران ورشکستگی خود را به اثبات رسانده و جنبش را با شکست‌های متعدد و ناکامی روبرو ساخته بود و همانطور که در آثار اولیه سازمان ما نیز مطرح شده بود جنبش مسلحانه بر ویرانه‌های چنان شکست‌ها و ناکامی‌هایی در ایران شکل گرفته بود."

به‌خوبی نشان می‌دهد که بر این مسئله واقف شده است، اما جای تعجب بسیار است که این رفیق که اعلام کرده بود در پی "کشف حقیقت از دل واقعیت" است، چشم بر حقیقت محضی که از دل واقعیت‌های موجود در نقل‌قول‌های فوق نمایان می‌گردد، می‌بندد و آگاهانه بر آن انگشت

نمی‌گذارد و آن را از قلم می‌اندازد!! حقیقت آن است که در این مورد نیز حمید اشرف مسئول اصلی و مستقیم آن دگرگونی ارتجاعی در سازمان بود!

جزنی در چارچوب تشکیلاتی سازمان نبود، لذا مانند هر فرد دیگری که خواه در زندان باشد، خواه در درون جامعه و یا حتی خارج از آن، برای خود می‌توانست هر طور که می‌خواهد بیاندیشد و تئوری‌بافی نماید.

این حمید اشرف بود که باتوجه به دید همگون خویش با جزنی، آن نظرات را پذیرفته و در سازمان جاری ساخت. سپس به همراه یاران توده‌ای جزنی که بعدن به وی ملحق شدند و با تلاش بی‌دریغ خویش و استفاده از امکانات مادی و معنوی سازمان که با رنج و تلاش بسیار و ایثار خون رفقای شهید به دست آمده بود، بدون توجه به این امر مهم که به‌طور کلی آزموده را آزمودن خطاست، مخصوصن اگر نتایج حاصل از آن تجربه‌ها، شکست‌های ویران‌گر پی‌درپی باشند، سعی در پیاده نمودن آن نظرات و پیمودن مسیر آن بی‌راهی بنیست که درواقع چیزی جز همان شیوه‌ی سیاسی کاری و رشکسته‌ی قدیمی با اندکی چاشنی دفاع از خود مسلحانه نبود، داشت!

بنابراین، انتقاد اساسی و اصلی را نه به جزنی، بلکه به حمید اشرف بایستی وارد نمود. مسئول مستقیم و اجرایی این انحراف استراتژیک و عاقبت تلخ، ناگوار و فاجعه‌بار سازمان، حمید اشرف بود نه جزنی که نقشی فرعی در این قضایا داشت!

در صفحه‌ی ۱۸۶ هم گفته می‌شود: "...، اما در شرایط جریان نداشتن مبارزه ایدئولوژیک در سازمان، با خواندن مطالب مطرح‌شده در "نبرد خلق" همه رفقا نمی‌توانستند متوجه انحراف رهبری و رفقای دست‌اندرکار و منتشرکننده "نبرد خلق" از خط اصلی چریک‌های فدائی خلق گردند."

درست است که فقدان مبارزه‌ی ایدئولوژیک در یک تشکیلات انقلابی همواره مسائل و معضلات مهم و حیاتی بسیاری از جمله کرختی و کاهلی فکری اعضا را به بار می‌آورد. اما این موضوع نیز به مانند هر امر دیگری نسبی بوده و مطلق نیست.

بنابراین، در این رابطه اگر که نه همهی رفقا، اما به هر حال برخی از آنها (برای نمونه خود شما) بایستی با خواندن آن مطالب متوجه این موضوع می‌شدند و با برخورد به این مسئله، حتا اگر در بدترین حالت ممکنه تأثیر خاص و بسزائی را هم به بار نمی‌آورد، اما بلاخره دست کم بازتابی از آن به یادگار در تاریخ کتبی و شفاهی سازمان باقی می‌ماند!

بر مبنای گفته‌های تان در همین کتاب، شما از نادر رفقائی بودید که هم در برخورد حضوری در ایران و هم تا اندازه‌ای با نامه‌ی رفیق جعفری به شما و همچنین با آن مطالبی که برای شما ارسال شد که از آن "بوی گند حزب توده می‌آمد"، در خارج از کشور به همراه رفیق حرمتی پور متوجه این موضوع شده بودید، چرا در همان مقاطع هیچ برخوردی با این مسائل نکردید؟!

به هر حال اینک رفیق دهقانی گرچه بسیار دیر، اما دست روی این موضوع بسیار مهم و تعیین کننده در سرنوشت سازمان یعنی تبدیل آن به جریانی صرفن سیاسی می‌گذارد، اما باز هم با نام نبردن مستقیم از مسئول این فاجعه، به خوبی برخورد ناکافی خود با این مهم را نشان می‌دهد.

حمید اشرف با پیروی از نظرات و رهنمودهای به اصطلاح "ارزشمند"؟! جزئی، سازمان را از یک تشکیلات سیاسی-نظامی به جریانی سیاسی تبدیل نمود. چاشنی "دفاع از خود مسلحانه" هم که به قول رفیق جمشیدی رودباری حاکی از دیدی مکانیکی از مبارزه‌ی مسلحانه است، در بهترین شکل تنها برای حفظ کادرهای مخفی و دفاع از خود مسلحانه در صورت رودروئی با نیروهای دشمن بود.

مشخص است که "دفاع از خود مسلحانه" کارآیی فراگیری هم نداشت و نمی‌توانست داشته باشد، زیرا اکثریت اعضاء و افرادی که تحت پوشش سازمان بودند بر مبنای کار صرفن سیاسی در بخش‌های مختلف صنفی کارگری، دانشجویی و غیره سازماندهی غیر مسلح شده بودند.

به تأیید رفیق دهقانی، یکی از اصلی‌ترین دلایلی که ساواک جنایتکار توانست آن ضربات را با موفقیت به کادرهای مخفی مسلح آن سازمان وارد آورد، از کانال همان اعضاء بخش‌های صنفی غیر مسلح و ارتباط و پیوند تشکیلاتی مستقیمی بود که این دو با یکدیگر داشتند.

در صفحه‌ی ۳۷۹ کتاب آمده است: "این سازمان دچار شده به اپورتونیسیم راست که نه از تئوری انقلابی، نه از پراتیک انقلابی مورد نیاز شرایط برخوردار بود و صرفاً نام چریک‌های فدائی خلق را روی خود داشت، چنین رفتار و عملکردی داشت تا این که توده‌هایی که در زیر فشارهای اقتصادی و انواع فشارهای سیاسی و اجتماعی رژیم شاه جانشان به لب رسیده بود با تأثیرگیری از جنبش مسلحانه و الهام از مبارزات انقلابیون مسلح و در رأس آنها چریک‌های فدائی خلق، دست به انقلاب علیه رژیم شاه که شکی در وابستگی آن به امپریالیست‌ها نداشتند، زدند." (تأکیدها از نگارنده این متن)

در مورد مطلب فوق، دو نکته‌ی اساسی گفتنی است. یکی آن که، سازمان بسیار پیش‌تر از آن ضربه‌ها، در حفاصل بین سال‌های ۵۱ و ۵۲ یعنی دقیقاً پس از دستگیری رفیق برجسته جمشیدی‌رودباری در سال ۵۱ و شهادت رفیق گرانقدر نوروزی در سال ۵۲، به اپورتونیسیم راست دچار شده بود. با تداوم این روند در سازمان، پروسه‌ی استحاله‌ی قهقرائی آن در مقطع اواخر سال ۵۳ با ورود "عناصر توده‌ای" تکمیل و به حاکمیت اپورتونیسیم راست منجر گردید و دیگر از تئوری و پراتیک انقلابی مورد نیاز شرایط برخوردار نبود. چرا سعی دارید غلبه‌ی اپورتونیسیم راست را تنها به بعد از ضربات سال ۵۵ ربط دهید؟!

حاکمیت اپورتونیسیم راست مدت‌ها قبل از آن که بی‌خود به جامانده‌گان مرکزیت سوم در رأس سازمان باقی‌مانده از ضربات سال‌های ۵۴ و ۵۵ قرار بگیرند، برقرار شده بود و قبل از بیانیه‌ی ۱۶ آذر هم به قول معروف درب به همان پاشنه می‌چرخید!

پیش از آن هم در نشریه‌ی "نبرد خلق" شماره‌ی ۶ در اردیبهشت ماه سال ۵۴ رسمن خبر ورود و استقبال از نظرات مشعاع اپورتونیستی جزنی به سازمان که به سال‌های قبل از انتشار این شماره‌ی نشریه برمی‌گشت، با تعریف و تمجید بسیار اعلام شده بود! درعین حال مدت‌ها بود که حمید اشرف و آن سازمان با تمام توان در راستای کاربست آن نظرات غیرانقلابی در عرصه‌های مختلف سیاسی، تئوریک، تشکیلاتی و عملی حرکت می‌کرد.

نکته‌ی دیگر این که، اگر توده‌ها در شرایط مشخص ایران در سال ۵۷ و بدون وجود پیشاهنگ انقلابی و به صرف این که از فشارهای اقتصادی و انواع فشارهای سیاسی و اجتماعی رژیم حاکم جانشان به لب رسیده بود یا به قول شما: "در شرایط تشدید هرچه فزون‌تر تضاد بین خلق

(کارگران و خرده‌بورژوازی شهر و روستا) و نیروهای مدافع و وابسته به امپریالیست‌ها..."، دست به "انقلاب" زدند؟! دیگر چه نیازی به این همه بحث و تحلیل و جدل فکری و نوشتاری پیرامون ضرورت وجودی پیشاهنگ انقلابی، تحلیل مشخص از شرائط مشخص، تعیین مرحله‌ی انقلاب و مسائل مختلف سیاسی، تئوریک و تشکیلاتی در تبیین راه، شیوه‌ها و شکل اصلی و عالی مبارزه، نوع سازماندهی، ساختار تشکیلاتی و خط‌مشی مبارزاتی انقلابی برای پیش‌برد امر انقلاب در کار می‌باشد؟! (نقل قول از صفحه‌ی ۳۴۴ کتاب)

اگر گفته‌ی شما در فوق که بیان‌گر دیدی اکونومیستی نسبت به مقوله‌ی انقلاب است، درست باشد که نیست! این موضوع در سده‌های اخیر و در شرائط کنونی نیز بایستی صحیح باشد و کاربرد داشته باشد؟! توده‌های تحت ستم ایران از همان اوان شکل‌گیری رژیم دست‌نشانده‌ی جمهوری نکبت، خفت و جهل اسلامی، بیش از هر زمان و دوره‌ی دیگری در تاریخ ایران زیر فشارهای کمرشکن و خُردکننده‌ی اقتصادی و اختناق و سرکوب بی‌نهایت شدید سیاسی، پلیسی و انواع فشارهای اجتماعی و حتا فرهنگی قرار داشته‌اند و این یعنی همان تشدید هرچه‌فزون‌تر تضاد خلق با امپریالیسم و ایادی وابسته به آن که علاوه بر اعتراضات پراکنده و محدود هر روزه‌ی آنان در سراسر کشور، مشخص چهار بار در سده‌های اخیر در فواصل زمانی نسبتن کوتاه و در سطح و ابعادی بسیار گسترده پیاخته و دست به قیام‌های خودبه‌خودی که به گواه تاریخ همواره محکوم به شکستند، در اقصانقاط کشور زده‌اند و هربار هم به شکلی دهشتناک و خونبار سرکوب شده‌اند.

بنابراین، چرا این امر یعنی "تشدید هرچه‌فزون‌تر تضاد بین خلق (کارگران و خرده‌بورژوازی شهر و روستا) و نیروهای مدافع و وابسته به امپریالیست‌ها" که در دوران اخیر در مقایسه با دوران رژیم سرسپرده‌ی شاه بسیار حادث‌تر بوده و هست، به "انقلاب!" توده‌ها و وادار ساختن امپریالیست‌ها به تن‌دادن به تعویض رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی منجر نشده است تا یکبار دیگر نوکر وفادار و خوش خدمت خود را چون موش مُرده‌ای به دور بیاندازند!؟

در این‌جا، ناچارن بایستی اندکی از بحث اصلی این نوشتار دور شده و جهت تشریح بیش‌تر مبحث فوق به نکات دیگری در این زمینه به شکل مختصر پردازیم.

ابتدا بایستی به این نکته اشاره کرد که این‌روزها چه از سوی افراد و چه جریان‌های سیاسی چپ و راست در رابطه با کاربرد لفظ و مفهوم انقلاب و قیام خلط‌مبختی صورت می‌پذیرد که بسیار گمراه‌کننده است تا جایی که قیام‌های خودبه‌خودی وسیع توده‌ها را انقلاب می‌نامند!

در سال ۱۳۵۶، هیئت حاکمه‌ی آمریکا در حال پی‌ریزی و اجرای دگرترین جدید برژنسکی، تئورسین و مشاور امنیت ملی خویش بود، مبنی بر این که "تغییر و تحولات اجتناب‌ناپذیر بایستی از مسیر هرج و مرج و آشوب (بخوان انقلاب واقعی از پائین)، به مسیر انتقال آرام و منظم (بخوان "انقلاب نرم یا محملین" دروغین از بالا) هدایت شوند". (پرانترها از نگارنده این متن)

تحولات افغانستان و اوضاع و احوال ایران در آن مقطع، حرکت در راستای عملی نمودن دگرترین فوق‌الذکر در قالب سیاست جدید امپریالیستی یعنی ایجاد، حمایت و گسترش بنیادگرائی اسلامی در مقابله با خطر کمونیسم در منطقه‌ی خاورمیانه را شکل بخشید و درواقع نطفه‌ی آن بسته شد.

در آن سال، برای به عمل درآوردن مرحله‌ی آغازین این سیاست مخوف امپریالیست‌ها و پیشبرد آن در ایران، ظاهر همه چیز با مطلبی که با نام مستعار احمد رشیدی مطلق در روزنامه‌ی اطلاعات به تاریخ ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ تحت عنوان "ایران و استعمار سرخ و سیاه" درج شد، آغاز گردید.

با توجه به اختناق، کنترل شدید و سانسور وسیع حاکم بر مطبوعات، شکی نیست که ساواک بایستی قطعه‌ن به دستور مقامات بلندپایه‌ی حکومتی از انتشار این مقاله جلوگیری نکرده باشد. به این ترتیب با نشر این مقاله که در آن آگاهانه و به‌عمد مواضعی بر علیه خمینی مرتجع هم گرفته شده بود، لیبرال‌ها و جریان‌های متحجر اسلامی را در صحنه‌ی سیاسی ایران فعال ساختند.

بنابراین، آن‌چه که در ایران سال‌های ۵۶ و ۵۷ رخ داد، منهای قیام مسلحانه‌ی خودبه‌خودی توده‌ها در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ که خارج از برنامه و سناریوی از پیش نوشته‌شده برای انتقال آرام قدرت به ایادی جدید امپریالیسم این‌بار در قالب روبنای سیاسی "دولت اسلامی"

اتفاق افتاد، درحقیقت طرح و برنامه و سیاست جدید ضدخلقی امپریالیست‌ها بود که اعلام رسمی آن هم در کنفرانس گوادالوپ صورت گرفت.

این سیاست ارتجاعی خونبار امپریالیستی امری نبود که به یک‌باره اتخاذ شده باشد و بدون شک حاصل سال‌ها تلاش بی‌وقفه‌ی اتاق‌های فکر امپریالیست‌ها بود که در راستای ایزوله نمودن نیروهای کمونیست و ترقی‌خواه در صحنه‌ی سیاسی، ناتوان سازی آن‌ها در سازماندهی توده‌های تحت ستم و استثمار در صحنه‌ی مبارزاتی و نهایتن سرکوب و نابودی آن‌ها بود. اتخاذ این سیاست نیاز امپریالیست‌ها در جهان دوقطبی آن زمان، خصوصن در مواجهه با گسترش روزافزون جنبش‌های مسلح انقلابی و کمونیستی و در تقابل با خطر غلبه و تسلط آن‌ها در منطقه را تأمین می‌نمود.

این پروژه‌ی ضدانقلابی باتوجه به زمینه‌های تاریخی و فرهنگی کشورهای وابسته‌ای که اکثریت آحاد جمعیتی آن‌ها "مسلمان" هستند، با شکل‌دهی و رشد گروه‌های مختلف مرتجع اسلامی تحت نام عام "بنیادگرائی اسلامی" به اجرا درآمد.

با فروپاشی نظام رویزیونیستی شوروی، جهان دوقطبی نیز از بین رفت و امپریالیست‌ها تحت هژمونی آمریکا، مسرور از بقاء انگلی و فلاکت‌بار خویش، با یاهوهرائی از "جاودانه‌گی سرمایه و نظام سرمایه‌داری"، "پایان تاریخ" را اعلام نمودند. اما، خیلی سریع دریافتند که برای پیشبرد مقاصد و توجیه بودجه‌های سر به فلک کشیده‌ی نظامی خود، همچنان نیاز به دشمنی مخوف در سطحی جهانی دارند.

این گونه بود که "بنیادگرائی اسلامی" که در ابتدا برای جلوگیری از تفوق کمونیست‌ها در ایران و تقریبین همزمان در برابر نفوذ شوروی در افغانستان ایجاد شده بود را در بعضی از ممالک آسیای میانه و برخی دیگر از کشورهای خاورمیانه مانند عراق، سوریه، یمن، لبنان و فلسطین و همچنین در تعدادی از کشورهای جنوب شرقی آسیا و شمال و شمال غربی آفریقا به کار گرفتند و آن را در ظاهر به همان دشمن فرضی مورد نیازشان در سطح جهانی تبدیل ساختند و این سیاست فریبکارانه همچنان در حال پی‌گیری است.

از طرف دیگر و مضاف بر آن، امپریالیست‌ها جهت گسترش سیاست‌های ضدانقلابی خویش، پروژه‌ای به نام "خاورمیانه‌ی بزرگ" را برنامه‌ریزی کرده و در راستای پیاده نمودن آن علاوه بر راه‌اندازی جنگ‌های مستقیم و نیابتی، طرح به اصطلاح بهار عربی را نیز سازمان داده و به اجرا درآوردند. و به این ترتیب، در مجموع پتانسیل مبارزاتی انقلابی خلق‌های تحت ستم و استثمار آن مناطق را بدون حصول هرگونه دست‌آوردی برای توده‌ها، تخلیه و به انحراف کشانده و تداوم چپاول و استثمار آنان و منافع غارتگرانه‌ی خویش را برای دهه‌های ممتد مجدداً تضمین نمودند.

به‌طور کلی امپریالیست‌ها در تضاد و تقابل با کمونیسم و انقلابات واقعی، جهت فریب توده‌های کارگر و زحمتکش و تداوم استثمار و غارت آنان، با سؤاستفاده از نارضایتی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی توده‌ها از وضع موجود - که مسبب واقعی تمامی آن نابسامانی‌ها و ظلم و ستم و استثمار است که بر آنان در بستر سیستم سرمایه‌داری جهانی اعمال می‌شود نیز خود آن‌ها و عُمال و ایادی وابسته به آنان هستند - فرمول "تحول سیاسی از بالا با ظواهری از انقلاب در پائین" که با عناوینی مثل "انقلاب مخملی"، "انقلاب رنگی" و یا "انقلاب نرم" معرفی و معروف شده‌اند را در اتاق‌های فکر خبیثانه‌ی خویش ساخته و پرداخته کرده و با صرف میلیاردها دلار هزینه، با استفاده از اهرم‌های مختلف مانند اپوزیسیون‌های دست‌ساز، سازمان‌های غیردولتی (NGOs) وابسته، گروه‌های فشار و دسته‌جات مسلح و غیرمسلح نیابتی خود، بسته به شرائط و وضعیت هر کشور در صورت لزوم به کار می‌بندند.

حال برگردیم به ادامه‌ی بحث اصلی.

در صفحه‌ی ۳۶۴ کتاب گفته می‌شود که: "اما سازمانی که مرکزیت سوم در رأس‌اش قرار گرفته بود با عملکرد خود نشان داد که برخلاف سازمان قبل از ضربه‌ها، نمی‌خواهد به چنین رهنمودهایی عمل کند؛ و آشکار شد که رفقای باقیمانده حتی فکر انجام وظایف تعیین شده از طرف جزنی را به ذهن خود هم راه نداده بودند." (تأکیدها از نگارنده این متن)

یعنی اگر آن ماران بدخط و خال که شما با اشتباهی فاحش آنان را "رفقای باقی‌مانده"؟! خطاب می‌کنید، هم‌چنان به فکر انجام وظائف تعیین شده از طرف جزنی بودند، مشکل حل می‌شد و آن بی‌خودمانده‌گان مرکزیت سوم پس از ضربات سال ۵۵، دیگر آن اعمال پلید و نقش

ضدانقلابی که در جنبش و در عرصه‌ی اجتماعی ایفاء نمودند را انجام نمی‌دادند و در نهایت کارشان به آستان بوسی بورژوازی و ارتجاع جدید حاکم ختم نمی‌شد!

در صفحه‌ی ۳۶۷ کتاب، پس از توضیحات مفصل در مورد مواضع و عملکرد مرکزیت سومی که پس از ضربه‌های سال ۵۵ شکل می‌گیرد و در رابطه با وظیفه‌ای که بیانیه‌ی ۱۶ آذر سال ۵۶ این مرکزیت انجام می‌دهد، گفته می‌شود که: "بنابراین، بیان ارتداد از "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" در حقیقت به معنای اعلام رسمی غلبه اپورتونیسیم راست بر سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران بود." (تأکید از نگارنده این متن)

همان‌طور که قبلن به تفصیل توضیح داده شد، غلبه‌ی قطعی اپورتونیسیم راست بر سازمان در سال ۵۳ صورت گرفت نه سال ۵۵! شما خود در این کتاب به دفعات بسیار از طرد و کنار گذاشتن تئوری مبارزه‌ی مسلحانه پیش از آن ضربات صحبت می‌کنید، از جمله در صفحه ۳۶۶ کتاب می‌گوئید که: "... سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران از اواخر سال ۱۳۵۳ با "نفوذ اندیشه‌های رفیق جزنی"، تحت رهنمودهای او و "پای دوم جنبش" اش پیش می‌رفت و "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" مدت‌ها بود که در سازمان کنار گذاشته شده بود." (تأکید از نگارنده این متن)

آیا برای رسیدن به حقیقت و کشف آن از دل واقعیت در هر رابطه‌ای نباید همه‌ی واقعیت را دید و در نظر گرفت؟ آیا خود کنار گذاشته شدن تئوری انقلابی سازمان، فارغ از جایگزین شدن آن با هر نظر و اندیشه‌ی دیگری، نشانه‌ی غلبه‌ی اپورتونیسیم بر آن نبود؟

علاوه بر آن، چرا تنها بیانیه‌ی ۱۶ آذر را اعلام رسمی آن می‌دانید؟ این واقعیت از سوی آن سازمان در سال ۵۴ پس از کشته شدن جزنی، رسمن در ارگان آن "بُرد خلق" شماره‌ی ۶ اعلام شده بود!

شما در صفحه‌ی ۳۷۰ کتاب به اشتباه تأکید می‌کنید که: "به‌هیچ‌وجه بحث انقلابی بودن یا نبودن رفقای باقیمانده مطرح نیست!!" چرا به هیچ‌وجه بحث انقلابی بودن یا نبودن افراد باقیمانده مطرح نیست؟ اتفاق بسیار هم مطرح است!

مگر عمق بحث بر سر انقلاب و چگونگی آن نیست؟ مگر در این جا، تمام قضیه بر سر این نیست که کدام تئوری انقلابی و کدام غیرانقلابی‌ست؟ مگر یکی از دلائل و اهداف مهم کمونیست‌ها از پیشبرد مبارزه‌ی سیاسی ایدئولوژیک، ضمن صیقل دادن مواضع تئوریک و سیاسی خویش و تقویت نیروی انقلاب، تعیین تکلیف با نیروهای غیرانقلابی نیست؟

مضاف، مگر غیر از این است که هرگاه بر یک تشکیلات سیاسی، تئوری انقلابی حاکم باشد، طبعن افراد آن تشکیلات هم عموماً انقلابی عمل خواهند کرد و در نتیجه انقلابی‌اند. اما اگر تئوری انقلابی بر آن تشکیلات حاکم نباشد، بدون تردید اعضاء آن هم انقلابی عمل نخواهند کرد، بنابراین نمی‌توانند انقلابی باشند!

اگر می‌پذیرید که این موضوع در مورد آن سازمان باقی‌مانده و افراد بی‌خود باقیمانده‌ی مرکزیت سوم پس از ضربات سال ۵۵ درست است، پس بدون شک بایستی بپذیرید که در مورد افراد قبل از آن ضربات هم از جمله حمید اشرف صدق می‌کند!

شما خود اذعان دارید که سازمان چریک‌های فدائی خلق که با رنج و خون رفقای گرانقدر بسیاری ساخته شد، مدت‌ها پیش از آن ضربات استحاله یافته و تنها نام آن باقی مانده بود. در آخرین شماره‌ی همان نشریه (شماره‌ی ۷) نیز که در اردیبهشت ماه سال ۵۵ منتشر شد و حمید اشرف هنوز زنده بود، به قول شما: "با زبان بی‌زبانی ... کنار گذاشته شدن تئوری مبارزه مسلحانه تدوین شده توسط رفیق مسعود احمدزاده اعلام شد". (تأکید از نگارنده این متن)

بنابراین، چرا صریحاً نمی‌گوئید که سازمان حمید اشرف و ارمغانی‌ها، دیگر آن سازمان احمدزاده‌ها و پویان‌ها نبود!

چرا از چنین افرادی و چنان جریانی که هیچ ربطی به سازمان محبوب شما و ما نداشت، انتظار عمل به آن به اصطلاح رهنمودهای بن‌بست آفرین جزنی را دارید و به دنبال صداقت نداشته‌ی انقلابی نزد آن‌ها می‌گردید؟!

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، اینان مشت‌ی بزه‌کار در عرصه‌ی سیاسی بوده و هستند و تا نفس می‌کشند خواهند بود و همواره فریب کارانه به باور خویش که بی‌باوری‌ست، به عمل خود که

بی‌عملی‌ست و به عوام‌فریبی و خیانت که کسب‌وکارشان بوده و هست، به نحو احسن انجام وظیفه خواهند کرد!

درحقیقت، بایستی گفت که بهتر آن بود که آن جمع قلیل بی‌خودمانده‌گان مرکزیت سوم نیز به‌مانند برخی از همپالگی‌های‌شان که در سال ۵۶ پس از انشعاب از اینان رسمن به "حزب منحط ضدتوده" پیوستند، همه‌گی دست‌جمعی به خانه‌ی پدر معنوی خویش رجعت می‌نمودند و دست از استفاده یا دقیق‌تر بگوئیم سواستفاده از نام با شکوه و تاریخ پُر از افتخار آن تا قبل از سال ۵۳ برمی‌داشتند!

اینان، گرچه بعدها با برداشتن کلمه‌ی "چریک" از این نام تا حدودی این کار را انجام دادند، اما متأسفانه دیگر بسیار دیر شده بود! و جنبش انقلابی با همکاری صادقانه‌ی این خودفروشان و خائنین به خلق با نوکران جدید امپریالیسم زیر ضربات بی‌نهایت سنگین و وحشیانه قرار داشت و لطمات و صدمات جبران‌ناپذیر بیکرانی بر پیکر آن زده شده بود.

در این جا، لازم است تا به بیانیه‌ی ۱۶ آذر سال ۵۶ بی‌خودمانده‌گان مرکزیت سوم آن سازمان هم که شما در صفحه‌ی ۳۶۸ آن را آورده‌اید، اشاره‌ای مختصر نمائیم.

آن عینیت‌هایی که در بیانیه‌ی ۱۶ آذر از آن دم می‌زدند، چه بودند که حاکی از فراهم نبودن شرائط عینی انقلاب بود؟! مشخص است که بیانیه‌ی کذائی به جز کلی‌گوئی، فاقد هرگونه توضیح و تشریح در این باره بود!! درواقع هیچ عینیتی در جامعه که حاکی از فراهم نبودن شرایط عینی انقلاب باشد، اصلن وجود نداشت و این موضوع هرگز نه از سوی "حزب فریبکار ضدتوده" و نه حتا خود جزئی اثبات نگردیده بود.

درواقع برای آن اپورتونیست‌های جوان که پیش از آن نیز شتابان در پی پیرخود "حزب خائن‌پرور ضدتوده" روان بودند، پیام ضربات سال ۵۵ این بود: برای این که زنده بمانیم، نباید عمل کنیم چه مسعود، چه بیژن!

اما از آن‌جا که به هر حال به شکلی بایستی بزدلی، فریبکاری، فرصت‌طلبی و شارلاتانیسم "توده‌ای" خود را پنهان می‌نمودند، ابتدا در ظاهر و به خیال‌واهی خود برای حفظ پرستیژ سیاسی

به جزنی و نظرات به‌غایت انحرافی وی دخیل بستند و سپس عملن به انفعال کامل که بخشی مهم از هویت آن‌هاست، فرو رفتند! پس از آن هم به نفی همه چیز و همه کس و تأیید و دنباله‌روی از اصل خویش یعنی "حزب ضدتوده" پرداختند و در خیانت به جنبش کمونیستی و توده‌های کارگر و زحمتکش، گوی سبقت را از آن سلف خیانتکار خویش ربودند!

به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که از نظر رفیق دهقانی، اگر بی‌خودمانده‌گان مرکزیت سوم یعنی همان‌هایی که بیانه ۱۶ آذر را صادر نمودند، به تئوری‌های جزنی واقعن عمل می‌کردند، این به معنای "صداقت انقلابی" آنان می‌بود و البته خطای تئوریک آن‌ها هم محسوب می‌شد!! همان‌گونه که در مورد حمید اشرف چنین می‌پندارد!؟

رفیق دهقانی! شما حمید اشرف و درکل سازمان را تا مقطع زمانی ضربه‌ها، انقلابی می‌دانید و ظاهرن در ورای آن نه؟! از فحوای کلام‌تان چنین به نظر می‌رسد که سعی دارید این دوگانه‌گی در برداشت را در پرتو بود و نبود عنصر صداقت توضیح و توجیه نمایید. صداقت انقلابی با آگاهی انقلابی‌ست که مفهوم واقعی و درست خود را نمایان می‌سازد و منشاء ایمانی خلل‌ناپذیر می‌گردد. پای فشاری بر آمیخته‌ی نظر و عمل اشتباه نه نشانه‌ی کمال صداقت، که حاکی از جهالت محض است!

بنابراین، چنان‌که قبلن هم گفته شد، اصلن به دنبال صداقت نزد آن افراد سالوس و فریبکار "توده‌ای" بی‌خودبه‌جامانده از آن ضربات نگردید و نباشید. آن خیانت‌پیشه‌گان برای حفظ جان خویش با سواستفاده از این امر بدیهی و پذیرفتنی که در صورت فراهم نبودن شرائط عینی انقلاب، پیشاهنگ مجاز نیست که دست به سلاح ببرد و چون جزنی هم به غلط و بدون تحقیق و بررسی دقیق عینی و علمی از شرائط مشخص جامعه و تنها با تکرار یاره‌های "حزب منفور ضدتوده" در این رابطه معتقد بود که شرائط عینی انقلاب وجود ندارد، به همین دلیل اینان در بیانی‌ی مذکورشان رسمن دم از پیروی از نظرات جزنی زدند! تا توجیحی باشد برای بی‌عملی مطلق‌شان که فریبکارانه آن را تحت نام "حفظ سازمان" عنوان کردند!!

البته آن آدمک‌های کودن و حقیر سیاسی، بعدها برای توجیه بی‌عملی مطلق خویش اعلام کردند که سیاست "حفظ سازمان به هر ترتیب"، مسئله‌ی اصلی و توصیه‌ی اکید حمید اشرف

در آخرین روزهای حیات خود قبل از تیرماه سال ۵۵ بوده است!! پنداری اگر حمید اشرف چنین گفته باشد، می‌تواند توجیهی برای اعمال این سیاست پسیفستی و غیرانقلابی باشد؟!

رفیق دهقانی! دهه‌های بسیاری گذشته و ماهیت واقعی آن افراد باقیمانده و همپالگی‌های‌شان با اعمال ضدانقلابی و سازش‌ها و خیانت‌های مکررشان که هم‌چنان هم ادامه دارد، بر همه‌گان آشکار شده است! اما متأسفانه شما امروز هم در مورد صادق نبودن و انقلابی نبودن آن افراد بی‌خود به جامانده هنوز شک دارید و کاری را که حمید اشرف از انجام آن عاجز بود، یعنی اعتراف به غیرمنطبق بودن و ورشکستگی و سترونی نظرات جزنی را از اینان توقع داشته و دارید؟!

شما چه گونه از آن جمله‌ای که حمید اشرف در مکالمه با جوشنی که گویا یک روز بعد از ضربه‌ی تبریز در زمستان ۵۴ گفته بود: "ما کارمان این است دیگه"، این گونه برداشت کرده‌اید که: "...، حمید اشرف ناخودآگاه هم بوده باشد با آن جواب ارتباط بین آن ضربه‌ها با خط سیاسی حاکم بر سازمان را بیان کرده بود و در همان حال انگار تداوم آن را ناگزیر می‌دانست."؟! (نقل از صفحه‌ی ۲۸۹ کتاب، تأکیدها از نگارنده این متن)

به نظر می‌رسد برداشتی که جوشنی از آن جمله‌ی حمید اشرف تحت این عنوان که: "این جواب او به نظر من نه بیان علت ضربه بلکه بیشتر برای تسلی خاطر بود."، و این قسمت از برداشت شما که می‌گوئید: "در همان حال انگار تداوم آن را ناگزیر می‌دانست."، منطقی و درست باشند و نه آن بخش اول از برداشت شما که می‌گوئید: "حمید اشرف ناخودآگاه هم بوده باشد با آن جواب ارتباط بین آن ضربه‌ها با خط سیاسی حاکم بر سازمان را بیان کرده بود"؟! چنین برداشتی از چنان گفته‌ای محال ممکن و غیرمعقول است!!

و در صفحه‌ی ۲۹۰ هم آورده‌اید که: "گفته شده است که رفیق حمید اشرف با مشاهده ضربه‌های پلیس امنیتی به سازمان به یاد رفیق مسعود احمدزاده افتاده و آرزو کرده بود که کاش مسعود زنده بود.... قابل فهم است که او عدم کارآئی خط سیاسی حاکم بر سازمان (خط "پای دوم جنبش" که البته در حاکم کردن آن بر سازمان خود نقش اصلی داشت) را احساس کرده و به یاد تئوریسین اصلی

چریک‌های فدائی خلق (رفیق مسعود احمدزاده) که در سال ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ در یک دوره در ارتباط با وی قرار گرفته بود، افتاده باشد." (تأکیدها از نگارنده این متن)

ابتدا بایستی گفت که در این جا، ما با یکی از نادر دفعاتی که رفیق دهقانی مستقیم حمید اشرف را مسئول اصلی حاکم گرداندن آن خط سیاسی انحرافی معرفی می‌نماید، روبرو می‌شویم. بیان این واقعیت، خود برهانی مستدل و مکفی در تأیید و اثبات این نظر است که تسلط اپورتونسیسم راست بر سازمان در زمان حمید اشرف صورت گرفته بود و نه در مقطع پس از آن ضربات!

و اما در مورد بخش اول این نقل قول، باید پرسید که چه کسی چنین گفته است؟ و چگونه می‌توان صحت آن را ارزیابی و اثبات نمود؟ کجای آن گفته و بر چه اساسی قابل فهم است؟! به نظر می‌رسد که با آوردن و گنجاندن این جملات مجهول در متن خویش، سعی دارید که سر بسته به مخاطب بگوئید و تلقین نمائید که در آن روزهای پایانی، حمید اشرف بلاخره به اشتباه خویش و عدم کارآئی آن خط و نظرات جزنی پی‌برد و گویا با آن یاد و آرزو نیز در نهایت به حقانیت نظرات رفیق مسعود رسیده بود!!؟

اما چنین امری در عالم واقع صحت نداشته و تنها می‌تواند بیان آرزوی قلبی شما و احیاناً فرد یا افرادی باشد که چنین چیزی را گفته‌اند و شما به آن استناد می‌کنید. فراموش نکنید که خود شما پیش‌تر در صفحه‌ی قبل گفته‌اید که: "...، در همان حال انگار تداوم آن (راه) را ناگزیر می‌دانست." (پراتز از نگارنده این متن)

درحالی که اگر این موضوع یعنی پی‌بردن حمید اشرف به "ارتباط بین آن ضربه‌ها با خط سیاسی حاکم بر سازمان" به‌واقع صحت می‌داشت، او نباید تداوم آن راه را ناگزیر می‌دانست!!

بنابراین و بازهم برای چندمین بار می‌پرسیم که رفیق دهقانی! آیا همین یک مورد به مانند همه‌ی موارد قبلی که در این نوشتار تا به این جا مورد اشاره و بحث قرار گرفته‌اند و شما نیز در کنکاش و توضیح روندهای طی شده در تحقیق و بررسی تاریخی خویش برای کشف حقیقت از دل واقعیت به تفصیل به آن‌ها پرداخته‌اید، در اثبات این امر که حمید اشرف با نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه و دیدی صرفن تاکتیکی از این مبارزه، با قرار گرفتن در جایگاه

مهم و تعیین‌کننده‌ی سیاسی-ایدئولوژیک سازمان، عدم ترمیم مرکزیت سازمان پس از شهادت رفیق کارگر برجسته حسن نوروزی و مخالفت پنهان و آشکار خود با ورود رفقائی مانند نسترن آل‌آقا و حمید مؤمنی به مرکزیت سازمان، با عدول و ارتداد خویش از اصول و مبانی تئوری انقلابی درخشان مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، مسئول مستقیم ورود نظرات غیرانقلابی جزئی به درون سازمان و اشاعه و بکارگیری آن‌ها در همه‌ی عرصه‌های تئوریک، تشکیلاتی و عملی سازمان و تسلط اپورتونیزم راست بر آن، گشودن درهای سازمان به روی افراد "توده‌ای"، **تبدیل سازمان از یک تشکیلات سیاسی_نظامی به یک جریان صرفن سیاسی با چاشنی دفاع از خود مسلحانه**، انحراف تاکتیکی و استراتژیک آن، سیر استحاله‌ی قهقرائی آن، دگردیسی زشت و فرجام‌اندوه‌بار اجتناب‌پذیر آن بود، کافی نبود تا شما را به این نتیجه‌ی منطقی و اصولی رسانده و موجبات موضع‌گیری روشن، قاطع و رادیکال شما را در این زمینه فراهم نماید!؟

فصل ۱۱ - یکی از نمودهای بارز دیگری که سیر انحراف قطعی و استحاله‌ی قهقرائی تمام‌عیار سازمان را به عینه نشان می‌دهد، باز نمودن باب دیا لوگ با "حزب منحن ضدتوده"، ریختن فُبح توده‌ای در سازمان و "سوسیالیستی" نامیدن شوروی بود.

رفیق دهقانی در این زمینه در صفحه‌ی ۱۷۴ کتاب می‌گوید: "... بعد از ورود نوشته‌های بیژن جزنی و حضور مبارزین حامل نظرات او در سازمان، موضع قاطع و شناخته‌شده چریک‌های فدائی خلق نسبت به حزب توده دستخوش تغییر شد که خود را در جزوه‌ای که سازمان در اسفند ۱۳۵۳ به مناسبت اعدام عباس شهریاری (جاسوس و عنصر کارکشته ساواک) منتشر نمود، آشکار ساخت....". (تأکیدها از نگارنده این متن)

اما، این فقط نوشته‌های جزنی و حضور افراد توده‌ای مانند بهروز ارمغانی نبودند که موضع قاطع و شناخته‌شده‌ی چریک‌های فدائی نسبت به "حزب منفور ضدتوده" را دست‌خوش تغییر قرار داد. حمید اشرف خود نقشی به‌مراتب بارزتر از همه را در این زمینه ایفاء نمود.

رفیق دهقانی! شما در نوشته‌تان تا آن‌جا که به مقطع بیانیه‌ی ۱۶ آذر بی‌خودمانده‌گان مرکزیت سوم می‌رسید، همواره فقط از اشاعه‌ی نظرات جزنی که تکرار خُزعبلات "حزب مزدور ضدتوده" در سازمان بود، سخن می‌گوئید، اما هیچ بحثی از عامل اصلی تحکیم و تسلط کامل آن نظرات و اندیشه‌های انحرافی بر سازمان پیش از آن ضربات به میان نمی‌آورید!؟

نفوذ و اشاعه‌ی نظرات زهرآگین "حزب ضدتوده" از سال‌ها قبل با اشاعه‌ی نظرات و منش و شیوه‌های کار نادرست و فریب‌کارانه‌ی جزنی در سازمان به دست حمید اشرف آغاز شده بود! قرار گرفتن عناصر توده‌ای مانند بهروز ارمغانی در رده‌های بالای سازمان و در موقعیت و جایگاه افراد رهبری نه فقط به معنای اشاعه‌ی هرچه بیش‌تر آن نظرات به‌غایت انحرافی، بلکه به مفهوم تثبیت و تسلط کامل این جریان "توده‌ای" بر تمامیت وجودی سازمان بود.

همان‌طور که گفته شد، ضربات سال ۵۵ درواقع به سازمانی زده شد که از مدت‌ها قبل از آن ضربات دیگر سازمان چریک‌های فدائی خلق نبود و پس از آن هم، افراد بی‌خودمانده‌ی آن تشکیلات مکارانه از آن نام سؤاستفاده کرده و اعتبار و آبروی آن نام پُرافتخار را که چیزی جز تبلور کمونیسم واقعی در شرائط ایران نبود و با زحمات و مشقات بسیار و با نثار خون عزیزان

بسیاری به آن برگردانده شده بود، همچون سلف خیانت‌پیشه‌ی خود "حزب ضدتوده"، خدشه‌دار ساختند و طبعن یکبار دیگر نام کمونیسم را به همراه تبلیغات سؤ رژیم دست‌نشانده و جنایت‌کار جمهوری نکبت‌بار اسلامی در ذهنیت بخشی از توده‌ها لکه‌دار ساختند!

در صفحات ۲۰۱ و ۲۰۲ کتاب می‌گوئید: "باتوجه به شناختم از رفقائی که در کار نظری فعال بودند، احتمال نزدیک به یقین این است که چنین مطالبی در مورد "عناصر صادق حزب توده" توسط بهروز ارمغانی که در زندان از نزدیک با آن افراد در تماس بود و قبل از دستگیری‌اش با عباس شهریاری‌نژاد در ارتباط بوده و دارای افکار و گرایش‌ات توده‌ای بود، نوشته شده است. ولی پرسیدنی است که دیگر رفقای سازمان در این مورد چه نظری داشتند و چگونه چنین مطالبی در سازمان ما امکان انتشار یافته بود؟"

پاسخ این سؤال شما روشن است! اگر واقعاً "دیگر رفقائی" وجود می‌داشتند که مخالف چنین مطالبی در سازمان بودند، اولین اثر یا اثراتی از مخالفت آنان بایستی در تاریخ کتبی و شفاهی سازمان نمود پیدا می‌کرد و ثبت یا بازگو می‌شد.

درثانی، اگر این موضوع به‌واقع صحت می‌داشت، چنین مطالبی در سازمان امکان انتشار سهل و بدون مانع را نمی‌یافتند!

ثالثاً، مشخص است که در آن مقطع و بسیار پیش‌تر از آن نیز، یکی از اصلی‌ترین کسانی که در کار نظری سازمان فعال بود، خود حمید اشرف بوده است که نه تنها هیچ مخالفتی با این گونه مسائل و مطالب در سازمان و نشریه‌ی آن نداشته است، بلکه بذر زهر آگین آن را خود با دست خود در سازمان کاشته بود!

در همان صفحه‌ی ۲۰۲ به‌درستی می‌گوئید که: "واضح است که این نوع برخورد با عناصر حزب توده آشکارا در نقطه مقابل برخورد چریک‌های فدائی خلق اولیه قرار داشت که عناصر مرتبط با حزب توده را به درستی افرادی غیرانقلابی و رفرمیست می‌خواندند؛ و ارتباط با توده‌ای‌ها- حتی با "عناصر صادق" آن که در خدمت یک جریان منحط قرار داشتند- را نه تنها جایز نمی‌شمردند بلکه با آگاهی به ضرباتی که از طرف "تشکیلات تهران حزب توده" به مبارزین وارد می‌شد، دوری گزیدن از افراد توده‌ای را توصیه می‌کردند؛ تا آنجا که شعار پذیرفته‌شده در میان رفقای اولیه این بود که "هر توده‌ای پلیس است مگر آن که عکس‌اش ثابت شود." (تأکیدها از نگارنده این متن)

اما، آیا حمید اشرف از این موضع و نظر رفقای اولیه بی‌خبر بود؟! یا که نه علاوه بر وقوف به آن، جمع‌کنندگی از آن به اصطلاح "عناصر صادق توده‌ای" مانند "بهرز ارمانی، فرهاد صدیقی پاشاکی، قربان‌علی عبدالرحیم‌پور و غیره" را به صرف اعتماد به جزئی که او هم یک "توده‌ای" بود به گرد خویش جمع نموده بود و وقتی هم برای نظر رفقای اولیه و توصیه‌های آنان در مورد این مسئله‌ی بسیار مهم قائل نبود و نشد!

همان جا باز هم به درستی می‌افزاید که: "اما در کتابچه مزبور عنصر حزب توده‌ای، تحت عنوان "عناصر صادق حزب توده" با تکیه بر اتوریته انقلابی چریک‌های فدائی خلق در جنبش و در پرتو عملیات مسلحانه درخشانی که صورت گرفته بود، مورد تظہیر قرار گرفت. با توجه به برخی اطلاعات ارائه شده و انشای مطالب، نمی‌توانم تردید داشته باشم که در نوشتن این کتابچه علاوه بر بهروز ارمانی حداقل دو رفیق دیگر هم شرکت داشتند."

اگر از اطلاعات ارائه شده و انشای مطالب در آن کتابچه نمی‌توانید تردید داشته باشید که دو نفر دیگر هم در آن شرکت داشته‌اند، چرا نگفته‌اید که از نظر شما آن دو نفر دیگر که بودند و از آنان نام نبرده‌اید؟

و در ادامه تأکید می‌کنید که: "در هر حال، جای سؤال و تعجب و تأسف است که چرا رفقای انقلابی ما متوجه نبودند که با برخورد غیرواقعی و غیرمجازی که در آن کتابچه با عناصر حزب توده و به نفع آنها شده بود، قُبْح توده‌ای بودن در درون سازمان ما و در کل جنبش از بین می‌رود و این به‌طور قطع به نفع حزب توده و در جهت تقویت این جریان منحط و نوکر دست به سینه شوروی رویزیونیست و به ضرر ستم‌دیدگان ما و چریک‌های فدائی خلق به مثابه کمونیست‌های صادق ایران قرار دارد!"

شما از کدام "رفقای انقلابی" سخن می‌گوئید؟! ارمانی و همپالگی‌های هم‌محفلی‌اش را می‌گوئید یا حمید اشرف را؟! قُبْح توده‌ای بودن در سازمان و جنبش را جزئی با نظرات زهرآگین‌اش، حمید اشرف با نگاه و درک محدودش، با عدول‌اش از اصول و مبانی انقلابی اولیه، با اعمال سیاست‌های غلط و انحرافی مخرب‌اش، با گشودن درهای سازمان به روی امثال ارمانی‌ها و همکاری با اینان که در زندان توسط جزئی و دیگر "توده‌ای‌ها" آموزش مکاری و فرصت‌طلبی دیده بودند، ریخته شد!

در صفحه‌ی ۵۱۴ کتاب گفته می‌شود که: "... هر چند قبول مبارزه مسلحانه از طرف جزئی و پشتیبانی او از جنبش مسلحانه و چریکهای فدائی خلق، در عمل مرز مشخصی بین او و حزب توده می‌کشید و او را از حزب توده متمایز می‌ساخت اما اشتراک فکری جزئی با آن به اصطلاح حزب در زمینه‌های گوناگون باعث ورود ایده‌های منحط حزب توده از طریق وی به درون صفوف جنبش مسلحانه گردید. ... به این ترتیب، اپورتونیسیم گنبدیده حزب توده این بار با نام بیژن جزئی در جنبش کمونیستی ایران اشاعه یافت."

اما به این نکته‌ی مهم و اساسی یعنی آن کسی که ورود ایده‌های گنبدیده‌ی "حزب توده" که بایستی به درستی نام واقعی آن را "حزب ضدتوده" گذاشت، را به درون صفوف جنبش مسلحانه تسهیل نمود، هیچ اشاره‌ای نمی‌شود!!

اوج مسکوت گذاشتن، مبرا نمودن و سرپوش نهادن بر نقش حمید اشرف در فاجعه‌ئی که او آفرید را در صفحه‌ی ۲۰۹ کتاب می‌توان مشاهده نمود، جایی که گفته می‌شود: "جای هیچ‌گونه تردیدی نیست که بدون رواج نظرات بیژن جزئی و حضور مبارزینی با نظرات حزب توده‌ای در سازمان چریکهای فدائی خلق اساساً چنان کتابچه‌ای منتشر نمی‌شد تا چنین اثرات ناگوار نیز با خود به همراه آورد. با توجه به حضور مبارزینی با نظرات حزب توده‌ای در سازمان چریکهای فدائی خلق و بستری که این سازمان به دست خود برای اشاعه نظرات حزب توده فراهم نمود (صرف نظر از هر عامل یا عوامل دیگر)، آیا جای تعجب است که پس از ضربه‌های کمرشکن سال ۱۳۵۵ و شهادت رفیق حمید اشرف عده‌ای که به اسم "منشعبین" شناخته شده‌اند از سازمان جدا شده و به حزب توده پیوستند؟" (تأکیدها از نگارنده این متن)

رفیق دهقانی! این چه درک و تحلیلی است؟! این گونه می‌خواهید از دل واقعیت به کشف حقیقت نائل شوید؟! مگر می‌شود با نظرات "حزب ضدتوده‌ای" که همواره مظهر اپورتونیسیم گنبدیده‌ی راست و خیانت در جنبش کمونیستی و جامعه‌ی ایران بوده است و لیست بلندبالائی هم از خصائل ضد کمونیستی و اعمال ضدانقلابی و خیانت‌های مکرر این جریان دست‌نشانده از بدو پیدایش آن تا به امروز وجود دارد، فرد یا افرادی که حامل نظرات آن باشند، بتوانند واقعاً مبارز باشند؟! و ما و شما، یا هر فرد و جریانی محق و مجاز باشد که آنان را چنین خطاب نماید!!

درضمن، آن بستری که از آن سخن می‌گوئید را سازمان به‌وجود نیاورد، آن را حمید اشرف به دست خود فراهم نمود! پیش‌تر گفته شد که حتا اگر جزئی نامی هم با آن نظرات مخرب و زهرآگین اپورتونیستی وجود نمی‌داشت، بدون تردید حمید اشرف با نگرش محدود و درک نازل خویش از مبارزه‌ی مسلحانه و عدم پیروی و عدول از تئوری انقلابی بنیان‌گذاران سازمان، به‌هر حال انحراف، استحاله و اثرات ناگوار و فاجعه‌باری را خواه‌ناخواه به‌بار می‌آورد.

این که در صفحه‌ی ۵۳۷ کتاب می‌گوئید: "اعلام رسمی پذیرش نظرات جزئی توسط سازمان باقیمانده از ضربه‌های سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵، در حالی که با طرد اعضای طرفدار "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" از سازمان همراه بود، راه را برای ورود عناصر غیرانقلابی حامل ایده‌های حزب توده‌ای به آن سازمان باز نمود." نمی‌تواند به اندازه‌ی کافی دقیق و صحیح باشد، زیرا پای عناصر غیرانقلابی حامل ایده‌های "حزب ضدتوده" ای مانند بهروز ارمغانی، فرهاد صدیقی پاشائی، قربانعلی عبدالرحیم‌پور و بسیاری دیگر خیلی قبل‌تر از آن توسط حمید اشرف به درون سازمان باز و راه آن هموار شده بود!!

بنابراین، آن‌چه که بی‌خودمانده‌گان سازمان باقی‌مانده ضمن طرد اعضای طرفدار "مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک"، انجام دادند، درحقیقت ادامه و نتیجه‌ی ناگزیر همان مسیر انحرافی و غیرانقلابی بود که حمید اشرف بنیان آن را گذاشت و چنان‌که گفته شد آن بی‌راهه چه با حمید اشرف و چه بدون وی به همان وادی بن‌بست و اسفناک ختم می‌شد!

در صفحه‌ی ۲۰۷ در مورد حمید اشرف قید می‌کنید که: "... اما او اکنون متوجه خطراتی که این سازمان را به دلیل پیروی از نظرات بی‌زن جزئی تهدید می‌کرد، نبود؛ و به‌طور مشخص متوجه نبود که با انتشار مطالبی که در کتابچه مربوط به اعدام عباس شهریاری نوشته شده نه فقط "نوک" حزب توده چیده نمی‌شد بلکه موجب پروار شدن آن به مثابه یک کرکس می‌گشت."

مشخص است که پیروی از نظرات و رهنمودهای زهرآگین جزئی و آنچه را که او می‌گفت برای حمید اشرف به نوعی به مفهوم "مارکسیسم-لنینیسم اصیل" در شرائط ایران و به معنای راهگشائی و نوعی حجت بوده است. بنابراین چرا فکر می‌کنید که او بایستی آن را برای خود و سازمان یک تهدید به حساب می‌آورد و بایستی متوجه آن می‌شد؟! او از مارکسیسم-لنینیسم

واقعی در شرائط ایران که چیزی جز تئوری انقلابی مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک نمی‌تواند باشد، عدول کرده و به ارتداد رسیده بود و دچار این توهم شده بود که با باور به نظرات جزنی و عمل به آن‌ها، هم می‌تواند راه انقلاب و پیروزی آن را هموار نماید و هم "نوک حزب توده" را بچیند!!

حمید اشرف در حرف قرار بود دُم توده‌ای‌ها را قیچی کند! اما با توجه به نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه، سمپاتی شدید به جزنی و با به جریان نیانداختن مبارزه‌ی ایدئولوژیک درونی، دست به تغییر مواضع انقلابی تئوریک و سیاسی اولیه‌ی سازمان زد و با جایگزینی نظرات اپورتونیستی و غیرمنطبق جزنی، اقدام به تغییر ساختار تشکیلاتی و سازماندهی نیروهای سازمان بر مبنای انطباق با نظرات انحرافی و مخرب جزنی، گشودن دروازه‌های سازمان به‌روی افرادی با افکار و گذشته‌ی توده‌ای، ریختن قُبُح توده‌ای در سازمان، "سوسیالیستی" خواندن شوروی و ...، نه تنها در عمل در این راستا حرکت نکرد، بلکه درواقع این خود سازمان، اعضاء و هواداران کثیر آن و در مجموع توده‌های کارگر و زحمتکش بودند که توسط "توده‌ای‌های" تسلط‌یافته بر سازمان در فرایندی با همدستی با نوکر دست‌نشانده جدید امپریالیست‌ها یعنی رژیم منحوس و خونخوار اسلامی، پَر پروازشان چیده شد!

بنابراین، مجددن می‌پرسیم که رفیق دهقانی! آیا همین یک مورد به مانند همه‌ی موارد قبلی که در این نوشتار تا به این‌جا مورد اشاره و بحث قرار گرفته‌اند و شما نیز در کنکاش و توضیح روندهای طی شده در تحقیق و بررسی تاریخی خویش برای کشف حقیقت از دل واقعیت به تفصیل به آن‌ها پرداخته‌اید، در اثبات این امر که حمید اشرف با نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه و دیدی صرفن تاکتیکی از این مبارزه، با قرار گرفتن در جایگاه مهم و تعیین‌کننده‌ی سیاسی-ایدئولوژیک سازمان و عدم ترمیم مرکزیت سازمان پس از شهادت رفیق کارگر برجسته حسن نوروزی و مخالفت پنهان و آشکار خود با ورود رفقائی مانند نسترن آل‌آقا و حمید مؤمنی به مرکزیت سازمان، با عدول و ارتداد خویش از اصول و مبانی تئوری انقلابی درخشان مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، مسئول مستقیم ورود نظرات غیرانقلابی جزنی به درون سازمان و اشاعه و بکارگیری آن‌ها در همه‌ی عرصه‌های تئوریک، تشکیلاتی و

عملی سازمان و تسلط اپورتونیزم راست بر آن، گشودن درهای سازمان به روی افراد "توده‌ای"، تبدیل سازمان از یک تشکیلات سیاسی_نظامی به یک جریان صرفن سیاسی با چاشنی دفاع از خود مسلحانه، بازنمودن باب دیالوگ با حزب منحل توده، ریختن قُبج توده‌ای در سازمان و "سوسیالیستی" نامیدن شوروی، انحراف تاکتیکی و استراتژیک آن، سیر استحاله‌ی قهقرائی آن، دگردیسی زشت و فرجام اندوهبار اجتناب‌پذیر آن بود، کافی نبود تا شما را به این نتیجه‌ی منطقی و اصولی رسانده و موجبات موضع‌گیری روشن، قاطع و رادیکال شما را در این زمینه فراهم نماید!؟

فصل ۱۲ - حمایت از نشریه‌ی توده‌ای "۱۹ بهمن تئوریک"، نمودی دگر از تسلط اپورتونیسیم

راست بر سازمان چریک‌های فدائی خلق بود!

در رابطه با نشریه‌ی توده‌ای "۱۹ بهمن تئوریک" که توسط دو فرد "توده‌ای" شناخته شده یعنی منوچهر کلانتری (دائی بیژن جزینی) و محمد عطری در خارج از کشور (لندن انگلستان) منتشر می‌شد، چند نکته‌ی کوتاه قابل ذکر است.

این نشریه همان‌طور که رفیق دهقانی به درستی در صفحه‌ی ۴۱۶ کتاب آورده است: "... با انتشار "نبرد خلق شماره ۶" در اردیبهشت ماه سال ۵۴ از پشتیبانی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران برخوردار شد و در نتیجه تقویت شده و اعتبار هرچه بیشتری یافت."

نخست این که، تاریخ انتشار اولین شماره‌ی آن شهریور ماه سال ۵۳ است و حمایت حمید اشرف از آن در اردیبهشت ماه سال ۵۴ یعنی ۸ ماه پس از آن صورت گرفته است. مشخص نیست که حمید اشرف از وجود چنین نشریه‌ای در خارج از کشور قبل از خروج رفیق دهقانی در اواخر پائیز یا اوایل زمستان سال ۵۳ اطلاع داشته است یا نه؟

اگر خبر داشته، پس چرا نماینده گان خود در خارج از کشور را در جریان آن قرار نداده بود؟ و اگر هم خبر نداشته، طبعن بایستی پس از اطلاع از وجود چنین نشریه‌ای که به فاصله‌ی کوتاهی پس از خروج رفیق دهقانی از ایران مورد تأیید قرار داد، نماینده گان خود را در جریان آن قرار می‌داد؟! می‌داد؟! می‌داد!؟

اما مهم‌تر از سؤالات فوق، این نکته است که پشتیبانی علنی حمید اشرف از آن نشریه در "نبرد خلق" شماره‌ی ۶ نمی‌تواند کورکورانه صورت گرفته باشد و حاکی از آن است که کاملن در جریان محتوای آن نشریه بوده است.

در نتیجه، سؤال اساسی آن است که حمید اشرف از وجود چنین نشریه‌ای در خارج از کشور با چنان محتوایی چگونه یا از چه طریق باخبر شده بود؟ و چرا این موضوع را هرگز با نماینده گان خود در خارج از کشور در میان نگذاشت و از آن‌ها نخواست که حداقل در روند چاپ و انتشار آن نقش یا نظارتی داشته باشند؟!

همین خود می‌تواند دلیلی دیگر در اثبات این امر باشد که حمید اشرف آگاهانه از دخالت خصوصن نظری افرادی که حامل اندیشه‌های تئوريسن‌های کبير سازمان رفقا پویان و احمدزاده بودند، ممانعت و پرهیز می‌نموده است.

در خاتمه‌ی این فصل، نکته‌ای پرسیدنی‌ست و آن این که چرا و چگونه غربائی که یکی از اعضا مرکزیت سوم بی‌خودمانده‌گان پس از ضربات سال ۵۵ بود، قبل از بهمن ماه ۵۷ به خارج از کشور آمده بود و با چه دلائل و توجیحاتی می‌خواست از شما که نماینده‌گان سازمان در خارج از کشور بودید، امکانات و ارتباطات سازمان را تحویل بگیرد؟!

آیا شما علت و چرائی این موضوع را از او پرسیدید؟ اگر که جویا شدید و می‌دانید، پس چرا نه قبلن و نه در این کتاب آن را بازگو نکرده‌اید؟ اگر هم نمی‌دانید، پس چرا از وی نپرسیدید؟ اما منطقی باید بدانید، زیرا از یک طرف به گفته‌ی خودتان مدتی پس از ضربات سال ۵۵ ارتباط داخل و خارج وصل شد و نشریه‌ی درونی مرکزیت سوم بی‌خودمانده‌گان آن سازمان هم به دست شما رسید و از محتویات آن می‌توانستید دریابید که در درون چه خبر است و از طرف دیگر آن بیانی‌ی کذائی ۱۶ آذر ۵۶ نیز صادر شده بود و شما از آن اطلاع داشتید!

جدای از علت و چرائی این موضوع، چند سؤال دیگر هم در همین رابطه مطرح‌اند. نظر و برخورد رفیق حرمتی‌پور با این موضوع چه و چگونه بود؟ و بالاخره آیا آن امکانات و ارتباطات را تحویل سارقین و راهزنان هستی و نام سازمان دادید یا نه؟!

در نتیجه و برای چندمین بار بایستی پرسید که رفیق دهقانی! آیا تمامی موارد فوق که در این نوشتار تا مورد اشاره و بحث قرار گرفته‌اند و شما نیز در کنکاش و توضیح روندهای طی‌شده در تحقیق و بررسی تاریخی خویش برای کشف حقیقت از دل واقعیت به تفصیل به آنها پرداخته‌اید، در اثبات این امر که حمید اشرف با نداشتن دید استراتژیک از مبارزه‌ی مسلحانه و دیدی صرفن تاکتیکی از این مبارزه، با قرار گرفتن در جایگاه مهم و تعیین‌کننده‌ی سیاسی-ایدئولوژیک سازمان و عدم ترمیم مرکزیت سازمان پس از شهادت رفیق کارگر برجسته حسن نوروزی و مخالفت پنهان و آشکار خود با ورود رفقائی مانند نستر آل‌آقا و

حمید مؤمنی به مرکزیت سازمان، با عدول و ارتداد خویش از اصول و مبانی تئوری انقلابی درخشان مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، مسئول مستقیم ورود نظرات غیرانقلابی جزئی به درون سازمان و اشاعه و بکارگیری آن‌ها در همه‌ی عرصه‌های تئوریک، تشکیلاتی و عملی سازمان و تسلط اپورتونیسم راست بر آن، گشودن درهای سازمان به روی عقاید و افراد "توده‌ای"، تبدیل سازمان از یک تشکیلات سیاسی-نظامی به یک جریان صرفن سیاسی با چاشنی دفاع از خود مسلحانه، بازنمودن باب دیالوگ با حزب منحل توده، ریختن قُبج توده‌ای در سازمان و "سوسیالیستی" نامیدن شوروی، حمایت از نشریه‌ی توده‌ای "۱۹ بهمن تئوریک" و در مجموع انحراف تاکتیکی و استراتژیک آن، سیر استحالته‌ی قهقرائی آن، دگردیسی زشت و فرجام اندوهبار اجتناب‌پذیر آن بود، کافی نبود تا شما را به این نتیجه‌ی منطقی و اصولی رسانده و موجبات موضع‌گیری روشن، قاطع و رادیکال شما را در این زمینه فراهم نماید!؟

در بخش پایانی این گفتار، ضرورت دارد تا به یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین درس‌های مبارزاتی که در زمینه‌ی تشکیلاتی و بلطبع سیاسی-تئوریک از تجربه‌ی گران سازمان چریک‌های فدائی خلق می‌توان آموخت، اشاره کنیم.

مشخص است که مقوله‌ی انقلاب در هر جامعه‌ی، اصولن در نفس خود همواره امری عملی‌ست که نیاز مبرم به تئوری انقلابی مشخص و منطبق با شرایط آن جامعه‌ی مفروض دارد. هر میزان از تئوری بدون عمل ره به جایی نمی‌برد و هر میزان از عمل بدون تئوری منطبق با شرایط به بیراهه و نابودی بی‌حاصل و پُرهزینه ختم خواهد شد!

آن‌چه که بر سر سازمان آمد در وهله‌ی نخست و مقدم بر هر علت دیگری از جمله ضربات دشمن و نفوذ "حزب مزدور ضدتوده" به‌مثابه ستون پنجم، نتیجه‌ی عدم وجود و حضور عینی رهبران تئوریک در مرکزیت آن از سال ۵۱ به بعد بود. همه چیز با انحراف و عدول و گسست از مبانی تئوریک شروع شد و این خود در ادامه منجر به نفوذ و هژمونی کامل تفکرات اپورتونیستی راست‌روانه و تغییر مواضع، خط‌مشی، ساختار و سازماندهی درست اولیه‌ی سازمان گردید که نهایتن به استحاله، دگردیسی و فروپاشی آن انجامید.

بدون شک استمرار خط ایدئولوژیک و مبانی تئوریک پذیرفته‌شده در یک تشکیلات کمونیستی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و برای آن که بتوان مواضع و خط‌مشی انقلابی رزمنده‌ی تشکیلات مزبور را حفظ، تحکیم و تضمین نمود، قبل از هر امر دیگری و برای هر امر دیگری، بقاء رهبران تئوریک بسیار حیاتی بوده و علاوه بر آن، آموزش افراد و پرورش و بازآفرینی چنان رهبرانی از مهم‌ترین اولویت‌های آن تشکیلات و هر شکل انقلابی باید باشد.

می‌دانیم که بدون تئوری انقلابی، جنبش پیگیر انقلابی هم وجود نخواهد داشت و طبعن بدون وجود رهبران تئوریک، تئوری انقلابی منطبق با شرایط نیز تبیین و تدوین نخواهد شد. بنابراین، حفظ و حراست از رهبران تئوریک واقعی هر جنبش و تشکیلات انقلابی همواره بسیار حیاتی‌ست و در تمامی مراحل چهارگانه‌ی تکوین، تثبیت، رشد و استمرار، چه پیش از انقلاب و چه پس از تسخیر قدرت سیاسی امری بی‌نهایت واجب و تعیین‌کننده است.

از لحاظ درونی و برونی، بود و نبود واقعی آن تشکیلات انقلابی، وابسته به پی‌گیری و تداوم مواضع و بنیان‌های انقلابی فکری و تئوریک آن در عمل می‌باشد. تجربیات تاریخی در این زمینه به ما نشان داده و اثبات نموده است که بدون حضور ملموس و مداوم رهبران تئوریک واقعی انقلابی، هر جنبش و سازمانی در هر مرحله‌ای از مبارزه هم که باشد و حتا پس از تسخیر قدرت سیاسی هم پیوسته در معرض انحراف، استحاله و نابودی قرار دارد!

بنابراین، در مورد مشخص سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، نتیجه می‌گیریم که آن تشکیلات انقلابی و راهگشا در رابطه با ضرورت حفظ و نیاز پیوسته به نظارت رهبری تئوریک انقلابی و چاره‌اندیشی برای تأمین آن، هم از سوی اعضاء آن و هم از طرف خود رهبران اندیشمند و متفکر آن، یعنی رفقای گرانقدر مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان، دچار سهل‌انگاری و غفلت شدند.

شاید علت این موضوع، خوش‌بینی آن رفقا نسبت به تداوم راه، یعنی مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک، توسط مبارزین دیگر و حتا گروه‌های دیگر بوده باشد، کما این که رفیق مسعود در مقدمه‌ای که بر اثر گرانمایه‌ی خویش پس از رستاخیز سیاهکل نوشت، به این موضوع اشاره می‌نماید.

اما زمان در عمل نشان داد که پس از آن که فرزندان انقلابی پیشاهنگ خلق در رزم دلاورانه‌ی خویش در مصاف با دشمن خونخوار تا بن دندان مسلح، جان شیفته و خون پاک خود را نثار راه رهایی و آزادی کارگران و زحمتکشان نمودند، خلق بدون پیشاهنگ ماند و نه تنها گروه‌های دیگر راه را ادامه ندادند، بلکه تشکیلاتی را که آن فرزندان دلیر با زحمات جانکاه و با خون خویش بنیان نهادند، طی روندی کوتاه به دست برخی از عناصر نابخرد خلق به راحتی به انحراف و استحاله کشانده شد و از آن بدتر در ضدیت با راه و مرام شکوهمند کمونیستی آن انقلابیون چریک فدائی، جریانی ضدانقلابی از دل آن سربر آورد و بر آن سیطره یافت که در خیانت به خلق و فرزندان انقلابی آن، حتا گوی سبقت را از سلف خیانت‌پیشه و مکار خویش "حزب مزدور ضدتوده" هم ربود!

به هر حال، عدم توجه به این موضوع به هر دلیل و توجیحی هم که بوده باشد، از جمله زدودن اثرات خیانت‌های "حزب ضد توده" از ذهنیت توده‌ها، نمی‌تواند قانع‌کننده باشد. ما به‌عینه دیدیم که فقدان آن برای جنبش نوین نوپای کمونیستی ایران بسیار بسیار گران تمام شد!

عاقبت تلخ سازمان که ناشی از عوامل عمده‌تر درونی و بدون هیچ تردیدی کاملن اجتناب‌پذیر بود، به خوبی نشان داد که با چه سهولتی یک تشکیلات سترگ انقلابی در نبود و عدم استمرار رهبری انقلابی که مهم‌ترین خصیصه و لازمه‌ی آن علاوه بر صداقت انقلابی، داشتن آگاهی و درکی عمیق از اصول عام مارکسیستی-لنینستی و تفسیر و تطبیق درست آن مفاهیم در شرایط خاص است، می‌تواند با انحراف رهبران عملی از خط اصولی و انقلابی آن به بیراهه کشانده شود و سر از ناکجا آباد درآورد!

تاریخ جامعه‌ی ایران از گذشته‌های دور تا به امروز مملو از خیانت و خیانت‌کاران بوده است. یکی از نادر مقاطع تاریخی که ما جنبشی مستقل، اصیل و کارآمد و انقلابی را داشته‌ایم، همان مقطعی است که جنبش نوین کمونیستی ایران با پیدایش سازمان چریک‌های فدائی خلق شکل می‌گیرد.

این جنبش نیز همین‌طور که ما در این متن و نوشتارهای پیشین به گوشه‌ها و ابعاد از آن پرداختیم، در مجموع برپایه‌ی نظرات تمام غلط و انحرافی جزنی، نگاه همگون و تکیه و پیروی بی‌چون و چرای حمید اشرف از افکار اپورتونیستی جزنی و به دست افراد سالوس و عوام‌فریب پُرمدعائی که چیزی جز جهالت و نادانی سیاسی در چپته نداشتند، سازمانی را که دشمن با همه‌ی دبدبه و کبکبه‌اش نتوانسته بود به تنهایی از میان بردارد، به بیراهه کشانده و نابود ساختند.

متأسفانه به دلایل مختلف، از دسیسه‌ها و ضربات دشمن گرفته تا غفلت و سهل‌انگاری رهبران تئوریک و درک نازل و غلط رهبران عملی، نفوذ و خیانت خائنین و سکوت و تعلل یاران بی‌بصیرت حقیقت، باعث شده است تا فرصت‌طلبان، سازش‌کاران و تجدیدنظرطلبان در سطح بین‌المللی همواره بتوانند با همه‌ی احزاب و سازمان‌های انقلابی کمونیست از حزب لنین بزرگ گرفته تا احزاب انقلابی چین، ویتنام و ... و با انقلاب کبیر اکبر و دیگر انقلابات پیروزمند همه‌ی جوامعی که تاکنون در راستای سوسیالیسم گام برداشته‌اند، همین کار را انجام داده و

همه چیز را به بی‌راهه و نابودی بکشانند! با اندوه و تأسف بسیار، سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران نیز به دلائل مشخصی که شرح آن در این نوشتار رفت، از این "گویا قاعده" مستثنا نبوده است.

به گواه تاریخ هرگاه اپورتونیزم بر هر تشکیلات انقلابی تفوق و تسلط یابد، لاجرم به رویزیونیسم و حاکمیت آن ختم می‌شود! در حقیقت اپورتونیزم و رویزیونیسم دو روی یک سکه‌اند! تجربه‌های تاریخی به خوبی و به وضوح نشان داده‌اند که تسلط اپورتونیزم و رویزیونیسم بر یک تشکیلات انقلابی کمونیستی بلااستثناء منجر به انحراف، استحاله و تبدیل شدن آن به زائده‌ای از سیستم حاکم و وقوع چنین امری حتا در پس تسخیر قدرت سیاسی نیز بی‌تردید به مفهوم بازگشت عملی و حتمی سرمایه‌داری خواهد بود.

در نتیجه، برای کمونیست‌ها و جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان، اپورتونیزم به‌طور کلی، مخصوصن راست آن، به همان اندازه خطرناک است که دشمن و ماشین نظامی_دولتی آن و حتا سیاست و فرهنگ آن می‌باشد.

برای رشد و اعتلای انقلاب، برای رسیدن به پیروزی و برای به ثمر نشستن و تحکیم آن بایستی تأکید نمود که مبارزه‌ی همه‌جانبه با بورژوازی امپریالیستی و آبادی آن در جوامع تحت‌سلطه، جدا از مبارزه‌ی گسترده با اپورتونیزم و رویزیونیسم در درون و برون جنبش انقلابی نیست و تنها فرقی که برای آن می‌توان قائل شد شاید در شکل قهری این مبارزه باشد!

بنابراین، برای آخرین بار از رفیق دهقانی می‌پرسیم که آیا تمامی پارامترها و مواردی که در این نوشتار مورد اشاره و بحث قرار گرفتند و شما نیز در توضیح روندهای طی شده در تحقیق و بررسی تاریخی خویش برای نیل به کشف حقیقت از دل واقعیت به تفصیل به آن‌ها پرداخته‌اید، در اثبات این امر که حمید اشرف مسئول مستقیم نفوذ، عروج و تسلط کامل آن خط انحرافی یعنی اپورتونیزم گندیده‌ی راست بر سازمان بود، همانی که شما آن را صرفن خطائی تئوریک می‌دانید و می‌نامید؟!، کافی نبود تا شما را به این نتیجه منطقی و اصولی رسانده و موجبات موضع‌گیری روشن و قاطع شما را در این زمینه فراهم نماید؟!

در خاتمه اشاره به این واقعیت تلخ مضاعف نیز لازم است. متأسفانه اکنون سال‌هاست که به دلایل مختلف چه در عرصه‌ی جهانی و چه در سطح داخلی در بین محافل، سازمان‌ها و تشکلات سیاسی خارج از کشور و همچنین محافل روشنفکری و کارگری موجود در بطن جامعه‌ی ایران، کمونیسم و خصوصاً مبارزه‌ی قهرآمیز گفتمانی غالب نیست و پرداختن به دلایل و چرائی آن در این نوشتار نمی‌گنجد.

اما لزوم بایستی نکته‌ای در این جا قید گردد. زمانی، رفیق برجسته حمید مؤمنی در "پاسخ به فرصت‌طلبان در مورد مبارزه‌ی مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" گفت: "اعتقاد به مبارزه مسلحانه، به تجلیل قلمی از مبارزه مسلحانه بدون هیچ دورنمایی از آن مبذل شد."، اینک با سطره‌ی کامل فرمیس، اپورتونیسیم و رویزونیسم بر پیکر نحیف جنبش کمونیستی ایران، متأسفانه ما حتا با تجلیل قلمی آن‌چنانی هم از مبارزه‌ی مسلحانه در زمانه‌ی خویش روبرو نیستیم!

ختم کلام این‌که، تألیف و انتشار چنین کتب و نوشتارهایی باید پنج دهه‌ی پیش در دستور کار انقلابیون بلاخص افرادی چون رفیق دهقانی می‌بود و در دسترس جنبش و توده‌های انقلابی قرار می‌گرفت! شاید که در تغییر مسیر روندها و رخدادهای اجتناب‌پذیر آن روزگار، چه در سطح جنبش کمونیستی و چه در عرصه‌ی سیاسی-مبارزاتی جامعه و آن‌چه که در واقع شد و در حقیقت نبایستی می‌شد، می‌توانست تأثیری داشته و اثربخش باشد.

همان‌طور که در ابتدا نیز گفته شد، در شرائط کنونی این دست کتب، مقالات، نوشته‌ها و نقدها حتا در مطلوب‌ترین شکل و محتوا نیز، تنها برای ثبت در تاریخ و شاید عبرت آینده‌گان بتوانند مفید واقع شوند که البته همین هم در این تباهی جاری و سیاهی مستولی، جای اندکی خرسندی‌ست!